

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ - نجم ۳-۶

این حقیقت که کتاب آسمانی مسلمانان مانند هر اثر مقدس دیگر در باور پیروان خود در چه اوج و ارجی قرار دارد، مطلبی نیست که چندان نیازی به گفتگو داشته باشد. اینکه بیگانگانی چون توماس کارلیل، [2] ولتر [3] و گتورگیو [4] و دهها اندیشمند دیگر [5] چنان سرمست از جاذبه این اثر، با وجد تمام زبان به مدح و ثنای آن بگشایند - دانشور چیره دستی مانند جان دیون پورت انگلیسی بدین گونه گزارش می دهد که معجزه قرآن، در زیبایی و حسن تلفیق و انسجام جملات آن است؛ به گونه ای که هر عجمی که به تلاوت آن گوش دهد، بی درنگ بر امتیاز و برتری آن نسبت به انواع ترکیبات و جمله بندی های عربی گواهی می دهد. هر جمله آن که در ترکیبی به کار رفته، از حیث لطافت مانند یاقوت درخشانی است که در چهل چراغی تالافو داشته باشد؛ جملاتی که تقلیدناپذیر بوده و از ابتدای نزول در نظر همه دانشمندان مایه تعجب و حیرت قرار گرفته است. [6] آری، پس از این اعترافات از سوی بیگانه ای اندیشمند، به پیروان این کتاب مقدس چه دست می دهد؟ آیا دوست نمی دارد که در مورد قرآن آگاهی های بیشتری بیابد و به جد پرسد که قرآن چگونه کتابی است؟ آفریننده این کتاب به دنبال چه هدف یا اهدافی است؟ تفاوت محتوایی و ساختاری آن با دیگر آثار مکتوب به گونه عام، و کتب آسمانی به صورت خاص، در چیست؟ و در این بخش سعی می شود. در جهت یافتن پاسخ مناسب بدین پرسش ها گام هایی برداشته شود و راه پژوهش گسترده تر را پیش روی علاقمندان بگشاید.

قرآن چگونه کتابی است؟

از پرسش های جدی در مورد هر پدیده، هویت انتسابی آن است. درباره قرآن کریم نیز این موضوع درخور بررسی است که منشأ پیدایش این اثر کجاست؟

از این نظر، شناسنامه قرآن کاملاً شناخته شده است. پیدایش قرآن در فرهنگ بشری با زندگی و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درهم آمیخته است. آن حضرت که حدود ۶۰۰ سال پس از میلاد مسیح علیه السلام [7] و به حساب تازیان در ماه ربیع الاول [8] در سرزمین حجاز دیده به جهان گشود، چهل سال [9] از عمر خود را با صفا و پاکی و امانت و درستکاری در میان قوم و قبیله خود

گذراند؛ به گونه ای که همه او را به عنوان امین و راست کردار شناخته، به داوری اش گردن می نهادند، [10] بی آنکه او هیچ گونه داعیه ای در پیوند با وحی و دین داشته باشد، چنان که پس از ارائه قرآن نیز هرگونه اجازه و اختیار را نسبت به دگرگون سازی یا جایگزینی آن، از خود مسلوب می داشت. در قرآن اشارات صریحی به حقایق یادشده آمده است:

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أُتْبِعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. [11]

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می گویند: «قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن.» بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم؛ جز آنچه به من وحی می شود، پیروی نمی کنم؛ اگر پروردگارم را نافرمانی

کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.» بگو: «اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام؛ آیا فکر نمی‌کنید؟»
در این آیات نیز با لحنی تأکیدآمیز از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ مَنْ جَزَازِ وَحَىٰ الْهِیَ پِیْرُو نَمِ کَنَم.

وحی چیست؟

واژه وحی و مشتقات آن در قرآن به معانی مختلفی به کار رفته است که به گونه‌ای کلی می‌توان از آن معانی به اشاره پنهانی، [12] هدایت غریزی، [13] الهام [14] و وحی رسالی یاد کرد. وحی رسالی که شاخصه نبوت به شمار می‌آید، بیش از هفتاد بار در قرآن از آن یاد شده است. [15] وحی بدین معنا همان الهام است که با صافی شدن درون آدمیان، در مواقعی بدانها دست می‌دهد؛ با این تفاوت که در الهام به معنای عام، منشأ الهام بر الهام‌گیرنده پوشیده است، اما منشأ وحی برگزیده آن که پیامبران الهی هستند، روشن است. بدین روی، پیامبران هرگز در گرفتن پیام الهی دچار حیرت و اشتباه نمی‌شوند. وحی بدین معنا در حوزه فرهنگ ادیان چیزی شناخته شده است، اگرچه بزرگان ادیان در تفسیر و تفصیل آن گونه‌گون سخن گفته‌اند. [16] از این رو، خداوند برای رفع هرگونه تعجب یا توهّم نابجا در این باره فرموده است:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا* وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا* رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. [17]

ما هم‌چنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم. و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم، و خدا با موسی آشکارا سخن گفت. پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بجانه و] حاجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

خداوند در این آیات از گونه‌هایی از وحی نیز سخن گفته که با روشنی بیشتر در آیه‌ای دیگر آمده است:

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ* وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. [18]

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد، وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار. و همین‌گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]، ولی آن را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم، به‌وسیله آن راه می‌نماییم و به‌راستی که تو به‌خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.

راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست. هشدار که [همه] کارها به خدا بازمی‌گردد.

در این آیات سه گونه وحی رسالی مطرح شده است:

۱. وحی مستقیم

بدین صورت که خداوند بدون واسطه، حقیقتی بر قلب پاک پیامبرش می‌تاباند.

بدین سان که خداوند صدایی را به گوش پیامبر به گونه‌ای می‌رساند که کسی جز او نشنود.

خداوند از این گونه وحی، به وحی پشت پرده (مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) تعبیر کرده است. وحی بر حضرت موسی علیه السلام که در آیات پیشین از آن سخن به میان آمد (وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) و نیز آنچه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در شب معراج فرود آمد، از این دست بود.

۳. الفای وحی به وسیله فرشته‌ای مخصوص

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ؛ [19] «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد. قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ. [20]

بگو: «کسی که دشمن جبرئیل است، [درواقع دشمن خداست]؛ چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است، درحالی که مؤید [کتاب‌های آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

حاصل سخن اینکه وحی از نوع رسالی آن، گونه‌ای معرفت است که خداوند به منظور هدایت انسان‌ها به کسی که او را شایسته بداند، اعطا می‌کند که در يك سخن می‌توان از آن به «معرفتی پیامبرانه» تعبیر کرد، اما اینکه معرفت یادشده چگونه معرفتی است و از چه راهی به دست می‌آید و تفاوت آن با معرفت‌های عمومی بشری چیست و پرسش‌هایی از این دست، دامنه‌ای گسترده از بحث وحی‌شناسی است که در جای خود بدان پرداخته شده است. [21] اما باید اعتراف کرد چون کسی جز پیامبران الهی وحی تشریعی و رسالی را تجربه نکرده است، ارتباط بی‌واسطه‌ای با آن نداریم. به سخن دیگر، وحی پیامبرانه پدیده‌ای فراطبیعی و خارج از گستره ابزارهای عمومی دانش بشری است، از این رو تا کسی در ساحت و معرض آن قرار نگیرد و از راز و رمز و سنخ شعور و کیفیت تحقق آن آگاهی نیابد، نمی‌تواند درباره آن داوری کند. در واقع شناخت ما از پدیده وحی تنها از رهگذر مطالعه آثار و علائم آن میسر است. وحی دریافت پیام راهنمایی انسان از راه ارتباط و اتصال به غیب است و روح تعالی یافته پیامبر تنها واسطه این سنخ ارتباط میان عالم طبیعت و جهان مافوق طبیعت است؛ ارتباطی که ره‌آورد آن همان دین الهی و پیام وحیانی خداوند است. شعور و معرفت وحیانی، از گونه دانش شهودی و حضوری ویژه است که با ظهور معجزه از سوی پیامبر، در باور مؤمنان جای گرفته و با ویژگی عصمت سلامت آن تضمین می‌گردد. بنابراین وحی پیامبرانه معرفتی است که برهان اثبات خود، یعنی اعجاز را در کنار خود دارد و با این برهان که ارسال پیامبر غیرمعصوم از ساحت خداوند حکیم محال است، مؤمنان با اطمینان به آموزه‌های وحیانی، جان خود را در مدار هدایت آن آموزه‌ها قرار داده، آن را شاخص داوری بین حق و باطل می‌شناسند.

ناگفته روشن است که شعور وحیانی، از نوع دانش‌های متعارف تجربی عقلانی و عرفانی بشری نیست، بلکه معرفتی است که از ساحت خداوندی صادر می‌گردد و به اصطلاح «موهوبی» است، از این رو هرگز از رهگذر تلاش‌های فکری یا ریاضت‌های عملی قابل دست‌یابی نیست و شناخت ظرف شایسته این موهبت در میان افراد بشر نیز ویژه ذات مقدس ربوبی است؛ چنان که خود فرموده است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ [22] خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

پیامبران نیز چیزی فراتر از آن نگفته‌اند:

قَالَتْ هُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَمُنٍّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. [23]

پیامبرانشان به آنان گفتند: «ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خدا بر هر يك از بندگان که بخواهد، منت می نهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

برپایه آنچه گفتیم، قرآن کتابی است که خداوند آن را در قالب وحی رسالی بر قلب مبارک بنده برگزیده خود فرو فرستاده است و چون حکمت خداوندی مقرر گشته که این مائده آسمانی در جان پیامبر و اهل ایمان بنشیند، به تدریج و در فرصتی بیست و سه ساله آیات آن فرود آمده است:

۱. **وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَفُرْقَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا.** [24]
- و آن [قرآن] را به حق فرود آوردیم و به حق فرود آمد، و تو را جز بشارت دهنده و بیم رسان نفرستادیم. و قرآنی [باعظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم.
۲. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.** [25]
- و کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟» این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.

کتابت وحی

پس از فرود آمدن وحی، از آغاز کسانی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که آیات را می نگاشتند. اینان که در تاریخ به کاتبان وحی شهره گشته اند، شمارشان به بیش از چهل نفر می رسد که نام آنها در کتاب های علوم قرآن ثبت است. [26] پیامبر صلی الله علیه و آله خود به ثبت آیات اهتمام شدید داشت و نسخه ای از آیات نزد وی و در خانه آن حضرت نگهداری می شد [27] و حتی جایگاه ثبت آیات و سوره ها را خود آن حضرت تعیین می نمود.

تحریف ناپذیرفتگی قرآن

این مایه توجه و شدت اهتمام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان در حفظ و نگهداری قرآن از کژی و کاستی سبب شد که احتمال تحریف و تغییر قرآن به صفر برسد فضای فرهنگی دهه های نخست بعثت مبنی بر درجه انحصاری اهمیت تلاوت مستمر و حفظ قرآن، استشهاد مکرر بدان در تمامی موارد، وجود نسخه مادر در بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، سفارش اکید آن حضرت بر محور قراردادن آن، تکثیر رسمی قرآن در زمان عثمان، و ارسال آن به بلاد اسلامی، عنایت بزرگان دین به وحيانیت الفاظ قرآن و ... دلایل غیرقابل اغماضی هستند که بر تحریف ناپذیرفتگی قرآن دلالت دارند. [28] بنابراین حق این است که آنچه در طول تاریخ اسلام در میان مسلمانان محور هدایت و اساس احکام و اخلاق و سیاست و فرهنگ بوده، همان قرآنی است که در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و به دستور آن حضرت نگهداری می شده است. و پیامبر با اشاره بدان در روزهای پایانی عمر خود فرمود:

ای علی! قرآن پشت بستر من قرار دارد، نگاشته شده در صحیفه و حریر و کاغذ؛ آن را بگیرد و گرد آوريد و تباه نسازید ... و این قرآن تا پایان جهان بسان خورشید شعاع خود را بر ذهن و اندیشه انسان ها خواهد پراکند و نور آن جان های مستعد را شایستگی و کمال خواهد افزود. [29]

اهداف نزول قرآن

مجموعه آیات قرآن که برحسب روایات، مشتمل برحلال و حرام، محکم و متشابه، امثال [31] و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص [32] و مانند آن است، [33] اهداف خود را- که چیزی جز اهداف تمامی پیامبران الهی نیست- درخود ذکر کرده است. تمامی اهداف پیغام آوران الهی را می توان در مفهوم گسترده «هدایت انسان به سوی خداوند» بازجست؛ چنان که در قرآن به کرات بدان اشارت رفته است؛ ازجمله:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. [34]

قطعاً برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هرکه را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راههای سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. [35]

قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است، راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. [36]

و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده [صفات] راهبری می‌کند.

ارزش‌های جاودان

در پایان به نمونه‌هایی از رهنمودهای قرآنی در راستای هدایت بشری- که باید آنها را به‌حق ارزش‌های برین قرآنی و انسانی نامید- اشاره می‌کنیم:

۱. دعوت به کارهای نیک و پرهیز از کارهای ناپسند

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. [37]

و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.

۲. توصیه به عدالت‌ورزی و نیکوکاری

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ..... [38]

درحقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد.

۳. دعوت به حیات برین و پایدار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ. [39]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

۴. دعوت به تفکر و تدبیر و بیداری اندیشه

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. [40]

این‌گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ. [41]

[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

۵. توصیه به شکیبایی و پایداری در برابر دشواری‌ها

وَكَايْنِ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. [42]

و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

۶. دعوت به توکل و اعتماد به خداوند

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزِلُ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. [43]

در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. [44]

چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

۷. دعوت به امید و نشاط و دوری از نومیدی

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ. [45]

بگو: «ای بندگان من- که بر خویش‌تن زیاده‌روی روا داشته‌اید- از رحمت خدا نومید مشوید.

در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

۸. توصیه به خودیابی، مراقبت و مدیریت بر نفس و عدم غفلت از آن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ. [46]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید.

۹. دعوت به تلاش و بهره‌گیری از توانایی‌های ذاتی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. [47]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است؛ و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى. [48]

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

۱۰. سفارش اکید در نیکی به والدین

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا. [49]

و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را پرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی. و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.»

۱۱. دعوت به اعتدال در رفتار اقتصادی و معیشت

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا. [50]

و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما تا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. [51]

و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند.

۱۲. پرهیز از سخن غیرعالمانه

و لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. [52]

و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۱۳. توصیه به نیایش و ارتباط قدسی با خداوند

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا. [53]

بگو: «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما]

لازم خواهد شد.»

۱۴. توصیه به عبادت خداوند و هشدار از پیروی شیطان

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ* وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. [54]

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟

و اینکه مرا پرستید؛ این است راه راست!

منابع پیشنهادی برای مطالعه و پژوهش

۱. وحی شناسی، محمدباقر سعیدی روشن.

۲. تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، محمدباقر سعیدی روشن.

۳. وحی و نبوت، مرتضی مطهری.

۴. وحی یا شعور مرموز، سیدمحمدحسین طباطبائی.

۵. صیانة القرآن من التحريف، محمدهادی معرفت.

۶. البيان في تفسير القرآن، سيدابوالقاسم خويي، ترجمه سيدمحمدصادق نجمي و هاشم زاده هريسي.

۷. افسانه تحريف قرآن، رسول جعفریان.

۸. قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس.

فصل دوم: تفسیر

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. [55]

یکی از فیلسوفان [56] بزرگ مغرب زمین در قرن هفده و هجده میلادی در باب شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عظمت قرآن اظهار داشته است: محمد صلی الله علیه و آله قانونگذاری خردمند و بزرگ بود.

خدایی که بر همه چیز آگاه است، او را فرستاد تا مسیحیانی را که گمراه شده بودند، متنبه گرداند و بتها را خرد کند؛ ایرانیان مهرپرست را مطیع سازد و آیین خداشناسی را از دیوارهای چین تا سواحل اسپانیا بگستراند. محمد صلی الله علیه و آله صفاتی عالی داشت و الطاف خداوندی و فصاحتی فراانسانی به او عطا شده بود؛ چنان که می توانست نادان ترین مردم زمان خود و خردمندترین آنان را متقاعد سازد و به دین اسلام معتقد گرداند. آیین محمد صلی الله علیه و آله چنان خردمندانه است که برای تبلیغ آن هیچ نیازی به جبر و قهر نیست، بلکه تنها کافی است اصول آن را به مردم بفهمانند تا همه به آن بگرایند. اصول دین محمد صلی الله علیه

و آله چنان با عقل انسانی سازگار است که در مدتی کمتر از پنجاه سال در قلب نیمی از مردم روی زمین جای گرفت. [57]

بی گمان بهره مندی از معارف بلند قرآن در گرو درک درست مفاهیم آیات آن است و این مهم جز در پرتو شرح مطلوب و تفسیر روشمند قرآن میسر نمی گردد.

تفسیر روشمند راه را برای شناخت، تحلیل و دریافت صحیح مفاهیم و معارف قرآن هموار می‌سازد. تفسیر خود دانشی است که بر پایه اصول و مقدماتی استوار است. بدین روی، پیش از گام نهادن در وادی فهم روشمند قرآن از رهگذر تفسیر، آگاهی از کلیاتی که می‌تواند به مثابه مقدمه تفسیر روشمند تلقی گردد، امری ضروری است.

واژه «تفسیر» در لغت عرب به معنای پرده برداشتن و هویدا کردن، [58] پیدا نمودن، [59] پدیدآوردن [60] و پیدا و روشن کردن معنا [61] به کار رفته و در اصطلاح دانشوران اسلامی به دانشی گفته می‌شود که به کمک آن مفاهیم و معارف کتاب خدا آشکار می‌گردد. [62] این دانش با نزول نخستین آیات قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز گشت و پس از مرحله نخست که به صورت شفاهی و انتقال از نسلی به نسلی بود، به مرحله تدوین گام نهاد.

کهن‌ترین تفسیر

قدیمی‌ترین تفسیر مدون قرآن که از آن نشانی در دست داریم، تفسیر سعید بن جبیر (م ۹۴ یا ۹۵ ق) از اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام است [63] و سپس تفسیری از مجاهد بن جبر (م ۱۰۴ ق) که یکی از بزرگ‌ترین دست‌پورندگان ابن عباس، شاگرد برجسته امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌آید. [64] پس از آنان، تفسیر قرآن (در قالب مکتوب) به سنتی اسلامی تبدیل شد و تمامی ادوار تاریخ اسلام را تا به امروز فراگرفت. [65]

شیوه‌های تفسیر

مفسران از آغاز تاکنون همواره با دو شیوه به تفسیر قرآن پرداخته‌اند: یکی تفسیر ترتیبی و دیگری تفسیر موضوعی. تفسیر ترتیبی آن است که مفسر آیات قرآن را از آغاز تا به آخر، آیه به آیه مورد شرح و تبیین قرار دهد. تعداد این گونه تفاسیر به قدری زیاد است که آگاهی از چندوچون آنها از توان محققان بزرگ نیز بیرون است. در این میان، نام برخی از تفاسیر به دلایلی، بیشتر از دیگر تفاسیر بر سر زبان‌هاست؛ مانند تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان شیخ طبرسی و تفسیر ابوالفتح رازی در زمان گذشته و تفسیر المیزان علامه طباطبائی در زمان حاضر در میان شیعه، و نیز تفسیر طبری، کشاف زمخشری و تفسیر آلوسی در زمان‌های پیش و المنار و فی ظلال القرآن در زمان حاضر در میان اهل سنت.

اما در تفسیر موضوعی، مفسر، ابتدا به جمع‌آوری آیات مربوط به موضوعی معین پرداخته، سپس به شرح و تبیین و استخراج معارف و مقاصد آنها می‌پردازد. اگر در گذشته اقبال چندانی به این شیوه نمی‌شد، امروزه تفسیر قرآن به شیوه موضوعی وجهه همت بزرگان بسیاری قرار گرفته است که از آن میان می‌توان از تفسیر موضوعی آیت‌الله جوادی آملی، تفسیر پیام قرآن زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی و تفسیر منشور جاوید اثر آیت‌الله جعفر سبحانی یاد کرد.

روش‌های تفسیری

به همان سان که شیوه‌های تفسیری متفاوتی رایج بوده و هست، گونه‌هایی از روش تفسیر نیز از دیرباز در میان مفسران رایج بوده که روش تفسیر نقلی و روش اجتهادی، اصلی‌ترین آنهاست.

در تفسیر نقلی، مفسر برای شرح آیه مورد نظر از آیات دیگر قرآن یا روایات و اقوال و آرای صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعیان «نسل بعد از صحابه» مدد می‌جوید و از خویش چندان مایه نمی‌گذارد؛ درحالی که در تفسیر اجتهادی، مفسر تنها بر اخبار و آثار و مانند آن تکیه نمی‌کند، بلکه به عنوان مبنای اصلی دریافت مقاصد قرآن، بر خردورزی و استدلال روشمند- به‌منظور

رسیدن به معارف این کتاب آسمانی- متکی است. نمونه‌های فراوانی از تفسیر نقلی و تفسیر اجتهادی در میان شیعه و اهل سنت را می‌توان یاد کرد. تفسیر البرهان از سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷-۱۱۰۹ ق) و تفسیر نورالثقلین از ابن جمعه حویزی (م ۱۱۱۲ هـ) در گروه اول، و تفاسیری چون مجمع البیان طبرسی و الجامع لأحكام القرآن قرطبی در گروه دوم جای می‌گیرند. بزرگانی از شیعه و

اهل سنت به نقد و بررسی محتوایی انواع تفاسیر رایج در میان جامعه اسلامی پرداخته و آثار ارزشمندی را سامان داده‌اند که از آن میان می‌توان التفسیر و المفسرون دکتر ذهبی از اهل سنت، و التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب از آیت‌الله محمدصادق معرفت در جامعه شیعه را نام برد.

نیاز به تفسیر

با عنوان‌هایی که قرآن خود در معرفی خود بیان داشته، [66] این پرسش ممکن است برای هر کسی پیش‌آید: قرآنی که خود را کتاب هدایت [67] خوانده و از خود به‌عنوان نور، [68] روشنگر [69] و ... یاد کرده است، آیا نیاز به تفسیر دارد؟ چه‌آنکه تا اثری خود روشن و بی‌نیاز از پرده‌برداری و روشن‌سازی نباشد، نمی‌تواند در وادی روشنگری و هدایت توفیقی به دست آورد.

پاسخ اینکه، اگرچه قرآن در ذات خود روشن است و آماده روشنگری، برای بهره‌مندی بسامان از هر نوری وسایل و ابزاری خاص ضروری می‌نماید. همچنان‌که برای استفاده از نور طبیعی دیده‌ای بینا، مزاجی مستعد و جایگاهی درخور لازم است، بهره‌یابی از انوار

معنوی

هدایت‌ها و معارف قرآنی نیز ابزار و وسایلی می‌طلبد. همچنین به‌کارگیری صحیح و به‌هنگام آن ابزار و وسایل، توفیق در این راه را به حاصل می‌آورد. در عرف دانشوران دینی، استفاده هنجارمند از وسایل مناسب در جهت بهره‌یابی از انوار معرفتی و هدایتی قرآن «تفسیر» نامیده شده و ابزار و سازوکارهای مورد اشاره نیز شرایط و مقدمات تفسیر به‌شمار می‌روند؛ چه بدون آنها اگر از قرآن سودی حاصل نیاید، شگفتی نخواهد بود. سنایی بزرگ در جایی گفته است:

هدایت‌ها و معارف قرآنی نیز ابزار و وسایلی می‌طلبد. همچنین به‌کارگیری صحیح و به‌هنگام آن ابزار و وسایل، توفیق در این راه را به حاصل می‌آورد. در عرف دانشوران دینی، استفاده هنجارمند از وسایل مناسب در جهت بهره‌یابی از انوار معرفتی و هدایتی قرآن «تفسیر» نامیده شده و ابزار و سازوکارهای مورد اشاره نیز شرایط و مقدمات تفسیر به‌شمار می‌روند؛ چه بدون آنها اگر از قرآن سودی حاصل نیاید، شگفتی نخواهد بود.

قرآن مجید با آنکه خود را نور روشنگر نامیده، با صراحت تمام پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. [71]

و این قرآن را به سوی تو فرودآوردم تا برای مردم آنچه به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

اساساً در قرآن یکی از رسالت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم کتاب به مردم بوده است:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. [72]

به‌یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد؛ قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

در تحلیل نیاز انسان به تفسیر برای دست‌یابی به معارف و آموزه‌های قرآنی، به نظر می‌رسد اشاراتی گذرا به ویژگی‌هایی از این کتاب آسمانی خالی از فایده نباشد.

ویژگی‌های قرآن

۱. پرداختن به اصول

روشن است که بسیاری از رهنمودهای قرآنی به دلیل فرازمانی و فرامکانی بودن آنها، در قالب محورهای بنیادی به انسان‌ها عرضه گشته است. با وجود این ویژگی، مؤمنان برای دریافتن فروع و جزئیات مسائل، به تشریح و تفسیر بزرگان دین و راسخان در علم نیازمندند و چنان‌که اشاره شد، این تبیین و تفسیر، نخست برعهده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سپس بر عهده جانشینان بزرگوارش و اتحادیه شده و در مراحل بعد از آن نیز این مهم با تدبیر و اجتهاد روشمند عالمان دین میسر می‌گردد.

۲. ارائه چشم اندازهای فراطبیعی

قرآن مجید در کنار پرداختن به آنچه در ساماندهی معیشت فردی و جمعی مورد نیاز انسان‌ها است، به مقتضای حکمت، توجه ذهن و ضمیر آدمیان را به عواملی خارج از قلمرو حس و تجربه نیز جلب کرده است؛ مانند عرش، ملکوت، عالم امر، فرشتگان، جن، برزخ و قیامت، بی‌گمان آگاهی درست از مفاهیم یادشده و محتوای بلند این‌گونه آیات، بدون تبیین اطمینان‌بخش از سوی بزرگان دین، میسر نخواهد بود.

۳. ژرفای نامحدود

اگر جنبه فرازمانی و فرامکانی قرآن پذیرفته شده است، باید گردن نهاد که لایه‌هایی از مفاهیم، مصادیق و مضامین بلند قرآن در طول زمان چهره خود را بر آدمیان می‌نمایاند. در حدیثی از امام‌باقر علیه السلام در توضیح این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که «قرآن ظهري دارد و بطنی» آمده است:

ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ، مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ، يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. [73]

ظاهر قرآن، تنزیل و مورد نزول آن است و باطن قرآن نیز تأویل و آن موردی است که قرآن بدان اشاره دارد؛ مواردی که پاره‌ای از آنها مربوط به گذشته بوده و برخی نیز هنوز نیامده، چنان‌که در حدیثی از امام‌صادق علیه السلام می‌خوانیم:

أَنَّ فِي الْقُرْآنِ مَا مَضَى وَ مَا يَحْدُثُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ. [74]

آنچه گذشته است و آنچه هست و آنچه می‌آید، در قرآن وجود دارد.

پیداست که با وجود این ویژگی در قرآن، انسان‌ها به تفسیر و مفسران مطمئن - در جهت دست‌یابی به معارف نوپدید قرآنی - در هر زمان نیازمندند.

۴. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر

آگاهان واقف‌اند که قرآن مجید در انتخاب، ترکیب، چینش و پردازش واژگان و گزاره‌ها و ترکیب‌ها چنان دقیق و پرظرافت است که تدبیر در آن آدمیان را به فراتر از مرزهای شگفتی و شیفتگی می‌برد. امیرالمومنین علیه السلام در جایی فرموده است:

وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بَهُ. [75]

قرآن برونی زیبا و درونی پرژرفا دارد و شگفتی‌هایش پایان‌ناپذیر و تازگی‌هایش تمام‌ناشدنی است و تاریکی‌ها جز با آن روشن نمی‌شود. ام‌کلثوم، یکی از آواشناسان نام‌آور معاصر در جهان عرب، درمورد ساختار ظاهری و زبانی قرآن گفته است: بی‌گمان قرآن فراتر از هنجارهای موسیقایی است و همین آهنگ قرآن و موسیقی نورانی و تلاوت آن برابر فرمان خدا و پیامبرش، برای ایجاد نقش پرهیبت در جان مسلمانان بسنده است. [76] با این اوج و ژرفا که جان‌پاکان و فرهیختگان را به چنبره تسخیر کشیده است، آیا می‌توان گفت همه انسان‌ها بدون شرح و تفسیر قادرند این مایه شگفتی و زیبایی را دریابند؟

تفسیر روشمند

تفسیر قرآن از آن‌رو که در تاریخ فرهنگ اسلامی، مانند دیگر ادیان آسمانی نسبت به متون اصلی دین، شاخه‌ای از دانش‌های دینی تلقی می‌شود، دارای ملاک‌ها، مقدمات و شرایطی است که باید مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که شناخت تفسیر مطلوب و روشمند، زمینه دآوری درست درباره تفسیر صحیح از غیر صحیح را فراهم می‌آورد، در اینجا به اجمال ملاک‌ها و شرایط لازم را در دو حوزه شرایط مفسر و منابع تفسیر مرور می‌کنیم.

الف) شرایط مفسر

۱. آگاهی کامل از زبان و ادبیات عرب

تحصیل این شرط مستلزم فراگیری لغت، صرف و نحو، معانی و بیان و دیگر شاخه‌های مربوط به این مقوله است. [77] بی‌شک آشنایی با این دانش‌ها در حدی که فهم زبان عربی را آسان سازد، گام نخست و کلید اصلی ورود به وادی شناخت معارف قرآن به شمار می‌رود.

بدیهی است که هر قدر تسلط مفسر بر آن دانش‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، امکان بهره‌یابی از لطایف زبانی و در نتیجه، استفاده از پیام‌ها و نکته‌های سازنده آموزه‌های وحیانی، بیشتر خواهد شد. اما نباید از این حقیقت غافل ماند که مسائل زبانی و ادبیاتی قرآن نمی‌تواند به جای دیگر شرایط و وسایل بنشیند که در این صورت - چنان‌که بزرگان گفته‌اند - همین کلید ممکن است به مانعی در برابر فهم درست آیات وحی تبدیل گردد. [78]

۲. آگاهی به اسباب نزول

طبیعی است که بررسی و مطالعه هر متن زبانی - با توجه به موقعیت و ظرف صدور آن متن - توفیق انسان را در دستیابی به زوایای گوناگون مضامین مندرج در آن متن بیشتر می‌کند. توفیق انسان را در دستیابی به زوایای گوناگون مضامین مندرج در آن متن بیشتر می‌کند. قرآن نیز در هر صورت متنی زبانی است و مقصود از اسباب نزول یا شأن نزول، حوادث و پرسش‌هایی است که در عصر نزول وحی رخ می‌داده و مطرح می‌شده و در واقع تاریخ و جغرافیای صدور و نزول آیات وحی را تشکیل می‌داده است.

تردیدی در سودمندی آشنایی مفسر با اسباب نزول نیست. چنان‌که می‌دانیم، آیات قرآن به تدریج و در مناسبت‌های مختلف نازل می‌شد و اگر حادثه‌ای پیش می‌آمد یا مسلمانان دچار مشکلی می‌شدند، یک یا چند آیه و احیاناً یک سوره برای رفع مشکل نازل می‌گشت. آیات نازل‌شده در هر حادثه و مناسبتی، به همان حادثه و مناسبت نظر دارد، از این رو اگر ابهام یا اشکالی در فهم معنای آیه پدید آید، باید با شناخت آن حادثه و پیشامد رفع اشکال کرد. اما برخی از بزرگان با وجود پذیرش سودمندی روایات اسباب نزول، به دلیل وجود پاره‌ای کاستی‌ها و نارسایی‌ها در اسناد آن روایات، و از سویی اختلاف موجود در مضامین برخی از آنها، تکیه انحصاری بر روایات اسباب نزول را در فهم مراد خداوند از آیات روا ندانسته‌اند. [79] این حساسیت بزرگان، از یک سو ضرورت دقت و احتیاط مفسر را در استفاده از احادیث اسباب نزول روشن می‌سازد و از دیگر سو شرایطی را برای احادیثی که باید به مفسر در فهم آیات مدد رساند، مقرر می‌دارد؛ مانند صحت سند حدیث، تواتر یا استفاضه [80] و نیز مدرسانی در رفع قطعی اشکال و ابهام آیه. [81]

۳. آگاهی از روایات، سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

می‌دانیم که سنت، مرجع شناخت و آگاهی از جزئیات موضوعات و تفصیل احکام بسیاری از فرائض دینی است که اصول و کلیات آنها در آیات قرآن آمده است؛ مانند مسائل مربوط به طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، معاملات و نکاح. بدیهی است که ناآشنایی مفسر با سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در بیان و تشریح موضوعات و احکام شرعی، چه بسا موجب عدم فهم دقیق مفاد آیه و در نتیجه انحراف از مسیر اصلی درک معارف قرآنی شود که این خسروانی بزرگ است.

۴. آگاهی از علوم قرآن

تدریجی بودن نزول آیات قرآن و اشتغال آن بر آیات محکم و متشابه، [82] طرح مسأله ناسخ و منسوخ در آیات، پیدایش شبهه بی‌پایه تحریف، وجود سوره‌های مکی و مدنی، و چگونگی جمع‌آوری قرآن و مسائل فراوان دیگر از این دست، پژوهش‌های عمیق و درازدانی را موجب شده که حاصل آنها معارفی است که با شناسه علوم قرآنی شهره گشته است. آگاهی مفسر از حاصل این پژوهش‌ها وی را با فضای کلی حاکم بر قرآن آشنا ساخته، او را در رسیدن به معارف قرآنی یاری می‌رساند.

۵. آگاهی از آثار قرآنی پیشینیان

آگاهی از آثاری چون گفتارهای صحابه پیامبر ۹ و تابعین و مفسران بزرگ سده‌های اسلامی از آغاز تاکنون برای مفسران هر عصر و نسلی امری ضروری است. تلاش بی‌وقفه دلباختگان قرآن از آغاز ظهور اسلام تاکنون، گنجینه‌های بس ارجمندی را به ارمغان آورده است. این آگاهی، با مطالعه و بررسی تفاسیر مختلف و آثار قرآنی سده‌های مختلف اسلامی دست‌یافتنی است.

۶. آگاهی از دانش منطق و شیوه استدلال منطقی و دانش‌های دیگر

از آن رو که تفسیر قرآن بر مدار «اندیشه در کلام خداوند» می‌گردد، فراگیری دانش منطق و ورزیدگی در آن برای امنیت بیشتر مفسر از فروافتادن در وادی خطا و مغالطه و نیز تجهیز ذهن به برهان و استدلال منطقی، امری بایسته می‌نماید؛ چنان‌که آگاهی مفسر از آنچه در حوزه‌های علوم انسانی و تجربی مورد کاوش دانشمندان هر فن قرار گرفته است نیز راه را برای درک بهتر معارف بلند وحی هموارتر می‌سازد.

افزون بر آنچه گفتیم، مفسر قرآن به جامع‌نگری، پرهیز از پیش‌داوری و نیز احتیاط در فهم و استفاده از آیات وحی به شدت نیازمند است تا ناآگاهانه در وادی خطرناک، هول‌انگیز و تباهی‌گر تفسیر به‌رأی در نیفتد. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ أَخْطَأَ. [83]

هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، بی‌گمان به خطا رفته است.

مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ. [84]

هر کس که در مورد قرآن به رأی خود سخن بگوید، به کفر آلوده گشته است.

مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغيرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. [85]

هر که بدون آگاهی لازم در مورد قرآن سخن بگوید، جایگاه خود را در آتش مهیا ساخته است.

در مورد ماهیت و چیستی تفسیر به‌رأی خلاصه‌وار باید گفت تفسیری که به جای هر ضابطه و قانونی، بر آن تنها رأی شخصی مفسر حاکم باشد و در آن هیچ ملاک و معیار دیگری مورد توجه قرار نگیرد، [86] از دیدگاه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ناصواب و مذموم بوده و مفسر آن نیز خطا کار و کفرپیشه و اهل آتش است. اینجا است که بار دیگر باید در کنار تأکید بر لزوم تحصیل دانش‌های مربوط به تفسیر، بر لزوم احتیاط و پرهیز از نفس‌محوری در برداشت از کتاب آسمانی پای فشرده. [87]

ب) منابع تفسیر

۱. قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام در شأن قرآن فرموده است: وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ. [88]

و بعضی آن بعضی دیگر را تفسیر کند؛ و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی دهد. همه آیه‌هایش، خدا را یکسان شناساند.

برخی از آیات قرآن به برخی دیگر گویا می‌شوند و پاره‌ای نیز گواه بعضی دیگرند. این سخن امیرالمؤمنین گویای آن است که برای تفسیر آیاتی از قرآن می‌توان از آیات دیگر به تناسب مدد جست؛ چه پاره‌ای از آیات می‌توانند مفسر و مبین برخی دیگر باشند. [89] بدین روی نخستین و اصیل‌ترین منبع تفسیر، خود قرآن است، از این رو مفسر باید آن را بر هر منبع دیگری مقدم بدارد. [90]

۲. سنت

بی‌گمان سنت معتبر از آن رو که شرح و تبیین قرآن به شمار می‌رود، دومین منبع اصیل تفسیر قرآن است. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، فروع و جزئیات فرائض اسلامی به وسیله روایات معصومین علیهم السلام و عملکرد و برخورد آن بزرگواران روشن شده است

افزون بر این، امامان معصوم علیهم السلام که خود معلمان الهی تفسیر قرآن هستند، با سخنان خود شیوه تفسیر را برای پیروانشان روشن ساخته‌اند. بنابراین مفسر هرگز نمی‌تواند بدون مراجعه به روایات معصومین علیهم السلام در فهم آیات قرآن توفیقی یابد.

۳. عقل

خردورزی و به‌کارگیری هنجارهای استدلال منطقی، منبع دیگری است که مفسر همواره باید در فهم آیات قرآن مورد توجه و عمل قرار دهد. قرآن با طرح استدلال‌های منطقی، به روش صحیح عقلانی در فهم معارف الهی حرمت نهاده است. امام غزالی در یکی از آثار خود به بیان پاره‌ای از استدلال‌های عقلی و برهانی قرآن اشاره کرده [91] و راه را برای پژوهندگان این موضوع گشوده است. ناگفته نماند که به دنبال وی بزرگانی چون ملاصدرای شیرازی نیز گام‌های بلندی در این وادی برداشته‌اند. [92]

فصل سوم: به سوی قرآن

كِتَابُ أَنْزِلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ. [93]

درآمد

ادوارد براون [94] مستشرق انگلیسی زبان سده اخیر در کتابش نگاه خود به ساحت قرآن را بدین عبارات وصف کرده است: من به سهم خود فقط می‌توانم بگویم که قدر و قیمت قرآن در من، هرچه بیشتر آن را مطالعه می‌کنم - و سعی می‌کنم روح مطالب آن را دریابم - زیادتر می‌شود.

مطالعه اوستا جز برای مقاصد لغوی و اساطیری و نظایر آن، فقط موجب دل‌زدگی و سیری می‌شود. [95] به راستی ما مسلمانان از قرآن چه می‌دانیم؟ در باب دل‌انگیزی جلوه‌های ساختاری و محتوایی قرآن، پیشتر از زبان اهل فن گفته‌ایم. اکنون پرسیدنی است که این گنجینه بی‌بدیل

الهی و موهبت بزرگ آسمانی شایسته چه رویکردی است؟ امیرالمومنین علیه السلام در يك معرفی جامع درباره قرآن فرموده است: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ، أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ. [96]

این قرآن است؛ او را به گفت آورید تا برای شما سخن بگوید. او هرگز چیزی به زبان نمی‌آورد، اما من از آن به شما خبر دهم [که چه هست و در آن چیست]. بدانید که در این کتاب دانش آنچه می‌آید، نهفته است. او بیان‌های تازه‌ای از گذشته دارد و درمان دردهای شما در آن یافت می‌شود و نیز نظم و برنامه‌ای که در زندگی بدان نیازمندید. در این بخش چگونگی رویکرد مطلوب و اثربخش به این کتاب مقدس را که برای هر کسی سازنده و میسر است، برمی‌رسیم.

مراحل رویکرد

قرآن مجید که از اوج اعتبار جهانی و تاریخی برخوردار است - و در موقعیتی است که هیچ نیرویی را توان دست‌اندازی به ساحت ارج و اوج جاودانه آن نیست - ارزش و اعتبار خود را تنها از رهگذر وابستگی به يك دین یا در محدوده دلدادگان يك آیین به دست نیاورده، بلکه والایی و ژرفای معارف آن بهترین معرف فرازمندی‌اش است. تأمل و ژرف‌کاوی در آیات، این کتاب را در قالب اثری فراتر از آثار پیش‌دیده کاوشگر مجسم می‌دارد که البته این ویژگی در نگاه و باور اهل ایمان برخاسته از عرشی و الهی‌بودن قرآن و اعجاز جاویدان آن است.

این معجزه بزرگ الهی که بر قلب بزرگترین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل و بر زبان مبارکش جاری گشت، در همیشه زمان مؤمنان را به بهره‌جویی از مائده‌های آسمانی خود فرا می‌خواند.

تنوع قالب‌های این فراخوان زمینه‌ساز نقش‌بندی آن در چند مرحله است که در اینجا بدان پرداخته می‌شود.

پیداست که آشنایی چشم و زبان با الفاظ قرآن و چگونگی ادای آن به صورت صحیح و بایسته، گام نخست ورود به بوستان بهشتی معارف قرآن است. خداوند در جایی ضمن بیان مشکلاتی که در جریان زندگی و حرکت پیامبرانه آن حضرت و پیروانش پیش می‌آید، خواندن دست‌کم مقداری از قرآن را در هر صورت لازم شمرده است:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. [97]

در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوّم از شب یا نصف آن یا يك سوّم آن را [به نماز] برمی‌خیزد، و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند. [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما ببخشود، [اینک] هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید. [خدا] می‌داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود، و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی روزی خدا هستند، و [گروهی] دیگر در راه خدا پیکار می‌نمایند. پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و وام نیکو به خدا دهید؛ و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت. و از خدا طلب آموزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است.

در این آیه، خداوند به دلیل محدودیت‌های انکارناپذیر آدمی، حد و اندازه قرآن خواندن را به تشخیص و توان خود مؤمنان واگذارده و فرموده است: آنچه از قرآن می‌توانید و به آسانی برایتان ممکن است، بخوانید. درباره شأن نزول این آیه وارد شده است که عده‌ای از مؤمنان به حدی در نیایش‌های شبانه خود در حال قیام به قرائت قرآن می‌پرداختند که پای آنان ورم می‌کرد. [98] خداوند با این آیه ضمن نشان‌دادن جلوه رحمت و مغفرت خود (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و اشاره به محدودیت‌های قهری ناشی از سفرهای تجاری و جنگی، آنان را در مقدار قرائت قرآن مورد تخفیف و رخصت قرار داده، اما در کنار آن برانجام اصول محتوایی قرآن، نماز، زکات، انفاق و ... پای فشرد و با بیانی تشویق‌آمیز گوشزد فرمود که آنچه به خداوند پیوند داده شود، فناپذیر است: «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ...». برابر روایات، حد میسر قرائت قرآن که در این آیه بدان اشارت رفته است حدی است که آدمی بتواند از رهگذر آن به پالایش باطن و آماده سازی دل برای خشوع در برابر پروردگار دست یابد. [99] امام علیه السلام با این بیان، به لزوم و توجه به مفاهیم آیات به هنگام قرائت اشاره کرده است.

ادب قرائت

پیداست که قرائت قرآن بر پایه توصیه و فرمان حکیمانه خداوند، خواندن سرسری و بدون توجه به پیام‌ها و رهنمودهای مندرج در آیات نیست. بدین روی برای قرائتی که درخور شأن مؤمن باشد آدابی است که خداوند به اصلی‌ترین آنها اشاره کرده است:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ* إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ [100]

هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد. پس چون قرآن می‌خوانی، از شیطان مطرود به خدا پناه بر؛ چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

در این آیات، خداوند نخست از ارزش و نقش عمل صالح در ساختن زندگانی پاک سخن به میان آورده و سپس با مفروض گرفتن گرایش قرآنی مؤمنان، آنان را به توجه به خداوند و پناهجویی به ساحت او از وسوسه‌های شیطانی در هنگام خواندن قرآن، توصیه فرموده است.

نیز در پایان اطمینان داده است که ایمان و توکل به خداوند سد راه نفوذ شیطان به حریم زندگی اهل ایمان است. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این آیات بر لزوم زمینه‌سازی برای بهره‌جویی از معارف قرآن به هنگام قرائت تأکید رفته است. در این صورت است که قرائت قرآن مانع نفوذ بیگانگان به حریم ذهن و زندگی اهل ایمان می‌گردد:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا. [101]

و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

۲. ترتیل

برای تحقق شرط تمرکز به هنگام قرائت قرآن، ضمن رعایت ادب توجه آماده‌سازی وضعیت درونی لازم است، نیز تحصیل موقعیت زمانی و مکانی مناسب. بدین روی، خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است:

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا* نَضَعُ مِنْهُ قَلِيلًا* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. [102]

به پا خیز شب را مگر اندکی؛ نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان. ترتیل که در لغت به معنای آهسته و شمرده خواندن و هویدا کردن سخن آمده، [103] در مورد قرآن به معنای قرائت منظم و با تأمل و بدون شتاب برای فهم بهتر است. چه بسا قرآن را بتوان در هر شرایطی به گونه‌ای منظم خواند، اما توجه به حقایق قرآنی و تأمل در آنها نیاز به حالتی خاص و جمعیت‌خاطری ویژه دارد که این امر بیشتر در دل شب‌ها، به‌هنگام پیوند با معشوق حقیقی میسر است. [104] و بدین‌سان تناسب شب (قم اللیل) و ترتیل قرآن در این آیات روشن می‌شود. اگر دستورهای مندرج در این آیات برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و وظیفه‌ای واجب است، برای پیروان آن حضرت نیز در حد توان‌شان قطعاً پسندیده و تعالی‌بخش خواهد بود.

امیرالمؤمنین در وصف پارسایان چنین فرموده است:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشْفِيُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. [105]

شب هنگام برپای ایستاده، آیات قرآن را با تأمل می‌خوانند و جان خود را بدان صیقل می‌دهند و داروی درد خود را از آن می‌جویند.

به هر روی، ترتیل مرحله‌ای مهم در راهیابی به ساحت پاک قرآن است؛ چه انسان با این آموزه قرآنی در برخورد با کلام وحی کیفیت را به جای کمیت می‌نشانند. امیرالمؤمنین ضمن سخنی فرمود:

وَلَا يَكُونَنَّ هُمْ أَحَدُكُمْ آخِرَ السُّورَةِ. [106]

تمامی هم و غم شما به پایان رساندن سوره نباشد؛ (یعنی کیفیت را هرگز فدای کمیت نسازید).

۳. تدبیر

این واژه که در فارسی به معنای «با اندیشه از پی کاری فراشدن» [107]، است در اصل به مفهوم آخرینی و گذشتن از لایه‌های ظاهری است. بدین روی، واژه‌شناسان آن را به پایان‌اندیشی معنا کرده و بدین‌سان خواسته‌اند بین معنای این واژه و واژه تفکر تفاوت نهند، [108] از آنجا که خدای حکیم الفاظ قرآن را برای تمامی زمان‌ها نازل کرده است، این امر منطقی‌مقتضی تلاش ذهنی و روحی

بیشتری در جهت هر چه نزدیک‌تر شدن به مراد واقعی خداوند است. بنابراین باتوجه به ریشه این کلمه [109] می‌توان از آن به ژرف‌اندیشی و پشت‌نگری در الفاظ قرآن تعبیر کرد. مشتقات این واژه در پیوند با خود قرآن چهار بار در آیات به کار رفته است:

۱. در جایی با ترسیم بحران پایان کار برخورداران مغرور، خطاب به آنان فرموده است: پیش از این، آیات خداوند در پیش رویتان خوانده می‌شد، اما شما در شب‌نشینی‌های خود به بدگویی از آن می‌پرداختید. سپس فرموده است:

أَفَلَمْ يَذَّبَرُوا الْقَوْلَ: [110] آیا در [عظمت] این سخن نیندیشیده‌اند.

۲. در جای دیگر ضمن بیان وضعیت تحركات منافقان در این جهان، آورده است: هنگامی که سوره و آیات روشنی بیاید و در آن سخنی از جنگ و لزوم شرکت در جهاد باشد، بیمار دلان را می‌بینی در تو چنان می‌نگرند که گویی در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند؛ همین مرگ برای آنان بهتر است. آن‌گاه پس از آیتی چند فرموده است:

أَفَلَا يَتَذَّبَرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. [111]

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

۳. مورد سوم نیز با ارائه تصویری از زندگی و نگاه منافقانه گروهی فرموده است: آنان در حضور تو می‌گویند ما فرمانبرداریم، اما آن‌گاه که از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان در نشست‌های پنهان شبانه خود برخلاف گفته‌های تو سخن می‌گویند. خداوند گفته‌های آنان را

می‌نویسد. تو بدان‌ها اعتنا نکن و توکل بر خداوند داشته باش که او در یاری و دفاع تو کافی است. آن‌گاه فرموده است:

أَفَلَا يَتَذَّبَرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. [112]

آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

این آیات دو مطلب کلی را به ذهن می‌رساند: یکی آنکه علت مهم عدم‌توفیق در شهود و بررسی و تدبر آیات الهی، علتی روانی و برابر سخن خداوند، بیمار دلی و نفاق است. این بیماری هرچه باشد، برای شخص مبتلا قابل‌تشخیص خواهد بود، از این‌رو باید به علاج آن برخیزد. دوم اینکه دقت و تدبر در آیات خدا، درمان درد نفاق معرفی گشته است.

بنابراین چنانچه شخصی برای علاج نفاق خود به سراغ قرآن برود و در فهم مراد جدی خداوند بکوشد، بی‌گمان قرآن در مداوای او مؤثر خواهد افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْعَمَى وَ الضَّلَالُ.... [113]

و بدانید که هیچ‌کس را پس از فراگیری قرآن نیامندی نیست و نه کسی را پیش از قرآن بی‌نیازی. پس بهبود دردهای خود را از او بخواهید و در گرفتاری‌ها از او کمک جویید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ‌ترین دردها پیدا می‌شود که درد کفر، نفاق و تباهی و گمراهی است.

۴. در مورد چهارم سخن از خیر و برکت کتاب الهی است و کلید رسیدن به آن، تدبر در آیات قرار داده شده است. خداوند نخست علت عذاب شدید گمراهان را فراموشی روز حساب دانسته و آن‌گاه بر وجود و حقایق روز حساب دو دلیل اقامه کرده است: یکی توضیح هدف‌داری خلقت آسمان و زمین و ردّ گمانه‌زنی‌های کافران، و دیگر بیان عدم‌تساوی وضعیت صالحان و فاجران در قلمرو عدل پروردگار. [114] بعد از این همه فرموده است:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ وَلِيَذْكُرُوا أُولَ الْأَلْبَابِ. [115]

[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ام تا در [باره] آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند.

و هیچ عامل یادآور، آنان را به سوی خوبی‌ها دعوت نکرد؟

خداوند پاسخ می‌دهد پس این کتاب پربرکت چیست؟ کتابی که تمامی خیرات را در خود دارد و همواره همه را به شرکت در مسابقه خوبی‌ها فرا می‌خواند، [116] اساساً برای تدبر همگان است و یادآوری خردمندان از ضمیر جمع در ترکیب «لِیْدِرُوا» «...چنین برمی‌آید که تدبر در قرآن با داشتن شرایط و مقدمات ویژه، در ظرفیت استعداد همگان هست [117]. با دقت و تأمل در مجموعه آیات این بحث آشکار می‌گردد که بدون تدبر در قرآن، الهی بودن آن روشن نخواهد گشت و نیز بدون تدبر، امکان بهره‌جویی از ذخایر بی‌کران خیر و برکت قرآن پیش نخواهد آمد و خروج از سیاهی تردید و سرگردانی و نفاق و بیمار دلی میسر نخواهد شد؛ چنان‌که بدون تدبر نیز دست یافتن به ایمانی راسخ و یقینی ممکن نخواهد گشت و حقایق سرمست‌کننده و شگفت‌انگیز قرآن ذهن و جان را روشن خواهد ساخت.

٤. تمسك

لزوم فراگیری قرائت و ترتیل و تدبر، همه به‌منزله درآمد و مقدمه‌ای برای ضرورتی مبرم و اجتناب‌ناپذیر است و آن اینکه قرآن با سلامت و بی‌پیرایه با تمامی ابعاد تربیتی، فرهنگی، سیاسی و ...، در متن زندگی فردی و جمعی مؤمنان به‌گونه‌ای جدی جاری و حاکم گردد و فرد و جامعه با آزادی و آگاهی دریابد که برای درمان دردهای لاعلاج خود راهی جز بازگشت به قرآن در اندیشه و عمل نیست و تا آن مایه دانش و مهارت‌های پیش‌گفته به عمل ننشیند، مقصود نهای و هدف غایی از آن مقدمات حاصل نگشته و قاصد طریق قرآن به راستی واصل نشده و تمامی آن دانایی‌ها در سنجش عیار، هم‌پایه نادانی است و بلکه بسی پایین‌تر.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: »

«الْعَمَلُ بِلا عَمَلٍ وبال: [119] دانش بی عمل وبال گردن آدمی است»؛ چنانکه «الْعَمَلُ بِالْعَمَلِ ضالٌّ»: [120] عمل بدون دانش [نیز] گمراهی است.» مضمون این دو جمله والا را سعدی بزرگ با زیبایی تمام چنین سروده است:

از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری

بار درخت علم ندانم مگر عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

هر علم را که کار نبندی چه فایده چشم از برای آن بود آخر که

بنگری [121]

حقیقت یادشده در پیوند با قرآن چیزی است که از آن به تمسک به قرآن یاد می‌شود.

تَمَسَّك و تَمَسَّيَك از باب‌های تَفَعُّل و تَفْعِيل، به معنای چنگ زدن به کار می‌رود [122] که چیزی

فراتر از مراجعه و اخذ و مانند آن است. مشتقات این ماده در قرآن فراوان به کار رفته، اما آنچه به تناسب این بحث می‌توان از آن سخن گفت، دو مورد است:

۱. در سوره اعراف، گذشتگان اهل کتاب که کتاب مقدس آسمانی خود را از پیشینیانشان به میراث برده بودند و خود را بدان وابسته می‌دانستند، در عمل درگیر سودای فریبنده این جهان بودند و امید آن را داشتند که تبهکاری‌های آن به صرف وابستگی ظاهری به دین و کتاب بخشیده خواهد شد. خداوند ضمن پرخاش به آنان و ترغیب به دلبستگی واقعی به حقایق ماندگار و دار آخرت فرموده است:

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ. [123]

و کسانی که به کتاب [آسمانی] چنگ درمی‌زنند و نماز برپا داشته‌اند، [بدانند که] ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد. روشن است که اگرچه به دلالت سیاق آیات پیرامون این آیه، مقصود از واژه «کتاب»، آن کتاب آسمانی است که در لابه‌لای داستان یادشده موردنظر است («تورات» یا «تورات و انجیل») اما مفهوم کتاب به خودی خود مستقل است؛ چنان‌که مضمون آیه نیز دارای عموم و استقلال است و شامل تمامی اقوام و ادوار خواهد بود. از آیه چنین برمی‌آید که تمسک به کتاب الهی همان اقدام در جهت اصلاح فرد و جامعه است و اصلاح واقعی جز در قالب تمسک به آن میسر نیست و دوری از کتاب نیز سیر در جاده فساد خواهد بود. اینکه در این آیه شریفه از نماز به صورت خاص یاد شده (با آنکه اقامه نماز خود شکلی از تمسک به کتاب خداست): از آن‌روست که نماز به‌عنوان شکل راستین پیوند ارادی با خالق، رکن تمامی ادیان الهی است؛ آن‌سان که بدون پیوند با ساحت مقدس خالق هستی، هرگونه صلاح و اصلاحی بی‌معنا و ابتر خواهد ماند.

۲. در سوره زحرف، خداوند این نکته را به پیامبرش یادآور می‌شود که گوش ناشنوی حق و چشم نابینای حقیقت و جانِ ره‌گم‌کرده، قابلیت شنیدن و درک پیام هدایت تو را ندارد و هرکس - هرچه باشد - به هر حال از چنبره قدرت خداوندی بیرون نیست و بازگشت همه در نهایت به سوی اوست. سپس می‌فرماید:

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ. [124]

پس آنچه به سوی تو وحی شده است، چنگ دَرَزَن که تو بر راهی راست قرار داری. و به‌راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است و به‌زودی [درمورد آن] پرسیده خواهید شد.

از این آیه چنین برمی‌آید که «صراط مستقیم» همان تمسک به کتاب خداست و در جستجوی راه راست بودن نیز خود به بیراهه رفتن است. دیگر آنکه محتوای کتاب الهی چیزی جز یادآوری مسیر و بایسته‌های آن نیست و پس از آن یادآوری، این انسان است که تصمیم می‌گیرد انجام بدهد یا به مخالفت برخیزد. در پایان نیز با بیانی بسیار روشن و مؤثر، تمامی مخاطبان را در پیشگاه آفریدگار دانا و توانا مسئول می‌داند (وسوف تسئلون). در کلام فرجامین، بسیار بجاست که حدیث معروف و متواتر ثقلین را - که روح تمسک به قرآن است - بازگویم:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، كتاب الله و عترتي أهل بيته و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. [125]

پیامبر فرمود: من در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر بدان تمسک جوید، هرگز گمراه نشوید: یکی کتاب خدا و دیگر اهل‌بیت. این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت. بنگرید که چگونه پس از من با آنان برخورد خواهید کرد.

[1] (۱). نجم (۵۳): ۶-۳.

[2] (۲). بنگرید به: توماس کارلیل، الأبطال، ص ۳۵-۲۴.

[3] (۳). جواد حدیدی، اسلام از نظر ولتر.

[4] (۴). کنستان ویرژویل گورگیو، محمد صلی الله علیه و آله پیامبری که از نو باید شناخت، نیز برای آگاهی از ترجمه بخشی از این کتاب بنگرید به: غلام‌حسین یوسفی، نامه اهل خراسان، ص ۹۷-۱۰۸.

[5] (۵). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: کاظم مدرسی، اسلام‌شناسی غرب؛ نیز: طیب‌اوی، خاورشناسان انگلیسی زبان، ترجمه خلیل خلیلیان.

[6] (۱). جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۹۲ و ۹۳.

[7] (۲). محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۴۹۵ و ۴۹۶. سال ۵۷۰ میلادی نیز گفته و ترجیح داده شده‌است. در این باره بنگرید به: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۲۱.

[8] (۳). محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۳، نیز: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۲۲.

[9] (۴). احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۹.

[10] (۱). همان؛ نیز بنگرید به: محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۸۰.

[11] (۲). یونس (۱۰): ۱۵ و ۱۶.

- [12] (۳). مانند: ... فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. (مریم (۱۹): ۱۱)
- [13] (۴). مانند: وَ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ إِلَى النَّحْلِ. (نحل (۱۶): ۶۸)
- [14] (۵). مانند: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ. (قصص (۲۸): ۷)
- [15] (۱). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدهادی معرفت، تاریخ قرآن، ص ۱۱-۸.
- [16] (۲). مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۰۵.
- [17] (۳). نساء (۴): ۱۶۵-۱۶۳.
- [18] (۱). شوری (۴۲): ۵۳-۵۱.
- [19] (۲). شعراء (۲۶): ۱۹۳.
- [20] (۱). بقره (۲): ۹۷.
- [21] (۲). برای نمونه بنگرید به: محمدباقر سعیدی‌روشن، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت؛ نیز: همو، وحی شناسی.
- [22] (۱). انعام (۶): ۱۲۴.
- [23] (۲). ابراهیم (۱۴): ۱۱.
- [24] (۳). اسراء (۱۷): ۱۰۵ و ۱۰۶.
- [25] (۱). فرقان (۲۵): ۳۲.
- [26] (۲). ابوعبدالله زنجانی، تاریخ القرآن، ص ۲۰ و ۲۱.
- [27] (۳). محمدهادی معرفت، تاریخ قرآن، ص ۳۰.
- [28] (۱). بنگرید به: ابوالقاسم خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- [29] (۲). محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۸.
- [30] (۳). اقبال لاهوری، دیوان اشعار، ص ۸۲.
- [31] (۴). بدرالدین الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۷۱.
- [32] (۵). جلال‌الدین السيوطی، الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۶؛ نیز: علاء‌الدین المتقی‌الهندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۵۵.
- [33] (۶). السيدالمرتضی علم‌الهدی، رسالة المحکم و المتشابهة (تفسیر النعمانی)، ص ۴.
- [34] (۱). مائده (۵): ۱۵ و ۱۶.
- [35] (۲). اسراء (۱۷): ۹.
- [36] (۳). سبأ (۳۴): ۶.
- [37] (۴). مائده (۵): ۲.
- [38] (۱). نحل (۱۶): ۹۰.
- [39] (۲). انفال (۸): ۲۴.
- [40] (۳). یونس (۱۰): ۲۴.
- [41] (۴). ص (۳۸): ۲۹.
- [42] (۵). آل عمران (۳): ۱۴۶.
- [43] (۱). فصلت (۴۱): ۳۰.
- [44] (۲). آل عمران (۳): ۱۵۹.
- [45] (۳). زمر (۳۹): ۵۳.
- [46] (۴). مائده (۵): ۱۰۵.
- [47] (۵). حشر (۵۹): ۱۸ و ۱۹.
- [48] (۱). نجم (۵۳): ۳۹ و ۴۰.
- [49] (۲). اسراء (۱۷): ۲۳ و ۲۴.
- [50] (۳). اسراء (۱۷): ۲۹.
- [51] (۴). فرقان (۲۵): ۶۷.
- [52] (۱). اسراء (۱۷): ۳۶.
- [53] (۲). فرقان (۲۵): ۷۷.
- [54] (۳). یس (۳۶): ۶۰ و ۶۱.
- [55] (۱). نحل (۱۶): ۴۴.
- [56] (۲). یه بولن ویلی، مورخ و فیلسوف فرانسوی (۱۷۲۲-۱۶۵۸ م).
- [57] (۳). جواد حدیدی، اسلام از نظر ولتر، ص ۱۵-۱۳.
- [58] (۱). بنگرید به: حسین‌بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۲، ص ۱۷۲؛ احمدبن علی بیهقی، فرهنگ مصادر اللغة، ص ۱۲۳.
- [59] (۲). بنگرید به: لسان التنزیل، ص ۱۱۵.

- [60] (۳). بنگرید به: المروزی، الدرر فی الترجمان، ص ۱۳۹.
- [61] (۴). بنگرید به: محمد بن نصر بخاری، المستخلص، ص ۱۲۲.
- [62] (۵). بدرالدین الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۳.
- [63] (۶). شوشتری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۸۹.
- [64] (۷). همان.
- [65] (۱). بنگرید به: نگارنده، «تفسیر فرات کوئی»، آئینه پژوهش، شماره ۶۰، ص ۴۴-۳۳.
- [66] لطیف طبعی، عناوینی را که در قرآن برای این کتاب آسمانی به کار رفته، در قالب منظوم سروده است:
- [67] (۲). بقره، (۲): ۲.
- [68] (۳). مائده (۵): ۱۵؛ یوسف؛ (۱۲): ۱؛ شعراء (۲۶): ۲؛ نحل (۲۷): ۱؛ قصص (۲۸): ۲؛ نساء (۴): ۱۷۴؛ اعراف (۷): ۱۵۷؛ دخان (۴۴): ۲.
- [69] (۴). آیات پیشین.
- [70] (۱). سنایی غزنوی، دیوان اشعار، ص ۵۲.
- [71] (۲). نحل (۱۶): ۴۴.
- [72] (۳). آل عمران (۳): ۱۶۴.
- [73] (۱). محمد بن الحسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۱۶؛ نیز بنگرید به: محمد هادی معرفت، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، ج ۱، ص ۲۱.
- [74] (۱). همان، ص ۲۱۵.
- [75] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۸، ص ۶۱.
- [76] (۳). بنگرید به: علی العسلی العاملی، الغناء فی الاسلام، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.
- [77] یکی از ادیبان عرب مجموعه دانش‌های مربوط به علم عربیت را در ابیات زیر دوازده قسم شمرده است:
- بنگرید به: حجت هاشمی خراسانی، فوائد المحتجیه، ج ۱، ص ۴۱.
- [78] (۲). ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۶۲.
- [79] (۱). بنگرید به: محمد حسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ص ۱۰۰؛ نیز: هو، المیزان، ج ۴، ص ۶۸.
- [80] (۲). کثرت نقل به گونه‌ای که احتمال عدم صدور از معصوم را عادتاً منتفی سازد.
- [81] (۳). محمد هادی معرفت، تاریخ قرآن، ص ۶۹.
- [82] (۱). آل عمران (۳): ۷.
- [83] (۱). بدرالدین الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۷۱.
- [84] (۲). همان، ص ۱۸۱.
- [85] (۳). همان، ص ۱۷۸.
- [86] (۴). ابوالقاسم خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۸۷؛ نیز: محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۷۷.
- [87] (۵). در مورد دیدگاه اهل بیت علیهم السلام درباره تفسیر به رأی بنگرید به: محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۱۲-۱۰۷.
- [88] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲.
- [89] (۲). ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۰.
- [90] (۳). محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۰.
- [91] (۱). بنگرید به: غزالی، القسطاس المستقیم، ص ۴۹، ۵۵ و ۵۶.
- [92] (۲). بنگرید به: ملاصدرا، اسرار الآیات، ص ۲۱۰-۲۰۷.
- [93] (۱). ص (۳۸): ۲۹.
- [94] (۲). بنگرید به: مجتبی مینوی، نقد حال، ص ۴۱۶-۳۹۸.
- [95] (۳). بنگرید به: هو، یادنامه تقی‌زاده، ص ۹۷.
- [96] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸، ص ۲۲۳.
- [97] (۱). مزمل (۷۳): ۲۰.
- [98] (۱). جلال‌الدین سیوطی، لباب النقول، ص ۷۷۱؛ نیز: هو، الدرر المشهور، ج ۶، ص ۲۸۰.
- [99] (۲). ابوعلی بن جمعه عروسی‌الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۱؛ نیز: ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، ص ۱۵.
- [100] (۳). نحل (۱۶): ۹۹-۹۷.
- [101] (۱). اسراء (۱۷): ۴۵.
- [102] (۲). مزمل (۷۳): ۴-۲.
- [103] (۳). حسین بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۲، ص ۲۰۰؛ نیز: احمد بن علی بیهقی، فرهنگ مصادر اللغة، ص ۱۴۲.
- [104] (۱). حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۴۴.
- [105] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۴.
- [106] (۳). محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۶.

- [107] (٤). حسين بن احمد زوزني، المصادر، ص ٥١٥؛ نيز: احمد بن علي بيهقي، فرهنگ مصادر اللغة، ص ٣٥٣.
- [108] (١). ابوهلال عسكري، معجم الفروق اللغويه، ص ١٢١؛ نيز: نورالدين الجزايري، فروق اللغات، ص ٨٣.
- [109] (٢). «دبر» به معنای پشت و آخر است. (لسان العرب، ماده «دبر»)
- [110] (٣). مؤمنون (٢٣): ٦٨.
- [111] (٤). محمد (٤٧): ٢٤.
- [112] (١). نساء (٤): ٨٢.
- [113] (٢). فتح البلاغه، خطبه ١٧٦، ص ٢٥٢.
- [114] (١). محمد حسين طباطبائي، الميزان، ج ١٧، ص ٢٠٦ و ٢٠٧.
- [115] (٢). بنگريد به: ص (٣٨): ٢٩.
- [116] (٣). بقره: (٢): ١٤٨؛ مائده (٥): ٤٨.
- [117] (٤). محمد حسين طباطبائي، الميزان، ص ٢٠٨.
- [118] (١). اقبال لاهوري، ديوان اشعار، ص ٣٩٨.
- [119] (٢). عبدالواحد قيمي آمدي، غرر الحكم، ج ٢، ص ٨.
- [120] (٣). همان.
- [121] (٤). كليات سعدي، ص ٢٩٠ و ٢٩١.
- [122] (٥). حسين بن احمد زوزني، المصادر، ص ١٩٨ و ٥٣٥؛ نيز: احمد بن علي بيهقي، فرهنگ مصادر اللغة، ص ١٤١ و ٣٦٤.
- [123] (١). اعراف (٧): ١٧٠.
- [124] (١). زخرف (٤٣): ٤٣ و ٤٤.
- [125] (٢). جلال الدين سيوطي، احياء الميت بفضائل اهل البيت، ص ٣٠.

فصل اول: نماز، سرود عشق **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.** [1]

در آمیختگی از اسلام‌شناسان و پژوهندگان سرشناس اروپایی، [2] حاصل مطالعات خود درباره «نماز» را چنین بیان داشته است: در دیانت اسلام ترس از مجازات، انگیزه ایمان نیست، بلکه دوستی خداست که فرد را به انجام فرایض و اجرای تکالیف وامی‌دارد. عبارت «قربة الى الله» بیانگر عشق و همبستگی است و این در قلوب مسلمانان موجود است. وی می‌افزاید: نماز یادآور مستمریگانگی و عظمت خداوند و ابراز اشتیاق برای راه یافتن در مقام قرب «الله» است. این تغییر حالت دائمی باعث می‌گردد که امور مادی، زندگی آدمی را در خود غرق نکند. اصولاً رسالت قرآن متعادل ساختن انسان‌هاست، آن هم از راه ایمان و عشق به خدا. [3] طبع زمینی آدمیان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر موجب دل‌مشغولی به اقتضائات زندگی و غفلت‌های پیاپی از مسیر بایسته حیات و هدف آفرینش است. فراموش کردن هدف زیر فشار گرفتاری‌های مادی، امری پرواضح است. از سویی دیگر، امکان مرور تمامی تعهداتی که در راه رسیدن به هدف برعهده آدمی نهاده شده، در هر روز تقریباً ناممکن است و از دیگر سوی، زمان کافی نیز برای بررسی تمامی خواسته‌ها و آرمان‌ها وجود ندارد. نماز چکیده مکتب زندگی‌ساز اسلام را در خود دارد و با گفتنی‌ها و حرکت‌های سنجیده و منظمش، کاملاً نمودار اسلام است. از این‌روی می‌توان نماز را به سرود ملی کشورها مانند کرد. کشورها برای پایدار کردن اصول خود در ذهن مردم، تکرار و بازگوکردن سرود ملی خود را که خلاصه‌ای از مطلوب‌ها و هدف‌هایشان است، واجب می‌شمرند. این تکرار سبب می‌شود که افراد بر این طرز فکر باقی بمانند و بدانند که پیرو این کشورند و جویای آن هدف‌ها. از سوی دوم، این تکرار آنان را برای کار و خدمت ساخته و پرداخته می‌کند و آن‌گاه بدانها نقشه‌ها و راه‌ها را می‌شناساند و شجاعت و جرأت اقدام می‌بخشد.

در آغاز روز، در نیمروز و به هنگام شب مسلمان را طلبیدن و اصول و راه و هدف و نتیجه را با زبان خودش به او فهماندن و او را با نیروی معنوی وادار به عمل کردن، این همه نماز است. [4] بدین‌رو، مؤمن گام‌به‌گام به پیش می‌رود و پیمودن اوج‌های پیش‌رو برایش آسان می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **الصَّلَاةُ نُورُ الْمُؤْمِنِ**؛ [5] نماز نور مومن است. **الصَّلَاةُ قَرِيبٌ كُلِّ تَقَى**؛ [6] نماز وسیله تقرب پروا پیشگان به خداست. و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین فرمود: **الصَّلَاةُ حَصْنُ الرَّحْمَنِ وَ مَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ**؛ [7] نماز دژ محکم الهی و وسیله دور کردن شیطان است. در این فصل به مطالعه آیات مربوط به این فریضه بزرگ الهی می‌پردازیم:

نماز بازدارنده از کژی‌ها

اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. [8] آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان، و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است، و خدا می‌داند چه می‌کنید.

آگاهی‌ها

۱. خطاب آغاز این آیه به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است. خداوند پس از یادکرد اجمالی از سرگذشت اقوام پیشین و برخورد نکوهیده و غیرانسانی آنان با رهبران الهی، [9] در مقام تسلی‌بخشی به پیامبر صلی الله علیه و آله دو رسالت کلی را برعهده آن بزرگوار نهاده که جامعیت و کارآیی آنها برای موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در رسالتش کافی است: نخست اینکه آنچه از کتاب آسمانی بر تو وحی شده است، تلاوت کن (**اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ**)؛ دیگر آنکه نماز را برپای دار. آیات بسیاری بخش اول این رسالت، یعنی تلاوت وحی را وظیفه کانونی پیامبری می‌داند، مانند: **«إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ»** [10] وظیفه تو رساندن پیام الهی است؛ **«إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»** [11] تو تنها یادآوری‌کننده هستی، چنان‌که این قرآن چیزی جز یادآوری نیست (**إِنَّهُ تَذَكُّرٌ**) [12] و آیاتی بدین مضمون که ما تو را برای دعوت، [13] انداز و دادن خبرهای جدی [14] به سوی مردم فرستاده‌ایم. چکیده سخن اینکه، مردم خود باید بپذیرند و نقش تو تنها پیام‌رسانی به مردم است؛ چه در ماهیت دین جایی برای اجبار و اکراه نیست. [15] ۲. «اقامة» که ریشه فعل امر **«أَقِم»** است و در لغت نیز با تعبیرهای «برپای داشتن»، «ادامه دادن» [16] و مانند آن به کار رفته، در ترکیب **«أَقِمِ الصَّلَاةَ»** به معنای نماز محسّم شدن و حقیقت این عبادت الهی را جزء وجود خود کردن است. درواقع نماز انجام تمامی وظایف عبودیت و تعهدات بندگی است. [17] از آنجاکه نماز انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، سبب می‌شود که

او را از فحشا و منکر باز دارد. انسانی که به نماز می‌ایستد؛ تکبیر می‌گوید؛ خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می‌شمرد؛ به یاد نعمت‌های او می‌افتد؛ حمد و سپاس او می‌گوید؛ او را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید؛ به یاد روز جزایش می‌افتد؛ به بندگی او اعتراف می‌کند؛ یاری‌اش را می‌جوید؛ از او صراط مستقیم می‌طلبد و از راه غضب شدگان و گمراهان به خدا پناه می‌برد، بی‌شک در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به سوی حق، حرکتی به سوی پاکی و جهشی به سوی تقوا پیدا می‌شود. [18]

نکته‌ها

۱. می‌دانیم که «أَقِمِ الصَّلَاةَ» مانند «اتل ما أوحى إليك» خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و می‌تواند بیانگر این حقیقت باشد که پیوند عبودیت با خدا رابطه‌ای است که پیامبر نخستین دعوت‌شدگان بدان است و اساساً استثنایی در آن راه ندارد.

۲. در ترکیب «أَنْ الصَّلَاةَ تَنْهَى...» این نکته شایان توجه است که در ادبیات عرب گفته شده است اگر يك اسم دوبار در ترکیبی بیاید و دومی دارای الف‌ولام باشد، آن دومی عین اولی تلقی خواهد شد و احکام و ویژگی‌های آن را خواهد داشت. در اینجا واژه «صلوة» تکرار شده و دارای الف‌ولام است، از این رو بدین گونه باید ترجمه شود: «نماز را برپا دار؛ زیرا آن نماز که تو برپاداری، از فحشا و منکر باز می‌دارد.» فرض این است که برسر «صلوة» اولی امر «أَقِمِ» آمده و خطاب به پیامبر است. بنابراین مقصود از نمازی که آدمی را از زشتی‌ها به دور می‌دارد، نمازی است پیامبرانه و برپاداشته شده و نه فقط نمازی که خوانده شده باشد، بی‌آنکه اقامه گردد.

پیش‌تر گفته شد که اقامه نماز، یعنی به گونه‌ای برپا داشتن که نمایاننده عبودیت و بندگی خالصانه نمازگزار در برابر خداوند باشد (مانند نماز پیامبر) و اگر بدین‌سان میسر نیست، مؤمن باید سعی کند نماز خود را تا حد ممکن به نماز پیامبرانه نزدیک سازد.

۳. خداوند در پایان می‌فرماید: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». این سخن بدین نکته اشاره دارد که آنچه نماز را به حق نماز می‌سازد و تأثیر فزاینده می‌بخشد، یاد خداوند است. نمازی که خالی از یاد خدا باشد و به انگیزه‌ای جز عبودیت حق خوانده شود، به جای آنکه کلید بهشت [19] شود، همان خواهد شد که سعدی گفته است:

در احادیث قدسی آمده است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي: [21] ای موسی! من همنشین آن کسی هستم که به یاد من است.» حال باید توجه کرد وقتی انسان خود را در کنار پدر یا استاد و یا مسئولی ببیند، مواظب رفتار خود خواهد بود. پس اگر چنین انسانی خود را در کنار خدا، و خدا را همنشین خود یافت، چه روی خواهد داد؟

نوبت‌های حضور

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلذِّكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً* وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً* وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً. [22]

نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است. و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند. و بگو: «پروردگارا، مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز، و از جانب خود برای من تسلطی یاری‌بخش قرار ده.»

آگاهی‌ها

۱. این سه آیه، پس از آیاتی حاکی از توطئه‌ها و وسوسه‌های مشرکان و نقشه‌های مخرب آنان برای از بین بردن قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. [23] در روایات مربوط به اسباب نزول این آیه وارد شده است کسانی از افراد سرشناس مشرک از پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته بودند به بت‌های آنها احترام بگذارد و یا اینکه برای منطقه مسکونی آنها حریم و حرمت ویژه قائل

شود. [24] خداوند پس از تذریر شدید پیامبر صلی الله علیه و آله از توجه به پیشنهاد آنها و پیروی از آنان، در آیات مورد بحث به مسأله نماز و نیایش می‌پردازد که خود عاملی مؤثر در رویارویی با شرک و فساد و ابزاری برای درهم کوبیدن وسوسه است.

۲. «دُلُوكُ الشَّمْسِ» در منابع لغوی به معنای فروشدن یا زردرنگ شدن و برگشتن خورشید و میل به سوی مغرب و نیز بازگشت آفتاب پس از وقت ظهر و زوال آن از دایره نصف‌النهار [25] آمده است. واژه «دُلُوكُ» در اصل به معنای مالیدن دست یا چیزی به چیزی [26] از سویی به سویی است. برخی نیز آن را به معنای تمایل به سویی دانسته‌اند، از این‌رو «دُلُوكُ الشَّمْسِ» را متمایل شدن خورشید از دایره نصف‌النهار به سمت مغرب معنا کرده‌اند. به هر حال سخن غالب در معنای این ترکیب، همان وقت ظهر است، اگرچه برخی به معنای مغرب و فرورفتن آفتاب دانسته‌اند. [27] ۳. «عَسَقُ اللَّیْلِ» به معنای تاریک شدن شب [28] و شدت تاریکی [29] و در روایات شیعه نیز به معنای نیمه‌شب آمده است. [30] ۴. مقصود از «قرآن الفجر» برابر ترجمه‌های کهن قرآن، دمیدن پگاه [31] و نماز بامدادین [32] است؛ همچنان‌که در روایات شیعه و اهل سنت به همین معنا تصریح شده است. [33] حاصل سخن آنکه، در این آیه به اوقات نمازهای یومیه «ظهر و عصر، مغرب و عشا و صبح» اشاره شده و تبیین دقیق اوقات و جزئیات آن برعهده پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام می‌باشد که مدارک آن در جای خود به تفصیل آمده است. [34] ۵. «تَهَجَّد» به معنای بیداری بعد از خواب است و در این آیه، مقصود شب‌زنده‌داری برای عبادات و نیایش‌های شبانه است که در فرهنگ دینی ما بدان سفارش بسیار شده است. این عمل در قالب‌های ویژه‌ای - افزون بر نمازهای واجب یومیه - تعریف گشته و بر تأثیر آن در سازندگی زندگی انسان تأکید بسیار رفته است.

نکته‌ها ۱. راز تقسیم اوقات عبادات واجب در طول شبانه‌روز این است که چون بنا بر آن است که نماز تأمین‌کننده ارتباط دائمی مؤمن با خداوند و مرور کلی اندیشه اسلامی در ضمن گفتنی‌های این عبادت باشد، [35] از این‌رو باید بسان غذای روح انسان تلقی گردد و مانند غذای جسم در نوبت‌های متوالی به ذائقه جان آدمی برسد. بزرگی [36] می‌گفت: انسان‌ها در این جهان به کسی می‌مانند که در بیابان غبارآلودی در حرکت است و هرچه مواظب باشد که غبار سر و رویش را نیالاید، بی‌فایده خواهد بود. بدین‌روی، هر خردمندی که رهپیمای بیابان طوفان‌خیز و غبارآلود باشد، پس از پیمودن قسمتی از راه در کنار جوی آب زلالی نشسته، خستگی از تن فرومی‌نشانند و با شستن سر و روی، آلودگی غبار را می‌زدایند. در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

نماز بسان نهر آب زلالی است در مقابل درب منزل شما که روزی پنج مرتبه در آن، تن خود را شستشو می‌دهید. کسی که چنین کند، هیچ آلودگی در بدن او باقی نمی‌ماند. بدین‌گونه با انجام درست نمازهای پنجگانه اثر گناه هم در وجود انسان از بین می‌رود. [37] ۲. در این آیات، نماز صبح با دو ویژگی توأم شده است: یکی «قرآن الفجر» که تداعی بخش کتاب آسمانی است و گویای اینکه نماز همان قرآن است که باید همواره بدان توجه داشت، از این‌رو نماز بدون قرآن نماز نیست؛ [38] دوم «کان مشهودا» که برابر روایات اسلامی در تفسیر آیه، ترکیبی تشویق‌آمیز است. از زبان امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایاتی بدین مضمون وارد شده است که فرشتگان روز و شب عبادت نمازگزار را مشاهده کرده، در نامه عمل وی می‌نگارند. [39] ۳. در پایان آیه دوم، برای عبادت‌گران در شب از مقام محمود سخن رفته است، آن هم به صورت نکره (مقاماً محموداً)؛ یعنی آن مقام برجسته‌ای که کسی نمی‌تواند به عظمت آن پی‌برد. این موضوع بیانگر آن است که با وجود واجب نبودن نماز شب، این عبادت از نظر شارع مقدس اسلام بسیار ارجمند و از لحاظ سازندگی و توفیق بسیار مؤثر است. [40] بدین‌رو، سیره عملی بزرگان دین و اولیای خدا همواره بر مداومت بر عبادت‌های شبانه بوده است. از این‌رو بر مؤمنان است که وقت خود را به گونه‌ای تنظیم نمایند که پیش از طلوع صبح به حضور خداوند باریافته، روز خود را با نماز و ذکر خدا آغاز کنند.

۴. سومین آیه، تعلیم جامع‌ترین درخواست‌های فطری آدمی است که انسان‌ها عموماً از آن غافل می‌مانند و آن عبارت است از ورود و خروج صادقانه در هر حرکت و سکون، توان انجام صحیح وظایف و پیروزی بر مشکلات در مسیر زندگی.

و أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ. [41]

و در دو طرف روز [اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار، زیرا خوبیها بدیها را از میان می‌برد. این برای پندگیرندگان، پندی است.

نکته‌ها

۱. «اَنْ» در این آیه برای بیان علت است، از این رو در ترجمه عبارت «زیرا...» بیاید.

«سَيِّئَاتِ» در قرآن، هم به معنای گناه آمده است؛ مانند «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ: [46] کسانی که گناه می‌کنند، به صورت، در آتش افکنده می‌شوند.» و هم به معنای سختی و ناگواری و حوادث ناخوشایند؛ مانند «وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا: [47] و اگر سختی به شما رسد، دشمنان شاد می‌شوند.» بنابراین هم این گونه معنا می‌شود که «نماز را برپای دار- که اصل نیکی‌هاست- زیرا

نیکی‌ها اثر آزردهنده مشکلات و ناملایمات را از بین می‌برد» و هم بدین سان که «نیکوکاری‌ها آثار غفلت‌ها و گناهان را از بین می‌برد»؛ چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است:

مَا مِنْ صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ قُومُوا إِلَى نِيرانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَاطْفُئُوهَا بِصَلَوَاتِكُمْ. [48]

در وقت هر نمازی فرشته‌ای در برابر مردم فریاد می‌زند: هان ای مردم! برخیزید و آتش‌هایی را که با گناه افروخته و برپشت خود بار کرده‌اید، با به جای آوردن نماز آن را خاموش سازید.

۲. ترکیب پایانی آیه، یعنی «ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» بیانگر این است که روح اصلی نماز یاد است و برای تداوم آن، انسان باید خود تلاش کند؛ چه آنکه مقصود از یاد، خطورات غیرارادی نیست، بلکه توجه دادن مکرر به خود است که ای انسان! تو باید بفهمی که سرتا پا و در تمامی شئون به قدرتی لایزال وابسته هستی. این یاد مکرر، آدمی را به نیایش مکرر می‌خواند. نیایش صادقانه زمینه تقرب به کمال مطلق را فراهم می‌سازد و تقرب به کمال، خود کمال بخش و بلکه ماهیتاً چیزی جز کمال نیست، از این رو عذری برای کسی نمی‌ماند.

فصل دوم: دیباچه نیایش

و لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. [50] در فصل پیش، از نماز به دل‌انگیزترین سرود عشق و زیباترین نماد عبودیت و نیایش انسان در برابر پروردگار یاد شد. حال در این فصل برآنیم تا از لطایف بخشی از اجزای اصلی نماز، یعنی «سوره حمد» نکته‌هایی را بیان داریم.

می‌دانیم که قرائت سوره حمد در هر نمازی واجب است و به هیچ روی ترك آن جایز نیست. از این رو بر هر مسلمان است که سوره حمد را به‌درستی فراگیرد و بر مفاهیم برجسته و فرازین آن وقوف یابد.

سوره حمد دارای نام‌ها و شناسه‌های فراوانی است [51] که تمامی آنها از عظمت مقام آن حکایت دارد؛ نام‌هایی چون فاتحه‌الکتاب، [52] ام‌القرآن، [53] سبع‌المثانی، [54] اساس [55] و حتی گاه آن را صلوة خوانده‌اند؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، سوره حمد جزء اصلی نماز است و روایات فراوانی بدین مضمون داریم:

لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب؛ [56]

هیچ نمازی جز با خواندن فاتحه‌الکتاب درست نیست. اینکه آن را فاتحه‌الکتاب خوانده‌اند، از آن‌روست که قرآن مجید با آن آغاز می‌شود و به زبان امروز دیباچه قرآن است. دیباچه قرآن مانند دیباچه هر کتابی، نشان‌دهنده طرحی کلی از مجموعه معارف این کتاب است؛ همان گونه که نماز نیز خلاصه و تصویر کوچکی است از اسلام، بسیاری از جوانب برجسته و ایدئولوژی اسلام به اشاره‌ای در

آن بازگو شده است. [57] با این وصف، آشکار می‌شود که چرا این سوره را ام‌الکتاب یا ام‌القرآن خوانده‌اند؛ چه‌آنکه مفاهیم مندرج در این سوره، مرجع و مقصد تمامی آموزه‌های گسترده در سراسر قرآن است و واژه «ام» در زبان عربی به تمامی معانی یادشده آمده است.

این سوره را سبع‌المثانی نیز خوانده‌اند؛ زیرا مجموع هفت آیه آن در هر نمازی دست‌کم دوبار باید خوانده شود و کمتر از آن مجاز نیست. بنابراین سبع‌المثانی، یعنی هفتگانه‌ای که دوبار خوانده می‌شود. [58] البته در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی، نمازگزار می‌تواند به جای تسبیحات اربعه رکعت سوم و چهارم، سوره حمد را قرائت کند که این خود نشانه دیگری از عظمت این سوره است. برخی سوره حمد را اساس به معنای پایه و مبنا نامیده‌اند؛ چنان‌که کسی نزد شعبی، [59] دانشمند و فقیه کوفی در سده اول اسلامی از دردی نالید. شعبی به او گفت: «عَلَيْكَ بِأَسَاسِ الْقُرْآنِ؛ به اساس قرآن توجه کن.» وقتی پرسید اساس قرآن چیست، شعبی جواب داد: فاتحة الكتاب. سپس سخنی را از استادش ابن عباس، شاگرد برجسته امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که هر چیزی را اساسی است، تا آنکه فرمود و اساس قرآن فاتحة الكتاب است. چون تو را رنجی برسد، بر تو باد به اساس و این سوره را بسیار بخوان تا شفا یابی. [60] ممکن است سخن ابن عباس ناظر به اسراری باشد که از ساحت ادراک ما بیرون است و شاید هم به اهمیت و والایی مضامین این سوره اشارت داشته باشد که مداومت و تمرین بر آن آدمی را نیرویی می‌بخشد که تحمل رنج‌ها برای او آسان می‌گردد. حال این آیات شریف را مرور می‌کنیم.

زیباترین اوصاف خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

در روایات آمده است که گرمی‌ترین آیه در کتاب خدا، آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.» است. [63] این جمله مبارك همان‌گونه که سرآغاز همه سوره‌های قرآن و ابتدای نماز است، آموزشی جدی است بر لزوم آغاز تمامی کارها با نام و یاد خدا؛ نام و یاد که همه‌چیز انسان است.

مسلمان با نام خدا روزش را شروع می‌کند و با نام او برتلاش روزانه‌اش نقطه پایان می‌نهد؛ به یاد او به بستر می‌رود و با استعانت او سر از بستر برمی‌دارد و در پایان با نام و یاد او چشم از این جهان برمی‌گیرد و رهسپار سرای جاویدان می‌شود. بدین روی، مسلمان همه‌اش امید است و آنجا نیز که برحسب معمول هیچ‌امیدی نیست، برای او امید هست، بلکه برابر آموزه‌های دینی‌اش امیدی فراتر از همیشه. در حدیثی آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو....» [64]

آنجا که امیدی نیست، امیدت از همه‌جا بیشتر باشد. نام خدا را بر زبان آوردن و به کام جان چشاندن، یعنی خزاین عالم هستی را دیدن و به قدرت صاحب آن خزاین امنیت یافتن.

۲. الف‌ولام در «الحمد» به معنای استغراق و گویای آن است که هر حمدی از هر کس و به هرگونه صادر شود، برای خداست. همه ستایش‌ها و سپاس‌ها مخصوص اوست؛ چرا که همه عظمت‌ها از آن او و همه رحمت‌ها، نیکی‌ها و نیکوکاری‌ها از سرچشمه وجود اوست. پس ستایش او، ستایش همه نیکی‌هاست و ستایش هر خوب درواقع به ستایش او بازمی‌گردد. اگر چنین بینشی در وجود آدمی نهادینه شود، راه خودبینی و خودشگفتی را بر او می‌بندد؛ همچنان‌که از بی‌مصرف گذاردن یا بیهوده مصرف کردن خصلت‌ها و توان‌های نیکی‌آفرین جلوگیری می‌کند. مسلمان واقعی - برابر سخن پیشوایان خود - هر کاری را که نام خدا در آغاز آن نباشد، ناقم و بی‌ثمر می‌داند. [65] ۳. «الرحمن» و «الرحیم» دو نام از نام‌های پروردگار است که پیوند ربوبی خداوند با عالم هستی و انسان از رهگذر این دو نام مقدس است. خداوند را دو گونه عنایت است: رحمت همگانی که تمامی موجودات را فرا گرفته است، آن‌سان که خود فرموده: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» [66] رحمت من همه‌چیز را فرا گرفته است. و دیگر رحمت و عنایتی ویژه که به بندگان شایسته رومی دارد؛ همچنان‌که در پی همین آیه فرموده است: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ؛ رحمت را برای پروا‌پیشگان مقرر می‌دارم.»

واژه «رحمن» چون دلالت برگسترده‌گی رحمت الهی دارد، هیچ کس را شایستگی اتصاف به این وصف نیست و ویژه خداوند است، اما «رحیم» که عنایت ویژه خداوندی برای شایستگان از رهگذر این وصف است، بر غیر خداوند نیز اطلاق می‌شود؛ چنان که در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ [67] پیامبر بر مؤمنان رؤوف و رحیم است.

وصف رحمانیت و رحیمیت - با این دو حوزه کاربرد - وصف خداوند است، هم در دنیا و هم در آخرت؛ چنان که در دعایی از امام سجاد علیه السلام چنین می‌خوانیم: یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما. [68]

درباره رحمت واسطه الهی که در اصطلاح بدان رحمت رحمانیه می‌گویند، باید گفت آنچه در برابر این وصف فراگیر قرار می‌گیرد، عدم است نه غضب. [69] تمامی بلاها در دنیا و سختی‌ها و عذاب‌ها در آخرت، چون از سوی خداوند است، جز جلوه رحمت عام و جز مصلحت بنده چیزی نیست و خداوند همان گونه که رحمت دنیاست، رحمان آخرت نیز هست و تمامی آنچه به‌عنوان مزد عمل مطرح است، جلوه‌هایی از رحمت رحیمیه یا «رحمت خاص» خداوند به شمار می‌آید. بنابراین رحمانیت و رحیمیت خدا با عذاب الهی منافات ندارد؛ همان گونه که خودفرموده است:

نَبِّئْ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ. [70]

به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان؛ و اینکه عذاب من، عذابی است دردناک.

۴. «مالك يوم الدين» به معنای صاحب فرمان در روز جزاست. در وصف روز قیامت آمده است:

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ. [71]

روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خداست.

«دین» به معنی پاداش و جزاست؛ چنان که در آیه‌ای دیگر برای این روز وارد شده است:

يَوْمَ يُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا. [72]

روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد؛ و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود.

بدین ترتیب نیمه اول سوره حمد که متضمن ستایش پروردگار جهان و جهانیان و ذکر برخی از مهم‌ترین صفات خدا بود، به پایان رسید. اکنون زمینه برای احساس حضور و ابراز عبودیت در برابر پروردگار به صورت مستقیم برای بنده هشیار فراهم است.

نکته‌ها

۱. از آغاز این سوره برمی‌آید که تمامی حمدها از آن ربوبیت الهی است. به سخن دیگر، بین حمد و ربوبیت پیوندی منطقی برقرار است. در مورد «رَبِّ» و «ربوبیت» در درس‌های پیش سخن گفته‌ایم، اما حمد ثنایی است زبانی برای کارهای خوب. ترکیب حمد با ربوبیت می‌تواند یادکرد حقیقی فطری باشد. بدین معنا، خدایی که این همه به ما نعمت داده و ما را تحت ربوبیت خود رشد داده، شایسته است که حمدش را بر زبان جاری سازیم و بدین‌سان ارتباط

۲. اگرچه خداوند، «رَبِّ» تمامی موجودات و جهان‌هاست، اما در اینجا منظور از «عالمین»، جهانیان و جوامع انسانی است. این واژه در هفتاد و سه موردی نیز که در قرآن به کار رفته، به معنای انسان‌هاست و تفسیر عالمین به عوالم (جمع عالم) که عالم جماد و حیوان و نبات باشد یا عوالم علوی و سفلی یا عوالمی که بر انسان می‌گذرد (از دوران جنینی تا کهنوت) و مانند آن، هیچ‌یک به‌عنوان تفسیر واژه «عالمین» صحیح به نظر نمی‌رسد، اما اینکه چرا از مجموعه اجزای جهان، تنها انسان‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند، باید گفت این نوعی تشریف است و تشویق انسان به روی آوردن به خداوند تا مگر توجهی کند؛ چه تمامی کمالاتی که زمینه‌ساز اجر و پاداش می‌شود، از راه حرکت ارادی و جهت‌دار انسان است.

۳. پیوند «رحمن» و «رحیم» با «مالك يوم الدين» پیوندی دل‌انگیز و امنیت‌بخش است. وقتی کسی که «رحمن» و «رحیم» است، مالك و صاحب فرمان نیز شد، هم عذاب او و هم ثوابش و هرچه از او برسد، چیزی جز رحمت نخواهد بود و چون از سوی او هیچ منع و مشکلی نیست، پس آدمی باید خود را مهیا سازد.

زیباترین رویکرد بنده

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ.

آگاهی‌ها

۱. در روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که خداوند می‌فرماید: نماز را بین خود و بندهام تقسیم کرده‌ام. در ترکیب‌های «الحمد لله رب العالمین» تا «مالك يوم الدين» نمازگزار از حمد و ثنا و تمجید خداوند سخن می‌گوید و آن‌گاه که به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رسید، خداوند می‌فرماید:

فَهَذِهِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ. نِصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي مَأْسَأَل. [74]

اینجا بین من و بندهام نقطه تقسیم است و بنده من حق دارد هرچه بخواهد، از من طلب کند.

۲. در ترکیب «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» به اصطلاح اهل ادب، التفات وجود دارد؛ بدین بیان که از آغاز سوره تا به اینجا، همه ترکیب‌ها به صورت غایب ادا می‌شد، اما به‌ناگاه ترکیب خطاب به میان آمد- که به آن التفات از غیب به خطاب می‌گویند. درباره چنین التفاتی گفته‌اند: کسی که با توجه، تمامی حمدها را برای خداوند بشناسد- که رحمت گسترده‌اش همه جا و تمامی زمان‌ها را فراگرفته و فرمانش در همه عالم وجود جاری است- خود به‌خود این زمینه فراهم می‌شود که بنده بگوید خدایی این چنین نمی‌تواند غایب باشد. از این رو، خود را در محضر خدا یافته، مستقیماً خطاب می‌کند که «إِيَّاكَ نَعْبُد...» و بلکه تمامی عالم و تمامی انسان‌ها را در محضر حق می‌بیند.

۳. ضمیر «إِيَّاكَ» مقدم شده است تا افاده حصر کند؛ یعنی تنها تو را می‌پرستیم. نمازگزار با این جمله، بند عبودیت غیرخدا را از وجود خود می‌گسلد و داعیه‌های خداوندگاری را رد کرده، و مدعیان ربوبیت را- که در طول تاریخ همواره بشر را در زنجیر عبودیت و استضعاف اسیر داشته‌اند- نفی می‌نماید. اعتراف و قبول اینکه عبودیت منحصرأ باید در برابر خدا و برای او باشد، یکی از مهم‌ترین اصول فکری و عملی اسلام و همه آیین‌های الهی است.

همواره در طول تاریخ کسانی بوده‌اند که این حقیقت ناب را درست درنیافته، از این رو ناآگاهانه به عبودیت غیرخدا دچار گشته [75] و همه دنیا و آخرت خود را به تباهی کشیده‌اند.

۴. «صراط» همان راه و مسیر مستقیم، یعنی متعادل است. از آنجا که آدمی برحسب طبیعت انسانی خود اگر به حال خویش رها شود، با پیمودن راه افراط و یا تفریط خود را به تباهی می‌کشاند، تمامی انسان‌ها موظف شده‌اند همواره از خداوند درخواست کنند تا آنها را از بی‌راهه‌ها و کثر راهه‌های مسیر به راه راست هدایت کند. اگر آدمی نیازی برتر و حیاتی‌تر از هدایت می‌داشت، بی‌شک آن نیاز در سوره حمد- که دیباچه قرآن و بخش مهم نماز است- به زبان دعا ذکر می‌شد. با هدایت الهی است که عقل و تجربه در مسیر درست قرار می‌گیرد و بدون آن همین عقل و تجربه به چراغی در دست راهزنی یا تیغی در کف دیوانه‌ای بدل می‌گردد.

۵. مقصود از نعمت در آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»، نعمت مال و مقام و عشرت مادی نیست- که برجسته‌ترین دارندگانش همواره درنده‌ترین دشمنان خدا و خلق بوده‌اند- بلکه مراد، نعمت لطف و هدایت خداست که در جای دیگری از قرآن نیز تبیین شده است:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ. [76]

کسانی که از خدا و پیامبر فرمان می‌برند، در کنار کسانی قرار می‌گیرند که خداوند بدانها نعمت ارزانی داشته؛ یعنی پیامبران، صدیقان و شهیدان و شایستگان. این راه، مسیری روشن در تاریخ است، با هدفی معین و پویندگانی معروف و معلوم.

۶. به جز راهی که مطرح شد، در آیه «غیر المغضوب علیهم» خط دیگری است که آن نیز مشخص و دارای رهروانی شناخته شده است. نمازگزار با یادآوری آن راه به خود نهیب می‌زند که در آن راه گام نهد و بدان سوکشیده نشود، بی‌درنگ پس از درخواست پیشین می‌خواهد که راهش از راه کسانی که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند، جدا گردد. [77] اگرچه مصادیق بسیاری برای غضب‌شدگان درگاه گفته شده و می‌توان مصادیق دیگری نیز یافت، مناسب‌ترین و جامع‌ترین سخن آن است که مقصود از غضب‌شدگان کسانی‌اند که حق را شناختند، اما با لجاجت از آن روی‌گرداندند و بی‌تردید همین رویگردانی لجوجانه سبب مغضوب شدن آنان است. کسی که

لجوج باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند برای اصلاح او گامی بردارد. شخص خواب را می‌شود بیدار کرد، اما آن‌کس که خود را به خواب زده است، هرگز.

۷. به جز دو گروهی که از آنها به منعمان و مغضوبان یاد شد، دسته سوم (ضالین) نیز هست که راه آنان در نهایت به همان نقطه‌ای می‌رسد که راه مغضوبان می‌رسد. آنان که از سر بی‌خبری و ناآگاهی به تبعیت از پیشوایان گمراه و گمراه‌ساز در راهی غیر از راه حقیقت گام می‌نهند و خود را از اندیشیدن معاف دانسته، به خود اجازه نمی‌دهند که در وضعیت خود تجدیدنظری روا دارند، اینان همان گمراهان‌اند. نمازگزار با یادآوری این دو گروه (مغضوبان و گمراهان) در خود حالت حساسیت و مراقبتی پدید می‌آورد تا در برابر راه‌های انحرافی، برای پذیرش حق آماده‌تر گردد. آن‌گاه توجه به نعمت‌هایی که خداوند در وجود او نهاده و لزوم شکر آن نعمت‌ها، جدیت او را در پیمودن راهی که در پیش دارد، بیشتر می‌سازد و این است غایت آن نمازی که برای خدا و به‌منظور تقرب به او صورت پذیرد. نمازی این‌چنین نمی‌تواند بدون یاد حق و بدون تقرب بدو باشد. یاد خدا باطن آدمی را خالص می‌سازد و حرکت همراه با این‌یاد، او را در ساحت خدایی شدن قرار می‌دهد؛ تا آنجا که در اوج عبودیت، حرکت و نگاهش خدایی می‌شود و آن‌چنان که در حدیث معروف قرب نوافل [78] آمده، چشم و گوش و زبان و دیگر اعضای او جز خدایی و خدا نیوشی و خداگویی، حرکتی ندارد در حدیثی قدسی آمده است.

عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ [79]

بنده من! به فرمان من باش تا من تو را چون خود سازم. عبادت بر استعانت مقدم شده است، با آنکه مقام کمک الهی بر تمامی حرکات انسان و هستی مقدم است و هیچ عملی عبادی و غیرعبادی تا اعانت او نباشد، انجام نمی‌شود. اما اینکه چرا این تقدم صورت گرفته، باید بگوییم مقصود از کمک خداوند، اعانت ویژه است که جلوه‌ای از رحمت خاص خداست و زمینه ویژه و استعداد خاص می‌طلبد و این استعداد با عبودیت حاصل می‌شود. بنابراین نخست عبادت و سپس استعانت.

۳. «نعبد و نستعين» هر دو به صورت جمع آمده است، با اینکه روح مقام عبادت پیوندی است بین بنده و خداوند که با اخلاص و قصد قربت تحقق می‌یابد. اما تو گویی خداوند تعلیم می‌دهد که همواره در جمع باش و خود را در جمع ملاحظه کن تا توفیق بیشتری یابی. خود را در جمع دیدن، هم تواضع می‌آورد (تو کسی نیستی و مانند همه‌ای و نه بیشتر) و هم امید؛ زیرا وقتی انسان، همدردان و نیازمندی‌های خود را فراوان دید، دیگر هرگز نمی‌گوید خدا به من توجه نمی‌کند، بلکه می‌گوید حتماً در جمع، جان شیفته و دل شکسته و روح آماده‌ای هست، پس باید امید داشت که خداوند اجابت می‌کند. در واقع امید داشتن حرکت را بسامان‌تر و پرشتاب‌تر می‌سازد.

۴. پیمودن راه راست به قدری مهم و حساس است که حتی پیامبران که خود بر صراط مستقیم [80] هستند، از درخواست مکرر آن معاف نیستند و این می‌تواند به دلیل طبیعت این دنیای مادی و وضعیت روانی انسان‌ها باشد که حتی اندکی غفلت، بهای سنگینی را به دنبال دارد.

فصل سوم: در باور همگان: اِنِّی اللّٰهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ. [81]

درآمد: یکی از فیلسوفان مشرق زمین در جهان معاصر درمورد حقیقت دین چنین گفته است: دین، ذاتی ذهن انسانی و مکمل طبیعت بشری است. شاید همه چیز تحلیل رود، ولی اعتقاد به خدا- که اصل نهای همه ادیان جهان است- برجای خواهد ماند. [82]

بررسی تاریخ اندیشه بشر درمورد خدا نشان می‌دهد که اصل خداجویی و خداگرایی به نسبت رشد فرهنگ و اندیشه انسان‌ها و تعمیق و گسترش دانش بشری، همواره روی در لطافت و والایی داشته است. از عناوین و نام‌هایی که اقوام و ملل گوناگون جهان به مبدأ عالم هستی داده‌اند، حرکت پیوسته بشر به سوی تعالی در خداوندیشی، به روشنی قابل درک است.

انجمن انجیلی بریتانیا از سال ۱۸۰۴ میلادی تاکنون توانسته است نام خدا را حدوداً به هفتصد زبان و لهجه در جهان منتشر سازد که معانی آنها به تدریج مفهوم «خودآبی»، «خودزایی» یا «همه‌دان»، «هستی‌ده»، «مطلق»، «مجرد» و «نیرو» به خود گرفته است. [83]

دلایل آفرینش بر آفریننده‌ای دانا و توانا و دلالت خلقت بر وجود طراحی دقیق، در سنجش خرد آدمیان به اندازه‌ای قانع‌کننده بوده است که پیامبران الهی همواره خود را فرستاده او اعلام کرده‌اند، نه ثابت‌کننده‌اش، و تنها رسالت خود را تصحیح و تعالی‌گرایی فطری به کمال مطلق دانسته‌اند. بدین روی در کتاب‌های آسمانی و آثار وحیانی، مسأله‌ای با عنوان اثبات وجود خدا و با این آهنگ تقریباً مطرح نیست. درحالی که در آثار فلسفی و کلامی برحسب معمول، بخش مربوط به خدا با مسأله اثبات صانع آغاز می‌گردد.

می‌گویند در عصر افلاطون برای نخستین بار در یونان این موضوع مطرح شد که خدا باید به کمک برهان اثبات گردد. با اینکه هیچ یک از نویسندگان عهد عتیق [84] با «هستی خدا» به صورت مسأله‌ای پیچیده برخورد نکردند، در عهد جدید نیز مانند عهد عتیق از استدلال فلسفی برای اثبات صانع سخنی نمی‌رود. [85] در قرآن مجید و آثار قطعی پیشوایان بزرگ اسلام دلایل بسیاری است بر اینکه مسأله فطری بودن دین و توجه به خدا سخت مورد عنایت بوده است. ظاهراً قرآن کریم اولین کتابی است که این مسأله را مطرح کرده و دیگر آنکه این امر مخصوص قرآن است. البته امروز این مقوله در میان فیلسوفان و روانشناسان جایگاهی شایسته یافته است. [86]

گفتمان و حجت

قرآن کریم در قالب گزارشی از گفتگوی پیامبران الهی با مخالفان خود، ضمن تأکید بر «شک‌ناپذیری» وجود خداوند، راه معقول توجه به ذات ربوبی را در این آیات نشان داده است:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَقْوَاسِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ* قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. [87]

آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند: قوم نوح و عاد و ثمود، و آنانکه بعد از ایشان بودند [و] کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد، به شما نرسیده است؟ فرستادگان‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند، ولی آنان دستهایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهانهایشان نهادند و گفتند: «ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید کافریم، و از آنچه ما را بدان می‌خوانید سخت در شکیم». پیامبرانشان گفتند: «مگر در باره خدا- پدید آورنده آسمانها و زمین- تردیدی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد». گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید. می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید. پس برای ما حجتی آشکار بیاورید.»

نکته‌ها

۱. در آیه دوم که دربردارنده پاسخ پیامبران الهی به انکار و لجاج اقوام است، بر شک‌ناپذیری وجود خداوند تأکید شده و به صورت استفهام انکاری آمده است: «أَفِی اللّهِ شَكٌّ؛ مگر در مورد خداوند شک وجود دارد؟»

از عبارت یادشده این نکته را به روشنی می‌توان دریافت هرچیزی که بتوان در وجود آن شک روا داشت، آن چیز یقیناً غیر از خداوند خواهد بود. به تعبیر علامه طباطبائی، واقعیت هستی که در ثبوت آن هیچ شکی نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی برنی‌دارد. به بیان دیگر، واقعیت هستی بی‌هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود و چون جهان‌گذران و هر جزء جهان نفی را می‌پذیرد، عین همان واقعیت نفی‌ناپذیر نخواهد بود. [91] ۲. در این آیه برای اثبات شک‌ناپذیری وجود باری تعالی، برآفرینش آسمان‌ها و زمین استدلال شده (فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) که درواقع برهانی بر توحید ربوبی تلقی می‌شود؛ چه اگر تنها برای رد قول کافران بود، به ذکر صفتی از صفات خداوند نیازی نبود. همه می‌توانند این نکته را نیک دریابند که تمامی آنچه در پیرامون خود مشاهده می‌کنند، دارای واقعیت است و همچنین وجود آنها از سوی «غیر» افاضه شده است؛ زیرا اگر از خود آنها بود، هرگز زدودنی

نبود (مانند شوری که هرگز از نمک زدودنی نیست) و این «غیر» همان خداست. [92] ۳. در بخش پایانی آیه دوم، دو ویژگی شخصیتی از مخالفان دعوت پیامبران ذکر شده است که می‌تواند مبنای روانی تشکیک و عدم‌پذیرش حق تلقی گردد: یکی تعصبات قومی و نژادی که وابستگی به باورهای آبا و اجدادی را به صورت مانع اساسی قبول دعوت پیامبران پیش می‌آورد (تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا) و دیگری گردن‌کشی در برابر حق که به موجب آن «درخواست‌های هوس‌مدارانه» را در برابر پیامبران، به جای «جستجو و پذیرش حق» می‌نشانند (فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

فراموشی خود و آفرینش

قرآن به‌منظور برجیدن پرده‌ها و زدوده شدن غبارها از فطرت، افزون بر توجه دادن انسان به پیرامونش، او را از فراموش کردن «خود» به‌عنوان انسان برحذر داشته و بی‌توجهی به فطرت خداجویی را زمینه‌ساز «خودفراموشی» شمرده؛ چنان‌که پیدایش زمینه انحرافات فکری و رفتاری را نیز فراموشی خلقت و آیات و نعمت‌های پیرامون دانسته است. تأمل در این آیات برای فهم مطالب ذکرشده ضروری می‌نماید:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. [93]

به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی‌گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. [94]

و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [متقاعدکننده] است. و در خود شما؛ پس مگر نمی‌بینید؟

از آنجا که «انفس» در این دو آیه مقابل «آفاق» و «أرض» قرار گرفته است، برابر هنجارِ مقابله باید انفس چیزی غیر از آن دو باشد. [99] بنابراین اگر مقصود از آفاق و ارض جنبه‌های طبیعی جهان است، مراد از انفس - به‌ویژه که به ضمیر «هم» و «کم» اضافه شده - جان و جنبه‌های ماورایی وجود آدمیان است. بدین روی در پاره‌ای از تفاسیر، آیات انفس را بیداری و زنده شدن انسان‌ها در وقت صبح معنا کرده‌اند. [100] اما نظر به عمومیت مفاهیم آیات - که باید همه‌جا لحاظ گردد - می‌توان تمامی آنچه بر انسان می‌گذرد و آنها را بدون واسطه و با علم حضوری می‌یابد (مانند گرسنگی، تشنگی، سیری، سیراب شدن، بیماری، سلامت، فقر، غنا، خشنودی، خشم، ترس و امنیت): مصادیق آیات انفسی تلقی کرد. [101] تمامی اینها آیات عظیم ولایت و تصرف خداوندی و دلایل روشن توحیدند.

۱. عبارت «سُئِرْهُمْ» (با فعل مضارع و دارای معنای استمرار با وجود حرف «سین») نشانه وعده کریمانه الهی و از سویی بیانگر آن است که هرچه انسان در پیرامون و در درون خویش و حالات روانی و رفتاری و چگونگی خلقت خود و جهان تأمل کند، آیات جدیدی را از آفرینش بدیع درخواهد یافت.

در راه طلب رسیده‌ای می‌باید دامن ز جهان کشیده‌ای می‌باید

بینایی خویش را دوا کن ورنه عالم همه اوست دیده‌ای می‌باید [103]

۲. تکرار «فی» در عبارت «فی انفسهم» و «فی انفسکم» می‌تواند بیانگر اهمیت ویژه و لزوم نگاه مستقل و متمرکز انسان به درون خویش - به عنوان شگفت‌انگیزترین تماشاگاه جهان- [104] باشد.

۳. عبارت پرخاش‌گونه پایان آیه (أَفَلَا تَبْصُرُونَ) بیانگر امکان تأمل انسان در خود و مشاهده آیات انفسی است. ندیدن، نشانه نتوانستن نیست، بلکه معلول نخواستن است و مستوجب پرخاش. اهتمام به خود

اهتمام به خود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. [106]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. [107]

و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانان اند. در کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام جملات بسیار پرمعنا و زیبایی در باره توجه به نفس و شئون آن آمده است؛ مانند: طوبی لمن كان من نفسه شغل شغل شاغل عن الناس.

خوشا به حال کسی که چنان مشغول به مطالعه نفس خود باشد که از پرداختن به دیگری بازماند.

مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَهْلَكَهَا. [112]

هر که به نفس خود بی‌توجه شود، آن را به تباهی کشد. [113]

لَا تَجْهَلْ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ. [114]

نسبت به نفس خود نادان مباش؛ زیرا کسی که نسبت به نفس خویش نادان باشد، به همه چیز نادان است.

فصل چهارم: نگاه فطرت

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ هُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ. [130]

درآمد

اساس توجه به مبدأ خوبی‌ها- هر چه باشد- در فطرت آدمیان نهاده شده، از این رو ذاتی، بطلان‌ناپذیر و غیرقابل‌انکار است. اشتباهی که برای افراد بشر در گرایش به مبدأ خیرها پیش می‌آید، خطا در تشخیص مصداق خیر واقعی و نیز درگیر شدن با سیاهی بی‌راهه‌ها و خیرگونه‌های بدلی و وهمی است.

پیامبران را نیز رسالت و مسئولیتی جز این نبوده است که توجه انسان‌ها را از مصداق‌های بدلی به خیر واقعی منعطف سازند و در زدودن موانع راه- که گاه در مسیر اندیشه انسان ظهور می‌کنند- آنان را مدد رسانند.

برابر آنچه قرآن کریم به ما خبر می دهد، مخالفان دعوت پیامبران در توجیه کار خود گاه از معبودهای زمینی به عنوان شفیع در پیشگاه الهی [131] و گاه نیز عامل تقرب به خداوند [132] یاد می کردند و در مواردی لزوم پیروی از روش پدران [133] یا عامل ترس از خدایان زمینی [134] را بهانه قرار می دادند. پیامبران در تمامی موارد به زبان خود آنان به پاسخگویی و روشنگری پرداخته، آنان را در شناسایی راه یاری می کردند. [135] انسان چون موجودی طبیعی است و از متن طبیعت برآمده و برکشیده است، غریزه شتاب [136] و طبع زمینی اش وی را امان نمی دهد که با تأمل در آغاز، مقصد را ببیند و به اصطلاح اهل معرفت، در آینه ملک ملکوت [137] را مشاهده کند. از همین رو، مصداق های فراوانی در مسیر جستجو، سراب گونه راه او را می زنند و بر لوح سفید [138] و خالی جان او نقش می بندند. انسان ناشکیبا بی درنگ و در نخستین گام یکی را به عنوان ارضاکننده فطرت کمال طلب و عزت خواه خود برمیگزیند و با تمام اراده و اختیار [139] به آفت دل مشغولی دچار می گردد و بدین سان مقصد نهایی از نگاه او پوشیده مانده، به فراموشی سپرده می شود. اگر چنین شد، سخت کوشی و مجاهدت پیامبران نیز ره به جایی نمی برد. اینجاست که بیشترین انسان ها با انتخاب نادرست و پای فشاری بر عصبیت های خردسوز تا پایان عمر بر ایمان مطلوب و بایسته گردن نمی نهند [140] و در صورت سرزدن شکوفه ایمان در جان آنها، همواره باگونه ای از شرک درگیرند. [141]

دعوی کنند، گرچه ابراهیم زاده اند چون ژرف بنگری همه شاگرد آرند [142]

اندیشه بر مدار فطرت

خداوند با گزارش گوشه ای از زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام به ارائه تصویری از تلاش راه یافتگان پرداخته و حرکت اندیشه بر مدار فطرت الهی را از آغاز رشد عقلی [143] تا وصول به مقصود نهایی بدین گونه باز نموده است:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ. [144]

و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد.

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت:

«این پروردگار من است.» آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم.» من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم. و قومش با او به ستیزه

پرداختند. گفت: «آیا با من در باره خدا محاجه می کنید و حال آنکه او مرا راهنمایی کرده است؟ و من از آنچه شریک او می سازید بیمی ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد.

علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی شوید؟» و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید بترسم، با آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است نمی هراسید؟ پس اگر می دانید،

کدام يك از [ما] دو دسته به این سزاوارتر است؟ کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرك نیالوده‌اند، آنان راست اینی و ایشان راه‌یافتگانند.

آگاهی‌ها

۱. ابراهیم خلیل علیه السلام در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در مشرق بابل و غرب رود فرات در عراق به دنیا آمد و پس از عمری طولانی در فلسطین از دنیا رفت و در همان‌جا دفن شد. تمامی ادیان توحیدی «اسلام، مسیحیت و یهودیت»، خود را وابسته به وی دانسته، نامش را با احترام یاد می‌کنند. نَسَب پیامبران این سه دین بزرگ به او بازمی‌گردد. [145] نام ابراهیم ۶۹ بار در قرآن ذکر شده [146] و در ۷۲ موضع عهدجدید نیز از او یاد شده است. [147] خداوند وی را پدر مسلمین خوانده [148] و با عالی‌ترین اوصاف ستوده است. [149] همچنین یکی از سوره‌های قرآن به نام این پیامبر بزرگ الهی است. قبر وی در طول تاریخ در فلسطین، شهر الخلیل زیارتگاه خاص و عام بوده و هست. [150]

۲. واژه «رب» که بیشتر به صورت صفت به کار رفته و در فارسی برای خداوند «پروردگار»، و در مورد غیر خدا به‌ندرت «معلم و مربی» [151] و مانند آن ترجمه می‌شود، در اصل به معنای بردن چیزی به سوی کمال شایسته اوست؛ کمالی که گستره بسیار وسیعی را از جهات مختلف شامل می‌شود: کمک به رشد امور ذاتی و یا عرضی، تصحیح و تکمیل اعتقادات و معارف، اصلاح اخلاق و آداب و تعلیم دانش‌ها و ...؛ هم برای انسان و هم برای حیوان و حتی جماد. تمامی این موارد می‌تواند در قلمرو گسترده مفهوم رب قرار گیرد. [152] بشر از آغاز شروع فعالیت احساس، خویش را در تمامی امور نیازمند می‌بیند. نیاز به فضا، مکان، هوا، آب، غذا و مانند اینها و همچنین نیازهای مراحل بعد که تا پایان و همیشه دامنگیر اوست، اساساً شمارش‌پذیر نیست؛ بدان‌سان که اسباب و ابزارهای رفع نیازهای انسان که در قرآن گاه از آن به نعمت [153] و گاه نیز به کلمات [154] یاد می‌شود، شمارش‌ناپذیرند.

انسان و تمامی موجودات عالم در همه حالات- چه به زبان قال و چه به زبان حال- نیاز خود را نشان می‌دهند. [155] در این میان چه کسی یا چه چیزی نقش اصلی را ایفا می‌کند؟ انسان به مقتضای فطرت و طبیعت گاه با زبان می‌خواهد به چه کسی عرض نیاز کند؟ دوست دارد از چه کسی سپاس‌گزاری کند؟ پاسخ تمامی این پرسش‌ها يك جمله است: کسی که نیازمندی‌ها را پاسخ می‌دهد و انسان و همه چیز را به سوی مقصد حقیقی راه می‌برد. بدین روی، آدمی پیش از هر مفهوم متوجه مفهوم «رب» می‌شود و با رفتار یا گفتار خود می‌گوید: «هَذَا رَبِّي» تا «رب» واقعی را که همان خالق و مبدع و فاطر و پدیدآورنده است، بیابد. آن‌گاه است که از ارباب بدلی دل‌زده شده، می‌گوید: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ».

نکته‌ها

نکته‌ها

۱. جمله «هَذَا رَبِّي» اگر خبریه باشد، بیانگر آن است که گوینده پیش از گفتن چنین جمله‌ای، در جستجوی گمشده‌ای بوده که وجودش را باور داشته؛ وجودی که نیازی به اثبات آن ندارد و تنها به دنبال یافتن اوست. اگر «هَذَا رَبِّي» جمله سؤالی باشد- که در پاره‌ای از روایات وارد شده [156] و برخی نیز احتمال آن را داده‌اند- [157] گویای این است که احتمالاً مدعیانی در اطراف گوینده هستند که به ربوبیت ستاره و ماه و خورشید باور دارند. گوینده بر آن است که پیش از تحلیل و تحقیق، باور مدعیان را به صورت پرسشی جدی مطرح نماید.

۲. از این آیات به‌خوبی برمی‌آید که تردید در مسائل اعتقادی چنانچه با «انتظار رسیدن به حقیقت» توأم باشد، هیچ مشکلی برای انسان پیش‌نمی‌آورد؛ چنان‌که در پاره‌ای از روایات وارد شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام گفتن این جملات در حال طلب بوده، از این‌رو هیچ‌گونه شرکی از او سر نزده است. [158] ۳. در ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام سخن از پذیرفتن یا نپذیرفتن ماه و ستاره و خورشید به‌عنوان رب است، نه محبت یا عدم محبت آنان، اما حضرت ابراهیم برای رد ربوبیت آنها می‌گوید: «لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ». تو گویی آن حضرت می‌خواهد بگوید پذیرش و عبادتی اصیل و پابرجاست که در جان آدمی نشسته و انسان خود براساس واقعیت‌ها با عشق، به آن رسیده باشد. در این صورت پذیرش می‌تواند معنای واقعی خود را بیابد (پذیرش واقعی،

پذیرش حتی است). بدین روی، حضرت ابراهیم به جای «لا أعبد الآفلین» یا «لا أقبل الآفلین» و مانند اینها گفت: «لا احبّ الآفلین»؛ چه آنکه پذیرش آن گاه حقیقت می یابد که با دوست داشتن همراه باشد.

۴. جملات «ولا أخافُ ما تُشركون» و «كيف أخافُ ما أشرکتُم» دارای نکته ای است و در مقایسه با جمله «ولا تخافون أنکم أشرکتُم بالله» لطیفه ای شایان توجه دارد. نکته اش اینکه، یکی از بهانه های عوامل نپذیرفتن دعوت پیامبران علیهم السلام ترس موهومی است که از خدایان ساختگی در دل مشرکان وجود داشت؛ چنان که پیش تر نیز گفتیم. حضرت ابراهیم علیه السلام با سخنان خود اشاره می کند که معبودهای شما قابلیت ترسناک بودن ندارند. اما لطیفه اش آنکه، حضرت ابراهیم در اشاره به منطق مخالفان می گوید: «از خدایان ساختگی نباید ترسید»، ولی در بیان منطق خود می گوید: شما لازم نیست از خدای من بترسید، بلکه باید از آفت شرک خود بترسید. وی می فرماید: «ولا تخافون أنکم أشرکتُم»، نه اینکه بگوید: «لا تخافون ربی».

۵. همان گونه که سیاق آیات و صریح برخی روایات [159] دلالت دارند، مراد از ظلم در این قسمت از آیه «و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» شرک است؛ چنان که از زبان عبد صالح خدا، لقمان حکیم آمده است: «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» [160] بنابراین به روشنی می توان دریافت که به هر میزان در مسیر خلوص ایمان از شرک تلاش شود، انسان به امنیت خاطر بیشتری می رسد؛ آن گونه که آرامش روان برای او نهادینه و جزء شخصیت او می گردد و از سکون به سکینه، یعنی «آرامش طبیعی» راه می یابد و بر این اساس رشد روزافزون موهبت ایمان را در خویشتن خود تجربه می کند. [161] ۶. این آیه همچنین بدین نکته اشارت دارد که اصل موهبت ایمان به دلیل آنکه ریشه در فطرت دارد، با خروج از اعتدال ایمانی باطل نمی شود، بلکه نسبت به تأثیر مطلوب که همان امنیت و آرامش روانی است، ناتوان می ماند. [162] آنچه بیش از هرچیز در یادکرد این آیات مورد نظر می باشد، یکی بیان فرایند تکامل اندیشه بشر درمورد معبود از نگاه قرآن است و دیگری اشاره به نیاز انسان به مددگیری از آموزه های آسمانی در مسیر تصحیح و تعدیل و هنجارسازی چهارچوب عقلانی. به راستی اگر آموزه های وحیانی دست آدمیان را نمی گرفت، چه سرنوشت شومی در انتظارشان بود؟

- [1] (۱). طه (۲۰): ۱۴.
- [2] (۲). مارسل بوازار، اسلام شناس معاصر سوییسی.
- [3] (۳). مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ص ۹۴.
- [4] (۱). بنگرید به: علی خامنه ای، از ژرفای نماز، ص ۱۳-۱۰.
- [5] (۲). نهج الفصاحة، ص ۳۹۶؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۸۹۱۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۰۹۸.
- [6] (۳). مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۹۸۳.
- [7] (۴). عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۶.
- [8] (۱). عنکبوت (۲۹): ۴۵.
- [9] (۲). بنگرید به: عنکبوت (۲۹): ۴۴-۱۴.
- [10] (۳). رعد (۱۳): ۴۰. نیز: مائده (۵): ۹۲ و ۹۹؛ نحل (۱۶): ۳۵ و ۸۲؛ نور (۲۴): ۵۴؛ عنکبوت (۲۹): ۱۸؛ یس (۳۶): ۱۷.
- [11] (۴). غاشیه (۸۸): ۲۱.
- [12] (۵). مدثر (۷۴): ۵۴؛ نیز: مزمل (۷۳): ۱۹؛ انسان (۷۶): ۲۹؛ عبس (۸۰): ۱۱.
- [13] (۶). بنگرید به: احزاب (۳۳): ۴۶.
- [14] (۷). بنگرید به: اعراف (۷): ۱۸۴ و ۱۸۸؛ هود (۱۱): ۲ و ۱۲؛ حج (۲۲): ۴۹؛ شعراء (۲۶): ۱۱۵؛ عنکبوت (۲۹): ۵۰؛ سبأ (۳۴): ۴۶؛ فاطر (۳۵): ۲۳؛ ص (۳۸): ۷۰؛ احقاف (۴۶): ۹؛ ملک (۶۷): ۲۶.
- [15] (۱). بقره (۲): ۲۵۶؛ کهف (۱۸): ۲۹.
- [16] (۲). حسین بن احمد زوزنی، المصا، ج ۲، ص ۹۵.
- [17] (۳). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۸.
- [18] (۴). ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۸۴.
- [19] (۱). الصلوة وفتح الجنة. نهج الفصاحة، ص ۳۳۱.
- [20] (۲). کلیات سعدی، ص ۳۳۹.
- [21] (۳). عذة الداعی، ص ۲۳۵.
- [22] (۱). اسراء (۱۷): ۸۰-۷۸.

- [23] (۲). بنگرید به: اسراء (۱۷): ۷۶-۷۳.
- [24] (۳). واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۱۹۶؛ محمدبن مسعودبن عیاش، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶.
- [25] (۴). بنگرید به: عبدالرحیم صفی پور، منتهی الارب، ماده «ذلك»؛ طریخی، تفسیر غریب القرآن، ص ۴۳۵؛ حسین بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۴۷.
- [26] (۵). حسن المصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۳، ص ۲۱۹.
- [27] (۱). زیدبن علی، غریب القرآن، ص ۲۵۳؛ لسان التنزیل، ص ۲۸۵.
- [28] (۲). المروزی، الدرر فی الترجمان، ص ۴.
- [29] (۳). راغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، ذیل ماده «غسق».
- [30] (۴). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۸۶.
- [31] (۵). عمر بن محمد نسفی، تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۵۴۵.
- [32] (۶). ترجمه تفسیر طبری، ص ۹۰۵.
- [33] (۷). محمدبن مسعودبن عیاش، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۰۹؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۶.
- [34] (۸). برای نمونه بنگرید به: مستمسک العروة الوثقی، ج ۵، ص ۱۰۰-۲۵.
- [35] (۱). بنگرید به: علی خامنه‌ای، از ژرفای نماز، ص ۱۲ و ۱۳.
- [36] (۲). استاد آیت الله مظاهری در مجلس درس.
- [37] (۳). محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶؛ نیز: همان، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.
- [38] (۴). لاصولاً إلا بقرآن. (علاءالدین المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۴۴۳)
- [39] (۵). محمدبن مسعودبن عیاش، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۹.
- [40] (۱). محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۷، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.
- [41] (۲). هود (۱۱): ۱۱۴.
- [42] (۳). همان، ص ۱۱۳-۱۰۹.
- [43] (۱). محمدبن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱.
- [44] (۲). جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۵۱.
- [45] (۳). فخرالدین الطریخی، مجمع البحرین، ذیل «زلف».
- [46] (۴). نمل (۲۷): ۹۰.
- [47] (۵). آل عمران (۳): ۱۲۰.
- [48] (۱). محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ نیز: فتح الفصاحة، ص ۱۸۱، ح ۸۹۸.
- [49] (۲). کلیات سعدی، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.
- [50] (۱). حجر (۱۵): ۸۷.
- [51] (۲). علی سماکه الحلی، قیس من تفسیر القرآن الکریم، ص ۳۴-۳۱.
- [52] (۱). محمدبن مسعودبن عیاش، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹؛ بدرالدین الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۱؛ ابوعلی بن جمعه عروسی الحویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳.
- [53] (۲). محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۵۹ و ۲۶۱.
- [54] (۳). همان.
- [55] (۴). بنگرید به: علی قاضی زاهدی گلپایگانی، زیادة التفاسیر، ص ۷۵.
- [56] (۵). جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۰-۱۰۷؛ علی سماکه الحلی، قیس من تفسیر القرآن الکریم، ص ۳۴.
- [57] (۶). علی خامنه‌ای، از ژرفای نماز، ص ۳۳.
- [58] (۷). تفسیرها و بیانات دیگری نیز در این باره بیان شده است؛ بنگرید به: تفسیر سوره فاتحه الكتاب، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، ص ۳۳.
- [59] (۱). شعبی عامرین شراحیل (متوفی ۱۰۵ هـ). بنگرید به: ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۵۱-۴۴۹؛ جلال الله زنجشیری، ربیع الابرار، ج ۱، ص ۲۱۹.
- [60] (۲). علی قاضی زاهدی گلپایگانی، زیادة التفاسیر، ص ۷۵.
- [61] (۳). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: تفسیر سوره فاتحه الكتاب، ص ۴۵-۴۰.
- [62] (۴). نظامی گنجوی، خمسه، آغاز کتاب.
- [63] (۱). محمدبن مسعودبن عیاش، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹.
- [64] (۲). امالی صدوق، ص ۱۷۸.
- [65] (۳). فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۲.
- [66] (۱). اعراف (۷): ۱۵۶.
- [67] (۲). توبه (۹): ۱۲۸.
- [68] (۳). صحیفه سجاده، دعای ۵۴؛ ریاض السالکین، ج ۷، ص ۴۱۹.
- [69] (۴). تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۲۹۳.
- [70] (۱). حجر (۱۵): ۴۹ و ۵۰.
- [71] (۲). انفطار (۸۲): ۱۹.
- [72] (۳). آل عمران (۳): ۳۰.
- [73] (۱). جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۸.

[74] (۱). محمد بن یحیی، فی قوارع القرآن، ص ۳۱.

[75] (۲). بنگرید به: علی خامنه‌ای، از ژرفای نماز.

[76] (۱). نساء(۴): ۶۹.

[77] (۲). بنگرید به: علی خامنه‌ای، از ژرفای نماز.

[78] (۱). محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

[79] (۲). الحافظ رجب البرسی، مشارق انوارالیقین، ص ۶۹.

[80] (۱). یس(۳۶): ۲.

[81] (۱). ابراهیم(۱۴): ۱۰.

[82] (۲). رادها کریشنان، مذهب در شرق و غرب، ص ۱۸.

[83] (۱). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: هدایت‌الله حکیم الهی، استنباط ما از خدا و خلقت، ص ۱۶-۶؛ نیز: حسنعلی محمدی، فرهنگ آسمانگر، ص ۲۹۵-۲۸۵.

[84] (۲). عهد عتیق یا عهد قدیم عنوان عام کتاب‌های مقدسی است که پیش از حضرت مسیح علیه السلام نوشته شده؛ چنان‌که عهد جدید عنوان عام کتاب‌های مقدس بعد از ایشان است.

برای توضیح بیشتر درباره عهد عتیق و جدید بنگرید به: حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۷-۸۳.

[85] (۳). آبروی آ. ج، عقل و وحی از نظر متفکران اسلامی، ص ۵؛ نیز: محمد حسینی بهشتی، خدا از دیدگاه قرآن، ص ۲۸؛ ج. ادلر مورتیمر، چگونه درباره خدا بیندیشیم، ص ۱۱.

[86] (۴). مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۳۸؛ همو، شرح منظومه، ج ۲، ص ۱۱۹؛ همو، «انسان و ایمان»، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۴۲؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر

موضوعی قرآن کریم، ج ۱۲، ص ۶۷.

[87] (۱). ابراهیم(۱۴): ۹ و ۱۰.

[88] (۲). و اذ قالَ موسیٰ لِقَوْمِهِ... (ابراهیم(۱۴): ۶)

[89] (۳). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۰.

[90] (۱). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمد خزائلی، اعلام قرآن، ص ۲۷۲-۲۶۸، ۴۲۹-۴۲۷ و ۶۵۰-۶۴۰؛ عبدالحسین الشبستری، اعلام القرآن، ص ۲۲۷-۲۲۵، ۵۵۳-۵۵۱ و

۹۹۵-۹۸۸.

[91] (۲). محمدحسین طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۷۷.

[92] (۱). همو، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۳ و ۲۴.

[93] (۲). فصلت(۴۱): ۵۳.

[94] (۳). ذاریات(۵۱): ۲۰ و ۲۱.

[95] (۱). توبه(۹): ۷۱.

[96] (۲). مدثر(۷۴): ۲۶.

[97] (۳). محمودین عمر الزمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۰۹ و ج ۲، ص ۲۸۹.

[98] (۴). جمال‌الدین ابن‌هشام الانصاری، مغنی اللیب، ص ۱۸۵؛ علی‌خان شیرازی، الحقائق الندیة، ص ۲۳.

[99] (۵). محمدبن شیخعلی اللاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۲۹.

[100] (۶). رشیدالدین المیبدی، کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۴۲.

[101] (۷). علی‌بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۷.

[102] (۱). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۵۲۸.

[103] (۲). اوحیدالدین کرمانی، دیوان رباعیات، ص ۱۳۶.

[104] (۳). صائب تبریزی، دیوان اشعار، ص ۷۸۲.

.

[105] (۴). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۶۰.

[106] (۱). مائده(۵): ۱۰۵.

[107] (۲). حشر(۵۹): ۱۹.

[108] (۳). ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۲۴.

[109] (۴). رشیدالدین میبدی، کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۹.

[110] (۵). فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۱۱۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۲۵۳.

[111] (۱). سلطان‌محمد الجنابدی، تفسیر بیان السعادة، ج ۲، ص ۱۱۶.

[112] (۲). همان، ج ۵، ص ۱۶۰.

[113] (۳). همان، ج ۶، ص ۳۰۴.

[114] (۴). عبدالواحد غیمی آمدی، غرر الحکم، ج ۴، ص ۲۰۴.

[115] (۵). جلال‌الدین محمد بلخی، دیوان شمس تبریزی، ج ۲، ص ۶۱۲.

[116] (۱). حشر(۵۹): ۱۹.

[117] (۲). بقره(۲): ۲۸۶.

[118] (۳). کهف(۱۸): ۲۴.

[119] (۱). روم(۳۰): ۲۸-۳۰.

[120] (۲). پیش‌تر آیه ۶ تا ۲۷ سوره روم مرور شود.

[121] (۱). بنگرید به: عبدالله نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، ص ۱۳۱-۱۲۹.

[122] (۲). محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۱.

[123] (۳). ابوالقواء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۷۳۲.

[124] (۴). حسن المصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۳۴۴.

[125] (۵). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

[126] (۶). کهف (۱۸): ۲.

[127] (۷). عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم، ج ۳، ص ۱۰۱.

[128] (۱). همان، ج ۳، ص ۱۲۵.

[129] (۲). برای آگاهی بیشتر به مسائل مربوط به فطرت بنگرید به: محمدتقی جعفری، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۴۰؛ عبدالله نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، ص ۱۷۹-۱۲۵؛ مرتضی مطهری، فطرت؛ محمدتقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۴۷-۱۹.

[130] (۱). انعام (۶): ۸۲.

[131] (۲). یونس (۱۰): ۱۸؛ زمر (۳۹): ۴۳.

[132] (۳). زمر (۳۹): ۳.

[133] (۱). اعراف (۷): ۷۰؛ هود (۱۱): ۶۲ و ۸۷؛ ابراهیم (۱۴): ۱۰؛ سبأ (۳۴): ۴۳.

[134] (۲). آل عمران (۳): ۱۷۵؛ زمر (۳۹): ۳۶؛ انعام (۶): ۸۱.

[135] (۳). نمونه‌هایی از استدلال روان و قابل فهم پیامبران را می‌توان در این سوره‌ها یافت: مائده (۵): ۷۶؛ یوسف (۱۲): ۳۹ و ۴۰؛ انبیاء (۲۱): ۶۶؛ مریم (۱۹): ۴۲؛ یونس (۱۰): ۱۸.

[136] (۴). انبیاء (۲۱): ۳۷؛ اسراء (۱۷): ۱۱.

[137] (۵). ملکوت همان وجود پدیده‌هاست، از جهت انتساب آنها به خداوند. بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۱۷۸.

[138] (۶). هود، ج ۷، ص ۱۸۳.

[139] (۷). درباره ارادی و اختیاری بودن ایمان از نظر قرآن بنگرید به: مائده (۵): ۴۸؛ هود (۱۱): ۱۱۸؛ یونس (۱۰): ۹۹؛ انعام (۶): ۳۵ و ۱۰۷؛ کهف (۱۸): ۲۹؛ نحل (۱۶): ۹، ۳۵ و ۹۳؛ شوری (۴۲): ۸؛ زمر (۷۳): ۱۹؛ مدثر (۷۴): ۳۷ و ۵۵؛ نبأ (۷۸): ۳۹؛ انسان (۷۶): ۲۹؛ عبس (۸۰): ۱۲؛ تکوین (۸۱): ۲۸.

[140] (۸). یوسف (۱۲): ۱۰۳.

[141] (۹). یوسف (۱۲): ۱۰۶.

[142] (۱). اعراف (۷): ۷۰؛ هود (۱۱): ۶۲ و ۸۷؛ ابراهیم (۱۴): ۱۰؛ سبأ (۳۴): ۴۳.

[143] (۲). آل عمران (۳): ۱۷۵؛ زمر (۳۹): ۳۶؛ انعام (۶): ۸۱.

[144] (۳). نمونه‌هایی از استدلال روان و قابل فهم پیامبران را می‌توان در این سوره‌ها یافت: مائده (۵): ۷۶؛ یوسف (۱۲): ۳۹ و ۴۰؛ انبیاء (۲۱): ۶۶؛ مریم (۱۹): ۴۲؛ یونس (۱۰): ۱۸.

[145] (۱). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۲۲۹.

[146] (۲). المعجم الاحصائي لالفاظ القرآن الكريم، ج ۲، ص ۳۵.

[147] (۳). کاظم موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۰۶.

[148] (۴). حج (۲۲): ۷۸.

[149] (۵). برای نمونه بنگرید به: بقره (۲): ۱۳۲-۱۲۴؛ انعام (۶): ۸۲-۷۴ و ۱۶۱؛ انبیاء (۲۱): ۴۱؛ نساء (۴): ۱۲۵؛ نجم (۵۳): ۳۷؛ هود (۱۱): ۷۵-۶۹؛ نحل (۱۶): ۱۲۲-۱۲۰.

[150] (۶). برای مطالعه تفصیلی زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام به این منابع بنگرید: محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۲۳۵-۲۲۵؛ جعفر حمیدی، تاریخ اورشلیم، ص ۴۲-۳۸؛ محمد خزائلی، اعلام قرآن، ص ۷۶-۶۱؛ مصطفی زمانی، ابراهیم بت‌شکن؛ کاظم موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۰۶-۴۹۷؛ محمداحمد جادالملولی و دیگران، قصه‌های قرآن، ص ۱۳۲-۸۱.

[151] (۱). فؤاد کرماتی، شمع جمع، ص ۲۹۲.

[152] (۲). بنگرید به: حسن المصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۱.

[153] (۳). ابراهیم (۱۴): ۳۴؛ نحل (۱۶): ۱۸.

[154] (۴). کهف (۱۸): ۱۰۹؛ لقمان (۳۱): ۲۷.

[155] (۵). الرحمن (۵۵): ۲۹.

[156] (۱). عزیزالله العطار، مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۲۱۴.

[157] (۲). ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۱۳.

[158] (۳). محمدبن مسعود بن عیاش، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴؛ علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

[159] (۱). جلال الدین السیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷.

[160] (۲). لقمان (۳۱): ۱۳.

[161] (۳). فتح (۴۸): ۴.

[162] (۴). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

فصل ششم: ایمان، روشنائی درون

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. [1]

درآمد: بزرگی گفته است تلاش و حرکت آدمی - که فلسفه بودن اوست - نقطه آغاز و سکوی پرشی دارد که آن ایمان است. ایمان یعنی باور، پذیرش و پابندی به آنچه آدمی در راه آن می‌کوشد؛ به راهی که وی را به آن سر منزل می‌رساند و سرانجام به خود این تلاش و حرکت. بدون ایمان، هر حرکت و پویشی ناپایدار و بی‌فرجام است و هر پوینده‌ای دل‌مرده و بی‌نشاط و سرانجام خموش و بی‌حرکت. [2] ایمان‌گرایی است که بر پایه دانش استوار گشته، با التزام و عمل قوام می‌یابد. عمل بدون دانش و تصدیق (نسبت به موضوعی که باید بدان ایمان داشت) خسران آغاز و انجام است؛ [3] چنان‌که دانش منهای التزام و پابندی نیز تباهی و گمراهی است. [4] در تحلیل نسبت

میان علم - به معنای فراگیر کلمه - و ایمان سخن فراوان است. جان کلام در این بحث، بیان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان و عالمان دین در جهان معاصر است:

علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت؛ علم توانستن می‌دهد و ایمان خوب خواستن؛ علم به ما می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد؛ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون ... علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان ساز ... علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح؛ علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس ... علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها و پوچ‌انگاری‌ها؛ علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش. [5] چنان‌که ملاحظه شد، ایمان انقلاب درون است و عنصری که در برابر اضطراب‌ها و شکست‌ها و تنهایی‌ها به انسان نیروی مقاومت و پایداری می‌دهد. بنابراین جایگاه چنین حقیقتی نمی‌تواند تنها حوزه‌های معرفت و دانش در وجود انسان باشد. قرآن جایگاه اصلی ایمان را دل معرفی کرده، کسانی را که هنوز موهبت ایمان در قلبشان جای نگرفته، به‌عنوان مؤمن به رسمیت نمی‌شناسد. [6] حقیقت ایمان تسلیم قلب است. تسلیم زبان یا تسلیم فکر و عقل اگر توأم با تسلیم قلب نباشد، ایمان نیست. تسلیم قلب مساوی است با تسلیم سراسر وجود انسان و نفی هرگونه جحود و عناد. ممکن است کسی در مقابل يك اندیشه حتی از لحاظ عقلی و منطقی تسلیم شود، اما روحش تسلیم نگردد. آنجا که شخص از روی تعصب، لجاج می‌ورزد و یا به دلیل منافع شخصی زیر بار حقیقت نمی‌رود، روحش متمرّد و فاقد تسلیم است و به همین دلیل بدون ایمان است، هرچند اندیشه‌اش تسلیم باشد؛ زیرا حقیقت ایمان همان تسلیم دل و جان است. [7]

اساس تمامی خوبی‌ها

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. [8]

نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بستند، به عهد خود وفادارند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزکارانند.

۱. خداوند در تبیین مصادیق خوب حقیقی و خوبان واقعی، این آیه را به سه بخش تقسیم کرده و در آنها به ترتیب نمودهای اساسی اعتقاد و عمل و اخلاق را بیان داشته است: بخش نخست، ایمان خالص به خدا، معاد، فرشتگان، وحی و تمامی پیامبران را شامل می‌شود؛ بخش دوم صرف مال در مورد خویشان نیازمند، بی‌سرپرستان، بیچارگان و واماندگان و آزادی بردگان (در تمامی موارد) را دربرمی‌گیرد و بخش سوم نیز درمورد وفا به تمامی پیمان‌ها، تعهدات فردی، اجتماعی و شکیبایی در سختی‌ها و مشکلات است. در پایان نیز خداوند فرموده است تنها اینان صادقان حقیقی هستند و خوبان و پرواپیشتگان راستین. نتیجه اینکه، آیه مورد بحث خطوط اصلی زندگی سالم و شایسته انسان را به روشنی نشان داده است. [18] ۲. در قسمت دوم آیه فرموده است: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ: مالش را باوجود دوست داشتنش، در راه خدا صرف کرد.» این بخش بیانگر لزوم گونه‌ای ریاضت و سخت‌گیری برخود است؛ چه‌آنکه انسان تاگاهی برخود سخت نگیرد، حرکتی بسامان و ثمربخش به سوی کمال در او به حاصل نمی‌آید.
۳. در انفاق و صرف مال، خویشاوندان فقیر مقدم داشته شده‌اند تا بُعد عاطفی وجود انسان نیز در همین مسیر ارضا گردد.
۴. در این آیه پیش از طرح مسأله زکات، موضوعاتی چند که دارای بار مالی درخور توجه است، مطرح شده که برخی از آنها در آیه مصارف زکات نیز آمده است. [19] بحث فقهی درمورد وجوب یا استحباب آن امور، ازاین گفتار بیرون است، اما به هر روی، نشانه تأکید خداوند بر لزوم رعایت حال دیگران و تلاش در راه تحصیل رفاه مادی برای نیازمندان است.

راستی، اساس ایمان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. [20]

در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینانند که راست‌کردارند.

ویژگی‌های اهل ایمان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. [26]

مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ام انفاق می‌کنند. آنان هستند که حَقًّا مؤمنند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.

نکته‌ها

۱. ایمان حقیقی است دارای مراتب و قابل‌رشد که تنها عامل نیروبخشی و ازدیاد آن، استمداد از معارف آسمانی است.
۲. از آن نظر که ایمان با علم به مقام خداوند همراه است و خداوند بالاتر از تمامی اسباب و خود مسبب‌الاسباب است، این باعث می‌شود که مؤمن همواره امور خود را بدو بسپارد و از اعتماد به اسباب ظاهری که عمدتاً از روی جهل به واقعیات است، بپرهیزد. [35]
۳. در این مجموعه آیات نیز معادله‌ای دیده می‌شود که يك سوی آن مؤمنانی‌اند که دارای سه‌ویژگی هستند: اضطراب و احساس تقصیر در پیشگاه خدا، نیرو گرفتن از آیات وحی و نیز توکل؛ در سوی دیگر آن نیز مؤمنانی هستند که يك مدال و سه امتیاز دارند. مدال آنان «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» است و امتیازشان نیز درجات عالی و ویژه در پیشگاه خدا، بخشایش الهی در برابر لغزش‌ها و همچنین روزی و سامانی است که خداوند از آن به رزق کریم یاد کرده است.
۴. واژه‌های «درجات»، «مغفرة» و «رزق» هر سه نکره و بیانگر اهمیت و عظمت سه امتیاز یادشده است.

دیگر ویژگی‌ها

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. [36]

جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند، و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند؛ آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است.

فصل هفتم: ایمان، فراتر از باور

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ... [48]

درآمد

لقمان حکیم فرزندش را گفت: «پسر! دنیا دریای ژرفی است که انسان‌های زیادی در آن غرق شده‌اند. در این دریا تقوا و پروا پیشگی، سفینه نجات توست؛ بارش ایمان، بادبانش توکل، نگهبانش خرد و اندیشه، ناخدایش دانش و تدبیر و سکان آن شکیبایی و بردباری است، این کشتی در برابر فشار طوفان و امواج سهمگین آن دریا، پناهگاهی امن و ابزاری اطمینان بخش است.» [49] به راستی کسی که برای خود قرارگاه فکری و پناهگاه معنوی قابل اعتماد و در نهایت آرمان مقدسی ندارد و هر لحظه چنان پرکاهی دستخوش طوفان حوادث است، باید به او حق داد که همواره مضطرب و نگران باشد:

فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. [50]

پس اگر می‌دانید، کدام يك از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟

همان گونه که در درس‌های پیش اشاره شد، قرآن کریم در جایی بدین گونه پاسخ می‌دهد:

آنان که به خداوند ایمان آوردند و ایمان خود را به سیاهی و شرک نیالودند، تنها آنها به نعمت آرامش روان رسیده و راه اصلی زندگی را یافته‌اند. [51] یکی از پزشکان سرشناس مغرب زمین [52] در مقاله‌ای با عنوان «نقش خدا در معالجات پزشکی»، پس از گزارش شکست درمانی یکی از بیمارانش می‌نویسد: مهم‌ترین عامل شفای بیمار ما، ویتامین‌ها، معدنیات و یا شکسته‌بندی استخوان نبود، بلکه امید بود و هنگامی که بیمار امید خود را از دست داد، نه عزیمت اثر می‌کند، نه علاج. وی سپس حاصل تجارب پزشکی خود را این گونه بیان می‌دارد: من به این نکته پی بردم که از این پس باید جسم بیمار را با به کار بردن وسایل طبی و جراحی، و روح وی را با تقویت ایمان به خداوند معالجه کنم او مقاله خود را با این جمله پایان می‌دهد: آری، مسلماً خدا وجود دارد و با تجارب فراوان وجود خدا ثابت شده است و هم اوست که استخوان‌ها و دل‌های شکسته را شفا می‌بخشد. [53] بی‌گمان ایمان یکی از سرمایه‌های زندگی و بلکه بالاترین آنهاست. قرآن تحصیل این سرمایه را تجارت نجات بخش معرفی می‌کند. [54] چه بسیار اشخاصی که از این موهبت بزرگ بهره‌مندند و در سایه آن به سلامت، خوشی و رضایت زندگی می‌کنند، اگر چه ممکن است خود نیز به تفصیل بدان توجه نداشته باشند. از این سو نیز هستند کسانی که عمری در رنج و

تردید و خودخوری و دلهره به سر می‌برند، بی‌آنکه خود بفهمند، چرا که ایمان به خدا را از دست داده‌اند. [55] بخشی از رهنمودهای قرآنی در پیوند با ایمان در درس پیشین گذشت و اینک بخشی دیگر.

ایمان و آرامش

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا. [56]

اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند.

و سپاهیان آسمانها و زمین از آنِ خداست، و خدا همواره دانای سنجیده کار است. تا مردان و زنان را که ایمان آورده‌اند در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، درآورد و در آن جاویدان بدارد، و بدیهایشان را از آنان بزداید؛ و این [فرجام نیک] در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است.

آگاهی‌ها

۱. «سکینه» را اهل لغت در کاربردهای قرآنی، به طمأنینه و وقار معنا کرده [57] و معادل فارسی آن را واژه آرامش نهاده‌اند. [58] این واژه به لحاظ داشتن ساختار ویژه وزنی (فعیله): بر نوعی حالت درونی‌شده، طبیعی و ثابت دلالت دارد، [59] به‌ویژه آنکه در اینجا با کلمه «فی» آمده است که معنای استقرار و تثبیت را تقویت می‌کند؛ [60] آن سان که گویی قلب، مأوای آن شده است. اگر وقار، به آرامش و متانت ظاهری و رفتاری معنا شود، سکینه به معنای آرامش و ثبات و امنیت درونی و باطنی خواهد بود. [62] بدین روی، این آیه بر ارزش والای آرامش‌های درونی‌شده و به‌اصطلاح ملکه، آرامش تکیه می‌کند، نه هر آرامش ظاهری و بی‌ریشه.

۲. تکفیر در قرآن در معانی فراوانی به کار رفته است؛ [63] پوشاندن، محو کردن گناه، از میان بردن، در گذشتن از گناه و ناچیز کردن گناه. [64] جمله «وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» و مانند آن نشان می‌دهد که خداوند به میزان رشد قوه ایمان در قلب انسان، پیشینه سیاه او را نادیده گرفته، حتی جلوی کمترین تأثیر رفتار بد گذشته را می‌گیرد.

۳. «عندالله» یعنی در پیشگاه خدا، و از این نظر که در ساحت قدس ربوبی هیچ امر وهمی و غیرواقعی وجود ندارد، می‌توان از عندالله تعبیر کرد به «واقعاً» یا در «متن واقع»؛ زیرا هر معیاری که در دنیا برای سنجش بزرگی و کوچکی، سنگینی و سبک‌وزنی چیزی یا عزیز و ذلیل نمودن کسی وضع شده و می‌شود، ممکن است محکوم نسبیت یا خطا گردد. بنابراین امتیازات اعطایی زمینیان، آینه نمایش واقع نیست؛ همان‌گونه که اقبال و ادبار آنها نیز نشانه عزت و ذلت حقیقی نمی‌باشد. خداوند در این آیه، فزونی موهبت ایمان را در انجام و پایان، زمینه‌ساز فوز و آزادی بزرگ معرفی کرده است؛ آن هم در متن واقع و بدون هیچ کاستی و احتمال نسبیت و خطا.

نکته‌ها

۱. از این آیات برمی‌آید که آرامش واقعی موهبت خداست (هو الذی أنزل): از این روی در هر شرایط باید آن را از خدا خواست. ۲. این آیات بیانگر آن است که ایمان در ظرف آرامش، زمینه رشد و فزاینده‌گی می‌یابد. ۳. در مرتبه ایمان و رشد آن- که تنها معیار واقعی کمال است- بین زن و مرد هیچ‌گونه تفاوتی نیست. ۴. ترسیم منظره بهشت (تجری من تحتها الأنهار) از سوی خداوند، هم واقعی است و هم به‌منظور تشویق راهیان مسیر ایمان است. ۵. اگر تمامی امور جهان آخرت تجسمی از وضعیت‌های این‌جهانی است، فوز عظیم «عندالله» تجسمی از مرتبه والای آزادی و آزادمنشی اهل ایمان در این جهان خواهد بود.

مؤمن در اینجا از قید همه چیز جز بندگی خدا آزاد است. او بنده خداست و برده هیچ‌کس نیست و آن چنان خدا در جانش بزرگ است که غیر خدا در برابر دیدگانش کوچک. [65]

۶. به‌راستی اگر خداوند چیزی را عظیم خواند، با چه میزان دنیایی عظمت آن اندازه‌گیری می‌شود؟ خداوند از فوز عظیم، [67] اجر عظیم [68] و فضل عظیم [69] در قرآن به کرات یاد کرده و آنها را برای مؤمنان و پروایشگان مقرر داشته است. روشن است که اگر ایمان دربردارنده فوز عظیم است، آلوده شدن به شرک نیز گناهی عظیم، [70] انحراف و خلاقی بزرگ [71] و در نهایت ظلمی

تفسیر

عظیم [72] خواهد بود. همچنین روز حسابرسی خداوند به‌عنوان روز عظیم [73] و عذاب الهی برای معاندان نیز عذابی عظیم [74] خوانده شده است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوَابِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. [85]

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

آگاهی‌ها

۱. «شطأ» که در ترجمه‌های قدیم به معنای برگ، [86] ترکه، [87] شاخ، [88] خوشه [89] و «تزر» [90] گرفته شده، به زبان امروز همان جوانه و گیاهی است که تازه سر از خاک برآورده باشد. [91] ۲. برخی از مفسران از جمله «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» چنین برداشت کرده‌اند که خداوند در این آیه مثلی از تورات می‌آورد که در انجیل نیست و مثلی از انجیل که در تورات نمی‌باشد. [92] این در حالی است که پاره‌ای دیگر از مفسران برآن‌اند که تبیین چهره و شخصیت مؤمنان در تورات و انجیل یکی است. [93] از آنجا که کلمه «مثل» تکرار شده، تفسیر اول ظاهراً نزدیک‌تر به واقع است، اگرچه تفسیر دوم نیز خالی از وجه نیست.

۳. «تورات» واژه‌ای است عبری و به معنای قانون که در اصطلاح به قسمتی از بخش تاریخی عهدعتیق گفته می‌شود که دارای پنج بخش است و به آن «اسفارخمس» می‌گویند. البته گاه به تمامی عهد عتیق [94] نیز اطلاق می‌شود که تورات مصطلح تنها بخش کمی از آن را تشکیل می‌دهد. [95] برخی از بزرگان [96] برآن‌اند که بخش نخست این آیه در کتاب «اشعیا»، بیست‌وسومین کتاب از مجموعه عهد عتیق وارد شده است. [97] همچنین گونه‌ای از تمثیل مؤمنان به گیاهی که جوانه می‌زند و نیرومند می‌شود، در کتاب انجیل «مَرْقَس» - دومین انجیل از انجیل‌های چهارگانه مسیحیت - [98] دیده می‌شود.

- [1] (۱). مؤمنون (۲۳): ۱ و ۲.
- [2] (۲). علی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۱۱.
- [3] (۳). حج (۲۲): ۱۱.
- [4] (۴). محمد (۴۷): ۲۵ و ۳۲؛ غل (۲۷): ۱۴؛ جاثیه (۴۵): ۲۳.
- [5] (۱). مرتضی مطهری، «انسان و ایمان»، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۲.
- [6] (۲). حجرات (۴۹): ۱۴.
- [7] (۳). مرتضی مطهری، «عدل الهی»، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۹۱.
- [8] (۱). بقره (۲): ۱۷۷.
- [9] (۲). سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۵۹؛ نیز: جارالله زنجیری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۱۷.
- [10] (۳). ابوالفتح رازی از حسن بصری و دیگران نقل کرده است که سبب نزول آیت آن بود که جهودان در نماز روی به مغرب کردند و ترسایان به مشرق. بنگرید به: ابوالفتح رازی، روح الجنان و روح الجنان، ج ۲، ص ۳۰۷.
- [11] (۴). این آیه و آیات ۱۱۵ و ۱۴۲ که تعبیر مشرق و مغرب در آنها (آمده) با آیات اطراف آن مربوط به ماجرای تغییر قبله است که هفده ماه پس از هجرت و ورود رسول‌خدا به مدینه اتفاق افتاده است. بنگرید به: محمدابراهیم آیتی، تاریخ اسلام، ص ۲۳۷.
- [12] (۱). بنگرید به: تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۳۴ و ۳۹۴، پاورقی‌های آیت‌الله شعرانی.
- [13] (۲). ابوالقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۴۸۲.
- [14] (۳). قراردادی که طی آن بنده متعهد می‌شود قیمت خود را به مالکش بپردازد و آزاد گردد.
- [15] (۴). جارالله زنجیری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۱۹؛ نیز: ابوالفتح رازی، روح الجنان و روح الجنان، ج ۲، ص ۳۱۷.
- [16] (۵). طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۳.

- [17] (۱) محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۴۳۹.
- [18] (۲) همان، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.
- [19] (۱) توبه (۹): ۶۰.
- [20] (۲) حجرات (۴۹): ۱۵.
- [21] (۳) مقصود، علم معانی و بیان است.
- [22] (۴) بنگرید به: احمد الهاشمی، جواهرالبلاغه، ص ۱۸۵.
- [23] (۵) ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۵۲۸.
- [24] (۱) ابوهلال العسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۲۶۴.
- [25] (۲) مائده (۵): ۱۱۹.
- [26] (۳) انفال (۸): ۴-۲.
- [27] (۴) فخر الدین الطریخی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۰.
- [28] (۵) حسین بن احمد الزوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۳۵۱.
- [29] (۱) ابوهلال العسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۲۲۷.
- [30] (۲) طبرسی، مجمع البیان، ج ۲ و ۳، ص ۳۸۲.
- [31] (۳) حسین بن محمد الدامغانی، قاموس القرآن، ص ۸۸.
- [32] (۴) بنگرید به: همان.
- [33] (۵) مانند آیات «یتلو علیهم...» که در سورهها آمده است: بقره (۲): ۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران (۳): ۱۶۴؛ قصص (۲۸): ۵۹؛ جمعه (۶۲): ۲؛ طلاق (۶۵): ۱۱.
- [34] (۶) ... و یستثیرون به دواء دائهم. (نهی البلاغه، خطبه همام)
- [35] (۷) محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۶.
- [36] (۱) نور (۲۴): ۶۲.
- [37] (۲) ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۱۲۴.
- [38] (۳) علی روائی، ترجمه قرآن موزه پاریس، ص ۷۸.
- [39] (۱) تفسیری بر عشری از قرآن، به تصحیح جلال متینی، ص ۳۹۵.
- [40] (۲) محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۰.
- [41] (۳) عمر بن محمد نسفی، تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۶۷۵.
- [42] (۴) علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۰.
- [43] (۵) همان.
- [44] (۶) احمد علی رحایی، فرهنگ لغات قرآن، ص ۲۵۵.
- [45] (۷) ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۵۳۹؛ نیز: ابوهلال العسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۲۹۱.
- [46] (۸) خلیل بن احمد الفراهیدی، العین، ج ۶، ص ۲۸۷.
- [47] (۱) محمود شبستری، گلشن راز، ص ۷۲.
- [48] (۱) صف (۶۱): ۱۰ و ۱۱.
- [49] (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۶.
- [50] (۱) انعام (۶): ۸۱.
- [51] (۲) انعام (۶): ۸۲.
- [52] (۳) دکتر پال ارنست آدولف (۰) پزشک و جراح از دانشگاه پنسیلوانیا.
- [53] (۴) جان کلورر مونسما، اثبات وجود خدا (مجموعه مقالات): به قلم گروهی از اهل علم معاصر، ص ۲۸۲-۲۷۷.
- [54] (۵) بنگرید به: صف (۶۱): ۱۰.
- [55] (۱) بنگرید به: مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص ۲۳۳-۲۱۸.
- [56] (۲) فتح (۴۸): ۴ و ۵.
- [57] (۳) ابوالبقاء الکوفی الحسینی، الکلیات، ص ۴۹۴؛ محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس، ج ۹، ص ۲۳۹.
- [58] (۴) محمد معین، فرهنگ فارسی معین، ذیل «سکینه».
- [59] (۵) حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۶۵.
- [60] (۶) محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۸۱.
- [61] (۷) محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۲.
- [62] (۱) ابوهلال العسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۲۸۱.
- [63] (۲) بنگرید به: مائده (۵): ۱۲ و ۱۹۳؛ آل عمران (۳): ۳ و ۲۷۱؛ انفال (۸): ۲۹؛ زمر (۳۹): ۳۵؛ محمد (۴۷): ۲؛ نساء (۴): ۳۱؛ عنکبوت (۲۹): ۷؛ تغابن (۶۴): ۹؛ طلاق (۶۵): ۵؛ تحریم (۶۶): ۸.
- [64] (۳) ابوالحسن شعرائی، نثر طوبی، ج ۱۳؛ ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ص ۳۴۱.
- [65] (۱) عظم الخالق فی انفسهم فصغرمادونه فی اعینهم. (نهی البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۴۰۳)
- [66] (۲) اوحدالدین کرمانی، دیوان رباعیات، ص ۱۳۴-۱۳۲.

- [67] (۳). نساء (۴): ۱۳ و ۷۲؛ توبه (۹): ۲۷، ۶۴، ۸۹، ۱۰۰ و ۱۱۱؛ مائده (۵): ۹؛ صافات (۳۷): ۶۰؛ غافر (۴۰): ۹؛ دحان (۴۴): ۵۷؛ احزاب (۳۳): ۷۱؛ حدید (۵۷): ۱۲؛ صف (۶۱): ۱۲؛ تغابن (۶۴): ۹.
- [68] (۴). آل عمران (۳): ۱۷۲ و ۱۷۹؛ نساء (۴): ۴۰، ۷۴، ۹۵، ۱۱۴ و ۱۶۲؛ مائده (۵): ۹؛ انفال (۸): ۲۸؛ توبه (۹): ۲۲؛ حجرات (۴۹): ۳؛ احزاب (۳۳): ۹؛ فتح (۴۸): ۱۰ و ۲۹.
- [69] (۵). بقره (۲): ۱۰۵؛ آل عمران (۳): ۷۴ و ۱۷۴؛ انفال (۸): ۲۹؛ حدید (۵۷): ۲۱ و ۲۹؛ جمعه (۶۲): ۴.
- [70] (۶). نساء (۴): ۴۸.
- [71] (۷). واقعه (۵۶): ۴۶.
- [72] (۱). لقمان (۳۱): ۱۳.
- [73] (۲). انعام (۶): ۱۵ و ۵۹؛ شعراء (۲۶): ۱۳۵، ۱۵۶ و ۱۸۹؛ یونس (۱۰): ۱۵؛ زمر (۳۹): ۱۳؛ احقاف (۴۶): ۲۱.
- [74] (۳). بقره (۲): ۷، ۱۰۵، ۱۱۴ و ۱۷۶؛ نور (۲۴): ۱۱، ۱۴ و ۲۳؛ مائده (۵): ۳۳؛ توبه (۹): ۱۰۱؛ نحل (۱۶): ۱۰۶؛ حاثیه (۴۵): ۱۰.
- [75] (۴). آل عمران (۳): ۱۷۴-۱۷۲.
- [76] (۵). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۷۳۳.
- [77] (۶). محمد فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۷، ص ۷۳۹.
- [78] (۱). برای آگاهی از تفصیل جنگ احد بنگرید به: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ص ۴۹۵-۴۴۴.
- [79] (۲). شهدای جنگ احد ۷۱ نفر بودند. (بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۸۰-۷۷)
- [80] (۳). بنگرید به: ملافتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۸۲؛ محمدرضا القمی المشهدی، تفسیر کنزالدقائق، ج ۳، ص ۲۶۹-۲۶۴.
- [81] (۱). جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۶۰۲.
- [82] (۲). همان، دفتر دوم، ص ۱۷۸.
- [83] (۳). بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۶۶.
- [84] (۱). حافظ شیرازی، دیوان اشعار، ص ۲۴۰.
- [85] (۲). فتح (۴۸): ۲۹.
- [86] (۳). علی رواقی، ترجمه قرآن موزه پاریس، ص ۲۷۹.
- [87] (۴). درنسخه روض الجنان و روح الجنان (ج ۱۰، ص ۲۳۵) «ترکه»، و در نسخه چاپ آستان قدس، (ج ۱۷، ص ۳۶۶) «تڑ» آمده است.
- [88] (۵). فرهنگ لغات قرآن خطی، ص ۲۵۷؛ نیز: ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۷۱۴.
- [89] (۶). عمرین محمد نسفی، تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۹۷۲.
- [90] (۷). «تڑ» برگ درخت نوبرآمده و گیاه نورسته را گویند. (محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، ج ۱، ص ۴۹۵) «تڑ» به فتح نیز گفته اند. (بنگرید به: حسین بن حسن انجوی شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ج ۱، ص ۱۲۳۱)
- [91] (۱). محمدمعین، فرهنگ فارسی معین، ذیل «تڑ».
- [92] (۲). بنگرید به: عمرین محمد نسفی، تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ نیز: ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۷۱۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۱۲۷.
- [93] (۳). بنگرید به تفاسیر: روض الجنان و روح الجنان، منهج الصادقین و المیزان، ذیل آیه شریفه.
- [94] (۴). خلیل الجر، المعجم العربی الحديث، ص ۳۵۳.
- [95] (۵). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۶-۸۲.
- [96] (۶). ملافتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۸، ص ۳۹۷، پاورقی های آیت الله شعرائی.
- [97] (۷). بنگرید به: صحیفه اشعیا، باب ۴۲، آیات ۱۴-۱۱؛ کتاب مقدس، ص ۱۰۶۰.
- [98] (۸). انجیل مرقس، باب ۴، آیات ۲۶ به بعد؛ کتاب مقدس، عهد جدید، ص ۵۹.
- [99] (۱). برای آگاهی بیشتر از حسن فعلی و حسن فاعلی عمل بنگرید به: مرتضی مطهری، «عدل الهی»، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۳۰۱-۲۹۵.

گویند ناپلئون بناپارت، امپراتور ناکام فرانسه، زمانی که در سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۱ میلادی مملکت مصر را در اشغال خود داشت، [2] بارها نزد یاران خود از این مسئله اظهار شگفتی کرده بود که چگونه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مردان تاریخی آن توانستند به آسانی در ممالك بیگانه قدم گذارند و آن نقاط را تحت نفوذ خود درآورند؟ همین عامل، وی را به اسلام خوشبین کرده بود.

وی در روزگاری که در مصر بود، می‌گفت: من اسلام را اختیار خواهم کرد. [3] اینکه آیا ناپلئون در باطن خود به اسلام تمایل داشته یا صرفاً ریاکارانه برخورد می‌کرده و معمای واقعی و انگیزه اصلی او در اظهارات یادشده چه بوده است، بی‌تردید پیش‌زمینه ذهن او یا هر کس دیگری که به مسائل پیرامونش به گونه‌ای جدی می‌اندیشد، این است که هرواقعی قانون و کلید رمز خود را دارد که با پی بردن بدان می‌توان به نظیر آن دست یافت.

هنجارشناسی و رازیایی، جان‌مایه اصلی کامیابی‌ها است و غفلت از آن نیز ریشه و اساس شکست‌ها در تاریخ بوده و هست. امام فخر رازی - اندیشمند بزرگ جهان اسلام در قرن ششم هجری - در تفسیر معروف خود حدیثی را از قول ابن‌عباس بدین مضمون نقل می‌کند که وقتی تاجران شهر مدینه به کم‌فروشی روی نهادند، پیامبر به صورتی سرپسته فرمود:

«خمسٌ بخمسٍ»

؛ یعنی پنج بلا در برابر پنج انحراف. آن‌گاه که اصحاب از آن حضرت توضیح خواستند، فرمود:

ما نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَذَابَهُمْ

؛ هیچ قومی عهدشکنی نکرد، مگر اینکه خداوند دشمنان را بر آنان مسلط ساخت.»، «»

و ما حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا أَفْشَا فِيهِمُ الْفَقْرُ:

هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکرد، مگر آنکه فقر در میان آنان زیاد گشت.»، «»

و ما ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا أَفْشَا فِيهِمُ الْمَوْتُ:

در میان هیچ ملتی فحشا پیدا نشد، مگر آنکه مرگ و میر در میان آنان شایع گشت.»، «»

ما طَفَفُوا الْكَيْلَ إِلَّا أُمْنِعُوا النَّبَاتَ وَأُحْذُوا بِالسَّنَنِ:

هیچ گروهی کم‌فروشی نکرد، مگر آنکه زراعت آنان از میان رفت و قحطی آنان را فراگرفت.»، «»

ما مَنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا أَحْبَسَ عَنْهُمْ الْمَطَرُ:

هیچ قومی از دادن زکات سر باز نزد، مگر آنکه باران از آنها قطع شد. [5] از آنچه گفته آمد، درمی‌یابیم که بین پدیده‌های جهان هستی (تلخ و شیرین آن) پیوندهایی ناخوانا وجود دارد که البته پذیرش آن برای عقل مستقل تنها در قالب احتمال میسر است، اما می‌دانیم که ارزش احتمال همیشه در نگاه خرد همراه اهمیت محتمل‌سنجیده می‌شود. [6] بنابراین از هر احتمالی نمی‌توان به آسانی گذشت؛ به‌ویژه آنکه تبیین راستگویان مرتبط با وحی الهی، راه مطمئن برای رسیدن به واقع در این گونه مسائل است.

دراین میان، روابطی نیز هست که عقل با تحلیل وقایع - به دلیل وجود مقدمات حسی و یا نزدیک به حس به چیزی فراتر از يك احتمال صرف - نسبت به آنها توانایی دارد. حوادث مکرر و مشابه تاریخی می‌تواند برخی از آن مقدمات را تشکیل دهد.

به هر حال در این جهان - در عالم تکوین و تشریع - قوانین ثابتی هست که در ادیان آسمانی از آن به سنت‌های الهی یاد می‌شود. این قوانین همان‌گونه که بر گذشته حاکم بوده، بر امروز و فردا نیز حاکم است و اصولاً تغییر و تحویل بردار نیست.

در قرآن کریم دسته‌ای از آیات با مضامین کلی مشترک وجود دارد که در برخی از آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که مردم را به تلاش عملی و جدی برای کشف اسرار ناکامی و سقوط اقوام و تمدن‌های گذشته تشویق کند. در برخی از آنها نیز فرمان مستقیم تحقیق و تفحص به مردم صادر شده و حتی پاره‌ای از فرمان‌ها همراه با پرخاش و تأکید و شدت است. در این میان، آیاتی نیز وجود دارد که عوامل و زمینه‌های توفیق و کامیابی ملت‌ها در آن تبیین گشته است. در این قسمت به بررسی بخش‌هایی از آیات دسته اول می‌نشینیم.

نقش رفتارها در تباهی‌ها

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ* فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ* مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ. [7]

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند. بگو: «در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش‌تر بوده [و] بیش‌ترشان مشرک بودند چگونه بوده‌است.» پس به سوی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه روزی از جانب خدا فرارسد که برگشت‌ناپذیر باشد، و در آن روز [مردم] دسته دسته می‌شوند. هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست، و کسانی که کار شایسته کنند، [فرجام نیک را] به سود خودشان آماده می‌کنند.

آگاهی‌ها

«1. لَعَلَّ» برای ترجی است و اجزای کلیدی در مفهوم آن، یکی احتمال انجام کار و دیگری امید است که هر دو با نوعی ناآگاهی همراه می‌باشد. باید دانست که در تمامی موارد کاربرد این واژه در قرآن، پای رفتار و اراده انسان در میان است: «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ، لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ، لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و ... وجود واژه «لَعَلَّ» در این موارد، برای القای این معناست که حتی در صورت تحقق تمامی عوامل بیداری، این انسان است که باید درمندانه وارد عرصه عمل گشته، تصمیم بگیرد.

۲. واژه «قیّم» که معادل فارسی آن «نگاهدارنده» [9] است، در لغت به معنای «معتدل»، «مستقیم»، «راست»، «درست»، «قائم به حق»، «پابنده به حق» [10] و ... آمده است و در اصطلاح به کسی می‌گویند که بر حسب شرع و قانون باید عهده‌دار امور یتیم، محجور و ...

باشد. در آیات قرآن، این واژه برای دین [11] و کتاب الهی [12] به کار رفته است که به نظر می‌رسد در این موارد چیزی بیشتر از معانی لغوی بازگوشده را افاده می‌کند؛ یعنی هم خود مستقیم است و هم باعث استقامت دیگران می‌شود. برپایه این معناست که مثلاً به چوبی که در کنار گیاه ضعیفی فرومی‌برند تا آن را نگه دارد، «قیم» می‌گویند و همچنین است قیّم ایتام و محجوران.

پیش‌تر نیز به مسئول حمام که آماده‌سازی حمام را برای نظافت مردم برعهده داشت، قیّم الحمام می‌گفتند. [13] ۳. «صدع» در لغت به معنای شکاف است [14] و به زمین نیز «ذات الصدع» [15] می‌گویند؛ یعنی دارای شکاف که از رویدن گیاه، جاری شدن نهرها و پیدا شدن دره‌ها و راه‌ها در کوه‌ها و ...

ایجاد می‌شود. در اینجا نیز که خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ»، یعنی روز ایجاد شکاف واقعی در بین انسان‌ها. توضیح آنکه در این جهان زندگی‌ها مانند سرنوشت‌ها به یکدیگر گره خورده و امکان جدایی نیست، [16] اما روز قیامت و زمان حسابرسی الهی، «یوم الفصل» [17] است؛ روز جدا شدن واقعی انسان‌ها از یکدیگر. در آنجا محال است کسی در عمل دیگری سهیم گردد: «وَلَا تُزِرُّ وَازِرَةً وِزْرَ أُخْرَى.» [18]

نکته‌ها

۱. در آیه اول ظهور فساد در زمین، هم نتیجه سوء عمل بدکاران معرفی شده است (بما کسبت أیدی الناس) و هم به صورت قسمتی از مجازات آنها (لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي ...) در واقع با این بخش، امکان و فرصت توبه و جبران گذشته برای گناهکار پیش می‌آید (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

۲. از آنجا که انسان موجودی عاقل و مختار است، باید بر تمامی کارهایش اثر عقلایی مطلوب مترتب باشد. از جمله کارها همین سیروسیاحت و گشت‌وگذار است. خداوند می‌فرماید: «فَانظُرُوا»، چرا که «نظر» چیزی فراتر از مشاهده است؛ [۱۹] تا جایی که به اندیشمندان دقیق «صاحب‌نظر» می‌گویند. بنابراین حاصل این است که سیروسیاحت شما آن‌گاه مفید است که با هدف دقت و تحقیق در ۳. کافران جداجدا دیده می‌شوند، اما هر یک از مؤمنان به‌عنوان عضو و جزئی از یک جمع منسجم موردنظر است. بدین روی در مورد کافران و سرنوشت آنان می‌فرماید: «فعلیه کفره» که به صورت مفرد است، اما در مورد مؤمنان در قالب جمع سخن می‌گوید: «فَلَا أَنْفُسَهُمْ يَمْهَدُونَ».

نگاه به گذشته برای آینده

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ* هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ* وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. [21]

قطعاً پیش از شما سنت‌هایی [بوده و] سپری شده است. پس، در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟ این [قرآن] برای مردم، بیانی، و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است. و اگر مؤمن‌اید، سستی نکنید و غمگین مشوید، که شما برترید.

آگاهی‌ها

۱. «سنن» به معنای طریقه‌ها و روش‌هایی که بر حسب معمول بین مردم رایج است؛ [22] حال چه درست باشد و چه نادرست. [23] از آن روی که بر هر گروه و امتی راه و روشی حاکم است، گاه در زبان عربی واژه «سنت» به معنای امت نیز به کار رفته است. [24] گویند این آیات گوشه چشمی نیز به حوادث جنگ احد دارد که در آن گروهی از سربازان جبهه اسلام برای جمع‌آوری غنائم جنگی موضع خود را ترک گفته، با سستی خود موجبات شکست مسلمانان را فراهم ساختند. [25] بنابراین اشاره به این قانون همیشگی است که استواری و جهاد براساس ایمان، پیروزی را به ارمغان می‌آورد و بی‌ایمانی و سستی نیز شکست و نابودی را نصیب می‌سازد.

۲. «وهن» به معنای ضعف و سستی است و در قرآن کریم گاه در معنای سستی جسم و قوای بدنی به کار رفته؛ مانند این سخن حضرت زکریا علیه السلام «رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» [26] گاه نیز معنای سستی روحی است که عادتاً بر اثر حوادث ناگوار دست می‌دهد؛ مانند آنچه در آیه مورد بحث آمده است. بنابراین «لَا تَحْزَنُوا»، یعنی شایسته نیست در اراده شما سستی و خللی پیدا شود و از اینکه بردشمن پیروز نگشته‌اید، اندوهناک شوید. [27] ۳. «حزن» را معمولاً گونه‌ای غم و اندوه دانسته‌اند که بر اثر از دست دادن منفعتی یا پیش‌آمدن زبانی به انسان دست می‌دهد. [28] این واژه از ریشه «حزن» به معنای سختی، خشونت و غلظت است [29] و در زبان عربی، آن را «سنگلاخ‌های صعب‌العبور دامنه‌های کوه»

معنا کرده‌اند. [30] تو گویی از دست دادن منافع و پی‌آمدن زیان، گونه‌ای غلظت و انقباض در قلب انسان ایجاد کرده، آرامش و لطافت را از او می‌گیرد. [31] در فرهنگ دینی، حزن انسان با نگاه به چگونگی سود از دست رفته یا زیان حاصل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. چنانچه آن سود یا زیان در مورد امری جاودانه باشد، اندوه بر آن مطلوب است و ممدوح، در غیر این صورت مذموم شمرده می‌شود. [32]

نکته‌ها

۱. در آیه دوم مفاد آیه اول مورد ارزیابی قرار گرفته و برای آن سه عنوان ذکر شده است: بیان، هدایت و موعظه. بیان یعنی روشن سازی حقایق و واقعیت ها که تقریباً برای تمامی مردم به گونه ای یکسان انجام می شود؛ هدایت گاه به معنای نشان دادن راه است و گاه نیز همراهی تا رسیدن به مقصد؛ موعظه نیز همان سخنی است که همراه با دلسوزی و خیرخواهی - برای رفع مشکلی از مخاطب صورت می گیرد.

بنابراین بیان حقایق دینی با دیدن مظاهر عبرت انگیز تاریخی، برای نوع مردم حالت روشنگری و ارائه طریق دارد، (بیان للناس): اما برای اهل تقوا و افراد جدی چیزی فراتر از آن را حاصل می آورد. (و هَدَى و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

۲. «لَا تَحْزَنُوا» در آیه سوم، بعد از «لَا تَهِنُوا» آمده است و حال آنکه معمولاً وهن و سستی برای انسان بعد از پیش آمدن حزن و اندوه حاصل می شود. در اینجا شاید بدین نکته اشاره باشد که شما اگر سستی نمی کردید، زمینه حزن پیش نمی آمد. بنابراین لازم بود اول ذهن متوجه «وهن» شود. نیز ممکن است خداوند خواسته باشد ابتدا ذهن را متوجه عیب کرده، سپس از ریشه آن سخن بگوید. حال پرسیدنی است در صورتی که اندوه و غم آدمی را فراگیرد، چگونه سستی پیش نیاید؟ پاسخ اینکه باید بکوشیم با توجه به موقعیت خود (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ...) غم را از دل خویش دور سازیم.

۳. در پایان آیه سوم، والاپی مرتبه مسلمانان مشروط به تحقق ایمان دانسته شده است. بنابراین حقیقت «علو»، از حقیقت ایمان است؛ چه آنکه مؤمن واقعی خود را وابسته به «عروة الوثقی» [33] و رشته محکم الهی دانسته و برای او فنا معنا ندارد. در واقع جان او از اندوه تباهی و نیستی فارغ است و حوادث روزگار پریشان نمی کند.

آنکه را خیمه به صحرای فراغت زده اند گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی

نیست [34]

پیشینیان، تابلوی عبرت

وَاللَّهُ يَفْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَفْضُونَ شَيْءًا إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمُ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ. [35]

و خداست که به حق داوری می کند، و کسانی را که در برابر او می خوانند [عاجزند و] به چیزی داوری نمی کنند؛ در حقیقت، خداست که خود شنوای بیناست. آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها [زیسته] اند چگونه بوده است؟ آنها از ایشان نیرومندتر [بوده] و آثار [پایدارتری] در روی زمین [از خود باقی گذاشتند] با این همه، خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایتگری نداشتند. این [کیفر] از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند ولی [آنها] انکار می کردند. پس خدا [گریبان] آنها را گرفت، زیرا او نیرومند سخت کیفر است.

آگاهی ها

۱. «حق» یعنی آنچه بایسته است و تنها کسی می تواند به بایستگی داوری نماید که تمامی واقعیات و حوادث و نیز گفتار و کردار و پندار عوامل انسانی به وجود آورندگان حوادث، پیش روی دانش او بی هیچ پوششی آشکار و هویدا باشد و او کسی جز ذات لایزال الهی نیست. بنابراین «وَاللَّهُ يَفْضِي بِالْحَقِّ»: تنها خداست که به حق داوری می کند؛ چرا که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»: تنها خداست که شنوا و بینای واقعی است.

۲. ترکیب پرخاش گونه آیه دوم (آیا در زمین سیر نمی کنند؟) در هفت جای قرآن آمده است که در ذیل یکی از آنها به عبرت خیزی سرگذشت پیشینیان - به عنوان عاملی بیرونی برای بیداری انسان - اشاره دارد. [36] در موردی دیگر به لزوم داشتن زمینه و سازوکارهای لازم درونی برای عبرت و بیداری (چون دل آگاه و اندیشه ورز، گوش شنوا و دیده بینا) [37] و در چهار مورد نیز به

تبیین و روشن‌گری درمورد وهم‌انگیزی عامل قدرت پرداخته است؛ بدین مضمون که مپندارید قدرت فراوان شما را از خدا بی‌نیاز ساخته، در برابر قدرت بی‌منتهای او مصونیت می‌بخشد؛ زیرا قدرت پیشینیان بسیار بیشتر از توان شما بوده است که نشانه‌های آن را می‌توانید در آثار برجای‌مانده ببینید. [38] در موردی نیز به راز بی‌ریشگی و پوشالی بودن قدرت جباران اشاره کرده و فرموده است: آنان برخلاف مؤمنان خدا را مولای خود نمی‌دانستند. [39] ۳. واژه «واق» اسم فاعل است به معنای نگهدارنده و با واژه «تقوا» هم‌ریشه است و دور نیست که ترکیب «اتقوا» که نزدیک به هفتاد بار در قرآن تکرار شده، به دو معنا به کار رفته باشد: آنجا که در قالب‌های «اتقوا النار»، «اتقوا يوماً...»، «اتقوا فتنه» و مانند آن آمده، به معنای خود را نگهدارید، مراقب خود باشید، بپرهیزید و... است. اما مواردی که در آن «اتقوا الله» آمده، يك معنای آن این است که خدا را نگهدار خود بدانید، در پناه خدا قرار گیرید و مفاهیمی از این دست. بنابراین آیه «و ما كان لهم من الله من واق» این خواهد بود که آنان خود را در پناه خدا قرار ندادند و به پشت‌امنی قدرت خود، از خدا اظهار بی‌نیازی کردند.

نکته‌ها

۱. انسان‌های ظاهری در تحلیل حوادث از مرز محسوسات فراتر نمی‌روند و چون می‌پندارند که با دیده خود تمامی عوامل و مؤلفه‌ها را دیده و تمامی شنیدنی‌ها را باگوش خود شنیده‌اند، براین اساس به خود جرئت داوری می‌دهند. خداوند برابر منطق آنان چنین فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ یعنی به فرض اینکه ملاک واقعی داوری، دیده‌ها و شنیده‌ها باشد، تنها بینا و شنوای واقعی خداست، وگرنه خداوند که «محیط بر همه چیز» [40] و «عالم به همه چیز» [41] است، نیازی نیست که بگوید سمیع و بصیر نیز هست.

۲. خداوند در آیه سوم فرموده است: برای آنان پیامبران می‌آمدند و آیات الهی را با حجت و نشانه حق بر ایشان می‌خواندند، اما آنها با وجود دیدن نشانه‌ها و شنیدن آیات، لجاجت می‌ورزیدند. بنابراین نزول عذاب، مجازات لجبازی آنان بود. اساساً فرستادن عذاب بر قاصران و ناآگاهان توجیه‌پذیر نیست و چنانچه برحسب طبیعت عذاب‌های دنیوی، بی‌گناهی آسیب ببیند، حق او نزد خداوند محفوظ است و او به مقتضای عدل و حکمت خود قطعاً جبران می‌کند.

۳. در آیه دوم فرموده است: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ: خداوند آنان را برای گناهانشان عذاب کرد»؛ حال آنکه در آیه سوم فرموده: «فَكُفِّرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ: خداوند آنان را برای کفرشان عذاب کرد.» بین این دو منافاتی نیست؛ زیرا در مورد اول، گناهان ناشی از کفر و لجاج مطرح است و درمورد دوم اصل کفر که بزرگ‌ترین گناه است. گذشته از این، مورد اول در مقام بیان گناهان آنان است و مورد دوم در مقام بیان ریشه آن.

برآیند مضامین این سه دسته آیات، بدین شرح است: تبیین جریان عدالت واقعی در بازگشت نتیجه تمامی اعمال اختیاری آدمیان به خود آنان است، لزوم دقت و بررسی و ژرف‌کاوی در تاریخ و نسل‌های گذشته به‌منظور بازپروری و جبران پیشینه ناموفق برای تمامی

فصل یازدهم: انگاره مطلوب

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. [42]

درآمد

معروف است که مستر گلاستون، نخست‌وزیر بریتانیا در سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۴ میلادی [43] در یکی از نطق‌های تاریخی خود در مجلس اعیان انگلیس، قرآن را به دست گرفت و به اعضای مجلس گفت: تا زمانی که این کتاب در میان مصریان حاکم است، ما در آن کشور جایی نداریم. [44] به‌راستی آن مرد کهنه‌کار استعمار پیر در این کتاب آسمانی چه دیده بود که این چنین باکینه از آن سخن می‌گفت و همکارانش را به تلاش در راه محو آن ترغیب می‌کرد؟ بی‌گمان آموزه‌های قرآن و اسلام و دیگر ادیان آسمانی، انسان‌ها را به ایمانی کاملاً در جهت عکس فرهنگ سلطه سوق می‌دهند. متون خدشه‌ناپذیر اسلام به صراحت می‌آموزاند که ستمگری و ستم‌پذیری در يك ردیف‌اند و ستمگر و ستم‌پذیر شرکای جرم یکدیگرند. تماشاچی بودن و بی‌توجهی نیز همانند ظلم،

خود مرحله‌ای از آن است. تکیه بر قدرت لایزال الهی و ایمان راسخ به مردم، درس دیگر اسلام به ملت‌ها و رهبران است که آنان را به ایستادگی در برابر سلطه‌های جهانی تشجیع می‌کند و امید به موفقیت را در آنان پرفروغ می‌سازد. این درس بزرگ اسلام-درگذشته و حال- بارها عینیت یافته و به تجربه‌ای مسلم بدل گشته است:

هرجا ملت‌ها یا رهبرانی از رها کردن میدان برای پیشروی‌های متجاوزانه خودداری کرده و خطرها و زحمات آن را پذیرفته‌اند، همه ابزارهای قدرت زورمندان بی‌اثر گشته و راه بر متجاوز بسته شده است. [45] در منطق اسلام هرگونه سلطه و سلطه‌پذیری ممنوع گشته و از نخستین گام زندگی، به انتخاب و آزادی انسان‌ها ارج نهاده شده است. انسان آزاد برای زندگی کردن «نه زنده ماندن»، نیازمند انگاره‌ای است که تمامی شئون انسانی او در آن مورد توجه قرار گرفته باشد. تفاوت جوهری میان زنده بودن و زندگی کردن همان انگاره است؛ چیزی که عامه مردم از آن به «حساب و کتاب» یا «طرح و نقشه» و مانند آن یاد می‌کنند. جالب اینکه تمامی مردم برای زندگی خود در این دنیای پرآشوب در اندیشه تحصیل انگاره‌ای معقول و مطلوب‌اند.

عادت آدمیان بر آن است که انگاره مطلوب زندگی را از رهگذر آزمون و خطا طراحی کنند. در این صورت چنانچه پس از عمری به طرح مطلوب خود برسند، دیگر بازگشت به آغاز برای آنان نیز جز آرزوی حسرت‌بار نخواهد بود. قرآن مجید که برای نجات و هدایت انسان‌ها آمده، ره‌آورد خود را انگاره قویم و سعادت‌بخش معرفی کرده است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ....» [47] قرآن از انگاره خود به حدود الهی تعبیر فرموده و رعایت‌کنندگان آن را مورد تشویق قرار داده [48] و متجاوزان از آن را ستمگر خوانده است؛ [49] ستمگری که پیش از هر کس به خود ستم روا می‌دارد. [50] بنابراین برای اهل ایمان حدود مقرر در قرآن، چهارچوب مطلوب زندگی و شکل مطلوب پیوندهای اجتماعی را تعریف کرده است؛ حدودی الهی که سنت‌های تشریعی خداوند شمرده می‌شود و تمامی شئون زندگی را دربرمی‌گیرد و تمامی رابطه‌ها را براساس ایمان به خداوند رنگ می‌دهد. در این قسمت بخش‌هایی از آیات قرآن را متناسب با موضوع یادشده برمی‌رسیم.

در رویارویی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُخِيطٌ. [51]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با گروهی برخورد می‌کنید پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید. و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است. و مانند کسانی مباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می‌داشتند، و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

نکته‌ها

۱. در آیه اول خداوند می‌فرماید: وقتی در برابر نیروی مخالف قرار گرفتید، وظیفه اول حفظ ثبات، استواری و انسجام همراه با یاد خداوند است؛ زیرا این‌گونه موارد، از جایگاه‌های لغزش و زمینه مناسب برای انگیزش خشم و عصبیت است. بدین‌روی، اولاً سخن از تهاجم نیست و دیگر آنکه کنترل نیروها با یاد خداوند و چارچوبه فرمان خدا و رسول مطرح می‌شود.

۲. دو آیه اول و دوم می‌تواند به صورت بخشنامه‌ای پنج ماده‌ای و جامع که به‌ویژه در موارد بحرانی و سخت توجه و عمل به آن بسیار ضروری است، تلقی شود. مواد این بخشنامه الهی به ترتیب عبارت است از: لزوم ثبات‌قدم و استواری در مواجهه با دشمن، یاد خدا به صورت مضاعف (ذکر کثیر) به هنگام بروز مشکلات، اطاعت بی‌چون‌وچرا و ایمان‌مدار از فرماندهی (اطیعوا اللَّه و رسولَه): فراموش کردن هرگونه اختلافات داخلی و جزئی در مواقع بحرانی و سرانجام شکیبایی و پایداری در برابر مشکلات و نامالیمات.

۳. نتیجه قطعی عمل صادقانه به مفاد بخشنامه یادشده، پیروزی بر دشمن و چرخش اوضاع به نفع نیروهای خودی خواهد بود. در صورت وقوع چنین امری زمینه بروز آفت‌های تبه‌کننده عمل دور از نظر نیست. از این جهت، پس از آیات یادشده خداوند به‌صراحت درباره بروز آفت‌ها هشدار داده است: مبدا با پیروزی، به بالای افراط در شادی و ظاهرسازی و ریاکاری- که نتیجه آن بسته شدن راه کمال است- دچار شوید.

۴. از آنجا که ریشه اعمال فیزیکی، مقاصد و ملکاتی است که در باطن انسان‌ها است، خداوند در پاسخ به این پرسش فرضی که «ملکات و مقاصد به دلیل ناپیدا بودن قابل محاسبه نیستند، از این‌رو تحذیر و هشدار در نهایت چه نتیجه عملی دارد»، می‌فرماید: هیچ عملی- چه ظاهری و چه باطنی- از چهره دانش و قدرت بی‌نهایت خداوند بیرون نیست: «وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ».

در باب بیگانگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ* هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَنْكُمْ الْأَمْرَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* إِنْ تَسْسِكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. [64]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان، [دوست و] همراز مگیرید. [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است؛ و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگ‌تر است. در حقیقت، ما نشانه‌ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید. هان، شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید، و [حال آنکه] آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه

کتاب‌ها [ی خدا] ایمان دارید؛ و چون با شما برخورد کنند می‌گویند: «ایمان آوردیم.» و چون [با هم] خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند. بگو: «به خشم خود بمیرید» که خداوند به راز درون سینه‌ها داناست. اگر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می‌کند؛ و اگر به شما گزند رسد بدان شاد می‌شوند؛ و اگر صبر کنید و پرهیزکاری ننمایید، نیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند؛ یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

آگاهی‌ها

۱. «بطانة» در لغت به معنای دوست نهانی، [65] دوست خالص، [66] و صاحب سر [67] و راز نهانی [68] و نیز به معنی آستر [69] آمده است. در این آیه می‌توان از این میان، آن را به معانی اول تا سوم گرفت. ترکیب بعد از آن (لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا ...) مسأله را از يك نهي ساده خارج ساخته، آن را بسیار مؤکد می‌سازد و اینکه ابزارهای ادبی و نحوی تأکید در آن دیده نمی‌شود، از این‌روست که گویی خداوند می‌فرماید: با روشن شدن وضعیت، هر انسان باشعوری اهمیت موضوع را به‌سهولت ادراک می‌کند و نیازی به تأکیدهای ابزاری نیست.

به‌راستی بررسی و مطالعه تاریخ ملت‌ها به‌طور عام و تاریخ اسلام و مسلمین به‌گونه‌ای خاص، این واقعیت تلخ را روشن می‌سازد که تبه‌های ملت‌ها و فرهنگ‌ها کمترین میوه شوم اعتمادهای نابجا به بیگانگان است. مطالعه خاطرات مأموران اعزامی از کشورهای بیگانه پس از انجام مأموریت و همچنین بررسی تاریخ مذاهب ساختگی در ممالك اسلامی، حکایتگر آن است که هرگاه گروه یا دولت و ملتی به بیگانه اعتماد کرده و او را از اسرار خود آگاه ساخته‌اند، حاصلی جز زیان و رسوایی و سرافکندگی دامنگیر او نشده است. [70]

۲. «خَبَال» در اصل آن بیماری است که وقتی در حیوان پیدا شود، به او حالت سردرگمی و دیوانگی دست می‌دهد. از همین روی، عرب برای شخص دیوانه لفظ «مُخْبَل» به کار می‌برد. [۷۱] واژه «خبل» به معنای جن‌زده شدن و ناقص‌عقل کردن (به صورت لازم و متعدی) نیز آمده است. [۷۲] «الو» نیز در معنای تقصیر کردن و کوتاه‌آمدن به کار می‌رود. بنابراین «لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا»، یعنی تا دشمنان نیروی خردورزی و ابتکار عمل را از شما و عوامل فعال شما نگیرند، دست‌بردار نیستند. [۷۳] در آیات قرآن به کرات این مضمون دیده می‌شود که دنباله‌روی

فرمانبرانه شما از دشمن و بیگانه، حاصلی جز بازگشت به دوران زیانبار کفر و بی‌دینی نخواهد داشت. [۷۴] از این سو نیز برای دلگرمی و دلجویی مؤمنان آمده است که تلاش بیگانگان در نهایت به زیان خود آنان تمام شود. در هر حال مؤمنان مکلف‌اند هرگز به بیگانگان اجازه دخالت و سرپرستی امورشان را ندهند و در ذهن و باطن خود نیز چنین اندیشه‌ای را نپرورانند و خداوند را نیز بر آشکار و نهان خود آگاه بدانند. [۷۵]

۳. «عَصَ» در اصل لغت به معنای دندان گرفتن، [۷۶] گاز گرفتن، گزیدن [۷۷] و ... آمده و گاه نیز در معنای پشت دست گزیدن که نشانه ندامت و پشیمانی است. خداوند حالت بدکاران را در روز قیامت بدین عبارت تصویر می‌کند.

نکته‌ها

۱. در پایان آیه اول، خداوند لزوم خردورزی مؤمنان و جدی گرفتن مسأله ارتباط با بیگانه و دشمن را گوشزد فرموده و بدین بیان اندیشه آنان را تحریک کرده است که با وجود سعی

دشمن بر مخفی نگه داشتن نقشه‌های تخریبی خود، بی‌اختیار دشمنی از دهانش می‌بارد.

پس آن میزان عداوت که در سینه پنهان کرده است، چه خواهد بود؟! خود بیندیشید.

۲. می‌توان از جمله «قُلْ مُوتُوا بِعَظِمِكُمْ»: بگو بمیرید با خشمهایتان» دانست که خشم دشمن نسبت به مؤمنان تا روز مرگ خواهد بود و دشمن همراه خشم خود از دنیا می‌رود. جملات آیه بعد تأییدی است بر این برداشت؛ چه‌آنکه شرط و جزا به صورت فعل مضارع آمده است که دلالت بر استمرار دارد، بدین معنا که آنان همواره چنین‌اند که با موفقیت شما ناراحت، و در گرفتاری شما شاد می‌شوند و این همواره هست. همچنین شاید بدین نکته اشارت باشد که در رویارویی با دشمن، سخن از عفو و بخشایش و مسامحه و مانند آن مطرح نیست، بلکه دشمنی در برابر دشمنی: «قُلْ مُوتُوا بِعَظِمِكُمْ»: ای بمیرید با خشمتان!«

۳. دشمنان زیادی به شما نمی‌رسانند؛ بدین شرط که در برابر مکر و تخریب آنان مقاومتی هنجارمند برپایه معیارهای ایمانی داشته باشید. نه تنها خشک‌سری، بلکه اگر مقاومت و تقوا را توأمان داشته باشید (إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا): از مکر دشمن درامانید.

فصل دوازدهم: اندیشه

فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ. [94]

درآمد

یکی از نویسندگان بزرگ معاصر گفته است: به تجربه دانستم که در میان فرزندان من، آن که داناتر است، کامیاب‌تر نیست، بلکه توفیق نصیب کسی است که حکیم‌تر و فرزانه‌تر است. [95] در زبان‌های مختلف همه‌جا میان دانش و خرد و فرزاندگی تفاوت است و برای آنها واژگانی متفاوت وجود دارد. فرزاندگی، فلسفه عملی زندگی و نیروی نفوذ در اشیا و احسن تصرف در آنهاست و بیشتر، از آزمایش‌های زندگی نتیجه می‌شود؛ درست برخلاف دانش که با تحصیل و مدرسه به دست می‌آید. در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. [96]

و به هرکس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوانی داده شده است. به راستی فرزاندگی چیست و حکمت با چه ابزاری و در چه مسیری به دست می‌آید؟ خداوند لقمان را حکیم خوانده و تفسیر حکمت را شکر نعمت‌های خود قرار داده است:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ. [97]

و به راستی، ما ما لقمان را حکمت دادیم که: خدا را سپاس بگزار.

شکر عبارت است از به‌کارگیری نعمت‌ها در مسیر بایسته و درواقع ادای دین در برابر داده‌های خداوندی. [98] در روایات اسلامی، وجه غالب شخصیت لقمان حکیم را سکوت دانسته‌اند. [99] سکوت خردمند ظرف و زمینه اندیشه اوست و اندیشه همان سیر هنجارمند خرد در چندوچون واقعیت‌های عالم است. اندیشه بسامان، خرد آدمی را به مبدأ هستی پیوند می‌دهد. آن‌گاه معرفت زایش می‌کند و ایمان و پارسایی از آن جوانه می‌زند و با صلاح و رستگاری به بار نشسته و خرد به ابدیت می‌پیوندد و در جایگاه راستی (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) [100] قرار می‌یابد و از آن درخت تناور ایمان و پارسایی که (أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ)* نُؤْتِي أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا): [101] اندیشه‌ها و رفتارهای ناب آسمانی رویش می‌کند و این تمامی حکمت لقمان است و حقیقت حکمت.

از طمع بیزار شو چون راستان تا نهی پا بر سر آن آستان از طمع بیزار شو چون راستان تا نهی پا بر سر آن آستان

کاندر آن در چون درآی وارهی از غم و شادی قدم بیرون نهی

قرآن کریم براندیشه انسانی ارجی والا نهاده و در آیات فراوانی اشاره کرده است که این مایه، امثال، [104] سرگذشت پیشینیان، [105] ارسال پیامبران و کتب آسمانی [106] و بیان آیات الهی، [107] همه به امید بیدار شدن حس اندیشه‌وری در آدمیان است (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) و اساساً توضیح و تبیین آیات، [108] سیر روز و شب، [109] خوردنی‌های لذیذ و شفا بخش، [110] خواب و بیداری، [111] همسران آرامش‌بخش، [112] دریا، کشتی، امواج و تمامی آنچه در زمین هست، [113] هر يك تغذیه‌ای مناسب و نشانه‌ای والا برای خردمندانی است که بر تمرین اندیشه هنجارمند مداومت دارند (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). بنابراین هیچ عذری نیست که انسان خردپیشه، خود را از این موهبت خداوندی محروم دارد و به مدد آن خویش را از ملك به ملكوت، از زمین به آسمان و از خلق به خالق پیوند ندهند (اَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) [114]. در آیات قرآن الگوهای برای اندیشه هنجارمند و آثار و نتایج آن در سرنوشت انسان وارد شده است که به تناسب مقام، به بررسی بخش‌هایی از آن آیات پرداخته می‌شود.

قرآن کریم براندیشه انسانی ارجی والا نهاده و در آیات فراوانی اشاره کرده است که این مایه، امثال، [104] سرگذشت پیشینیان، [105] ارسال پیامبران و کتب آسمانی [106] و بیان آیات الهی، [107] همه به امید بیدار شدن حس اندیشه‌وری در آدمیان است (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) و اساساً توضیح و تبیین آیات، [108] سیر روز و شب، [109] خوردنی‌های لذیذ و شفا بخش، [110] خواب و بیداری، [111] همسران آرامش‌بخش، [112] دریا، کشتی، امواج و تمامی آنچه در زمین هست، [113] هر يك تغذیه‌ای مناسب و نشانه‌ای والا برای خردمندانی است که بر تمرین اندیشه هنجارمند مداومت دارند (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). بنابراین هیچ عذری نیست که انسان خردپیشه، خود را از این موهبت خداوندی محروم دارد و به مدد آن خویش را از ملك به ملكوت، از زمین به آسمان و از خلق به خالق پیوند ندهند (اَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) [114]. در آیات قرآن الگوهای برای اندیشه هنجارمند و آثار و نتایج آن در سرنوشت انسان وارد شده است که به تناسب مقام، به بررسی بخش‌هایی از آن آیات پرداخته می‌شود.

جهان آفرینش، ساحت اندیشه

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. [115]

مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که: پروردگارا، اینها را ببوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. پروردگارا، هر که را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده‌ای، و برای ستمکاران یاورانی نیست.

آگاهی‌ها

۱. این آیات با مضامین تکان‌دهنده‌اش، مجموعه‌ای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش را به شکل نغمه‌ای آسمانی به آدمیان می‌آموزاند، از این‌رو در احادیث اسلامی بدانها اهمیت خاصی داده شده است.

در تفسیر ابوالفتح رازی در ذیل این آیات روایتی آمده که خلاصه آن چنین است: عطاء بن رباح گفت: روزی با عبدالله بن عمر نزد عایشه، همسر پیامبر رفتیم. عبدالله از او پرسید:

عجیب‌ترین چیزی که از پیامبر صلی الله علیه و آله دیده‌ای، چیست؟ عایشه گفت: کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله همه شگفت‌انگیز بود. شبی از شب‌ها هنوز پهلویش به بستر آرام نگرفته بود که از جای برخاست و وضو گرفت و به نماز ایستاد و چندان گریست که پیراهنش خیس شد... آن گاه به سجده رفت و چندان گریه کرد که زمین تر شد. بامداد بلال آمد تا با حضرت برای نماز برود، وی را گریان یافت. عرض کرد: یا رسول الله! علت گریه‌ات چیست؟ خداوند گناهت ببامزد! فرمود: «اَفَلَا اَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا: آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟» خدای تعالی در این شب این آیات را بر من فروفرستاد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ

الأرض.» سپس فرمود: «وای بر آن کس که این آیات را بخواند و در آن اندیشه نکند!» [116] مانند این مضامین، روایات فراوانی از امامان صلی الله علیه و آله وارد شده که

تمامی آنها حاکی از اهمیت و درخشش خاص این آیات است. [117] ۲. «اختلاف» در لغت به دو معناست و هر دو نیز در این آیات محتمل است. یکی آمدن شب و روز پشت سرهم که به تعبیر یکی از بزرگان، خداوند زمین را می‌گرداند تا همه اجزای آن از گرمی خورشید بهره‌مند شوند. اگر نمی‌گرداند، یک جانب آن پیوسته روی به خورشید می‌سوخت و جانب دیگر همیشه سرد و تاریک می‌ماند. خداوند زمین را مانند کباب بر آتش می‌گرداند تا یک نیمه، نیمه‌سوز و نیمه دیگر خام نماند. [118] این دانشمند کوشیده است با زبانی ساده دریافتش را بیان کند. قطعاً در گردش زمین و پدیدآمدن روز و شب رازها و حکمت‌هاست، فراتر از آنچه ذهن ابتدایی بشر بتواند به‌سادگی دریابد. معنای دوم «اختلاف»، همان معنای معروف، یعنی تفاوت و دوگونه بودن است؛ بدین بیان که یکی روشن است و دیگری تاریک، و اختلاف لیل و نهار همان دوگونه‌گی نور و ظلمت است. [119] ۳. واژه‌های «قیام» و «قعود» ممکن است مفرد باشند به‌عنوان مصدرهایی که در جایگاه حال قرار می‌گیرند و یا مفعول مطلق برای فعل‌های مقدر و ممکن است جمع باشند. قیام جمع قائم، و قعود جمع قاعد، [120] که در هر صورت، معنای آیه چندان تفاوتی نمی‌یابد. این سه حالت مذکور در آیه، کنایه از تمامی حالات گرفته‌شده است؛ یعنی صاحبان خرد کسانی‌اند که در «تمامی حالات»، [121] یعنی ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده، یاد خداوند را در ذهن و بر زبان دارند و در حال اندیشه مستمر و مداوم در وضع کائنات‌اند.

نکته‌ها

۱. خداوند برای اولوالالباب (/ خردمندان مغزین) در این آیات دو ویژگی معرفی کرده است:

یاد خدا و اندیشه در آفرینش او. این امر، به هدفدار بودن و هنجارمندی اندیشه مؤمن اشاره دارد که خداوند را حقیقة الحقائق عالم هستی شناخته است. بدین‌روی، حرکت‌های او از خدا شروع گشته (يَذْكُرُونَ اللَّهَ) و به خدا می‌پیوندند (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا) و این همان حکمت الهی است، وگرنه هر حرکتی که در درون جان آدمی پیدا شد، اگرچه ممکن است در تعریف فکر قرار بگیرد، [122] لزوماً بار حکمت نخواهد داد، بلکه ممکن است آدمی را به سوی سیاهی و شقاوت سوق دهد. دزدان و چپاولگران نیز برای کار خود طرح‌ها و برنامه‌ها دارند، اما با کار و اندیشه خود نفس خویش را از واقعیت عالم هستی جدا می‌سازند. خداوند می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. [123]

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به‌تدریج، از جایی که نمی‌دانند گریبانشان را خواهیم گرفت.

۲. نشانه حرکت حکمت‌مدار آن است که انسان به هرچه برسد و هر رازی بگشاید، خود را در پیشگاه عظمت الهی کوچک‌تر ببیند و با علم به داشتن اراده و اختیار- در کنار محدودیت‌های امکانی و طبیعی- هرگز خود را از کوتاهی و تقصیر در پیمودن راه مبرا نداند.

در حدیثی با سند صحیح، [125] امام موسی بن جعفر علیه السلام به برخی از فرزندانش چنین توصیه‌ای دارد:

فرزندم! همواره در حال جدیت و تلاش باش. مبدا خود را در عبادت و طاعت حق از حد تقصیر خارج کرده، به توجیه کرده‌های خود بپرداز؛ زیرا خداوند هرگز آن‌چنان که بایسته و حق اوست، عبادت نمی‌شود. [126] برابر این آیات، مؤمن تا به این حقیقت رسید که خلقت کائنات باطل نیست، بی‌درنگ به نقش خود توجه کرده، با اشاره به تقصیر خویش عرض می‌کند: «... فَفِينَا عَذَابَ النَّارِ: خداوندا! ما را از عذاب دوزخ حفظ کن.»

۳. «خِزْي» که همان خواری و رسوایی و بی‌آبرویی است، [127] نصیب تمامی کسانی است که به جرم مخالفت با خدا و حرمت‌شکنی حدود الهی، به دوزخ سپرده می‌شوند؛ چه آنکه هتک حرمت نسبت به فرمان خداوند و در نتیجه ظلم به خود و نظام هستی، اولین جریمه‌اش شرمساری و خواری و عذابش خزی عظیم [128] و رسواکننده‌تر از هر چیز [129] است. در آیات بسیاری

از قرآن عذاب‌های الهی، «عذاب هُون» [130] (عذابی که اصل خواری است) یا «عذاب مُهین» [131] (عذاب خواری‌زا) معرفی شده‌اند. سرّش آن است که هرکس حرمت خود، خدا و نظام هستی را مراعات نکند، نمی‌تواند انتظاری جز خواری و بی‌آبرویی داشته باشد.

سقوط، بهای تکذیب آیات

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ * أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ * أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ أَفْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ * مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. [132] و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج، از جایی که نمی‌دانند گریبان‌شان را خواهیم گرفت. و به آنان مهلت می‌دهم، که تدبیر من استوار است. آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست. آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند؟ و اینکه شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟ هر که را خداوند همراه کند، برای او هیچ رهبری نیست، و آنان را در طغیان‌شان سرگردان و می‌گذارد.

آگاهی‌ها

« 1. استدراج «از ریشه» درجه «گرفته شده است، به معنای حرکت تدریجی به بالا» [133]. مقصود از «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» «در آیه این است که خداوند خواسته‌های شخص را در دنیا تأمین می‌کند، با آنکه او مسیر گمراهی را می‌پیماید. بنابراین خداوند نعمت‌ها را از او دریغ نمی‌دارد تا بدین زمینه گمراهی و در نهایت لجاج و عناد بیشتر او فراهم گردد» [134]. درواقع استدراج الهی بدین صورت است که هرچه گناه بیشتر شود، خداوند زمینه استفاده از نعمت‌های خود را بیشتر برای شخص فراهم می‌سازد تا حجت را بر وی تمام سازد [135]. در حدیثی وارد شده است که کسی از امام‌صادق علیه السلام از معنای این آیه پرسید. حضرت فرمود: استدراج بدین صورت است که بنده گناه می‌کند و خداوند نعمت تازه به او می‌بخشد، اما همین نعمت او را از خدا غافل‌تر می‌سازد و در نتیجه توبه را فراموش می‌کند». 2. [136]. جَنَّهُ «به معنای دیوانگی» [141]. است. از آن‌رو که کفار نمی‌توانستند سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را با مجموعه اصولی که برای زبان و ادبیات خود - از نظم و نثر - داشتند، توجیه و تفسیر کنند، به او تهمت جنون می‌زدند و با صراحت به او می‌گفتند: «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» [142]: تو حتماً دیوانه‌ای»، یا اینکه به مسلمانان می‌گفتند: پیامبر شما دیوانه است [143]. بگاه نیز می‌گفتند: او این مطالب را از انسانی دیگر فراگرفته [144] و چون دیوانه است، به خدا نسبت می‌دهد [145]. از همین‌رو، آنان پیامبر علیه السلام را تعلیم دیده‌ای دیوانه می‌خواندند [146]. خداوند تمامی این تهمت‌ها و ناسزاگویی‌ها را معلول بی‌فکری کفار دانسته است: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ چرا نمی‌اندیشند؟»

۳. «يَعْمَهُونَ» از ریشه «عمه» به معنای تحیر و تردید [147] و سرگشتگی [148] گرفته شده؛ به گونه‌ای که آدمی از شدت سرگردانی راه را گم کند و نداند به چه سوئی می‌رود. گفته‌اند «عمه» نسبت به بصیرت، مانند «عمی» نسبت به بصر است. بنابراین همان‌گونه که «عمی» را کوری معنا می‌کنیم، باید «عمه» را به کوردلی [149] ترجمه کرد. کور در مسیر بیرون دچار خطا می‌شود، اما کوردل در اندیشه [150] به بی‌راهه می‌رود.

نکته‌ها

۱. خداوند در آیه سوم فرموده است: «مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ: بر همدم و همنشین آنان هیچ‌گونه اثری از جنون نیست»؛ اشاره به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله شخص ناشناخته‌ای در میان آنها نبوده و به تعبیر خودشان «صاحب» و دوست و همنشین به شمار آمده است. حضرت بیش از چهل سال در میان آنان رفت و آمد داشت و همواره اندیشه و تدبیر او را دیده بودند. کسی که پیش از این دعوت از عقلای بزرگ آن جامعه محسوب می‌شد، چگونه یکباره او را متهم کردند؟ آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی، در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد؟ [151] پیامبر از زبان وحی به آنها گوشزد می‌کند:

فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. [152]

قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟

۲. خداوند برای اینکه مردم در ملکوت آسمان از سر تأمل نمی‌نگرند، آنان را مورد پرخاش قرار داده است: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ...: چرا در ملکوت آسمان و زمین و مخلوقات نمی‌نگرند؟». از این بیان معلوم می‌شود چنین امری برای همه میسر است. در واقع خداوند هرگز بیرون از طاقت و قدرت انسان تکلیف نمی‌کند. پیش‌تر گفته شد که ملکوت به معنای ارتباط خلق با خالق است و

این پیوند برای هر صاحب‌دیده‌ای قابل‌درک است. وابستگی تمامی پدیده‌ها- به دلیل نیازمندی وجودی و ذاتی- به موجودی غنی بالذات، مسئله دشواری نیست.

۳. خداوند در قسمت پایانی آیه آخر فرموده است: «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ یعنی آنان در

طغیانی که خود عامل آن‌اند، عاقبت گرفتار شده، راه نجات را بر خود می‌بندند. این بیان، با ترکیب‌هایی چون «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» که خدا نسبت هلاکت آنان را به خود داده است و همچنین با «وَأَمَلَى لَهُمْ» و «مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ» منافاتی ندارد؛ از آن‌رو که اولاً تمامی اینها پس از «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» آمده است، یعنی اینان در آغاز با اختیار خود به تکذیب آیات خدا پرداختند، سپس پی‌آمد آن تکذیب، مجازات‌هایی بود که خداوند در همین دنیا برای آن‌ها مقرر کرد (مانند سقوط تدریجی، مهلت برای گناه بیشتر و گمراهی)؛ دوم آنکه انسان هرچه می‌کند، با قدرت و توانی انجام می‌دهد که خداوند بدو عطا کرده است (درواقع علت علل کارهای انسان خداوند است). خدا قدرت و اراده داده است و انسان با همان قدرت و اراده خلاف می‌کند، اما چون او عمل را با کمک قدرت از کانال اراده خود می‌گذراند، مسئول همان عمل خواهد بود.

اندیشه در آغاز خلقت و ...

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ* أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ* لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ* إِنَّا لَمُعْزِمُونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ* أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ* أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ* لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ. [154]

و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید؛ پس چرا سرِ عبرت گرفتن ندارید؟ آیا آنچه را کشت می‌کنید، ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید، یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس [و تعجب] می‌افتید. [و می‌گویید:] واقعاً ما زیان زده‌ایم، بلکه ما محروم شدگانیم. آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده‌اید، یا ما فرودآورنده‌ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌دارید؟

فصل سیزدهم: زندگی

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. [161]

درآمد

در خبر است که کسی بی‌پروا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را به باد نکوهش گرفت. آن حضرت از سخنان وی برآشفته و فرمود: هان ای نکوهشگرِ فریب‌خورده دنیا! آیا تو، به ژاژه‌هایش دل باخته‌ای، آن‌گاه به نکوهشش می‌پردازی؟ آیا بجاست که تو بر دنیا دعوی گناه کنی، یا او تو را بزه‌کار خواند؟ دنیا چه زمان سرگشته‌ات ساخت و چه سان به دام فریت انداخت ... آن‌گاه امیرالمؤمنین فصلی درخور در پیوند با مزایای دنیا و خوبی‌های آن بیان داشت که به گفته شارح بلندپایه نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، نشانه روشنی از توانمندی خیره‌کننده آن بزرگوار در زبان‌آوری و پرداخت معانی است. [162] به گفته مسعودی، از هیچ‌کس ستایش دنیا بدین‌زیبایی شنیده نشده است. [163] برخی از سخنان آن حضرت را باز می‌خوانیم: دنیا برای کسی که گفتارش را راست پندارد، سرای راستی است و برای حقیقت‌یابان سرای عافیت و برای توشه‌برگیران، سرای توانگری است و برای پندنیوشان سرای اندرز. دنیا سجده‌گاه دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان اوست؛ دنیا فرودگاه پیام خدا و بازار دوستان اوست که در آن کسب رحمت کنند و بهشت را به سود برند. پس چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند، درحالی که خود در گوش هر کس آوای جدایی‌خواننده و به مرگ و نابودی اهلس هشداری داده است؟ فردا که روز پشیمانی است، گروهی به نکوهشش پردازند و کسانی در سرای دیگر به

ستایشش زبان گشایند. [164] بی گمان کسانی بر اثر کژتابی‌های زبان از سویی و شرایط روانی خاص از سوی دیگر، از برخی آموزه‌های بلند دینی برداشت‌های ناروایی داشته و در نتیجه دینداری را رویاروی هرگونه نگاه مثبت و آشتی‌گرایانه به دنیا دانسته‌اند. از آغاز ظهور اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کسانی را که در برخورد منفی با دنیا زیاده‌روی می‌کردند، ناروا شمرده، آنان را مورد نکوهش قرار می‌داد و از اصحاب خود می‌خواست که دین خدا را سهل و آسان گیرند. ایشان آیات قرآن را به یاد آنان می‌آورد که خداوند برای شما آسانی خواسته است، نه دشواری. [165] همچنین به کسانی که در روزه و نماز زیاده‌روی می‌کردند، می‌فرمود: هم روزه بگیرند و هم افطار کنند، هم در شبها به نماز برخیزند و هم به خواب و استراحت پردازند و آنچه خدا بر آنان حلال فرموده، بر خویشان حرام نکنند. با این همه و به‌رغم سخت‌گیری پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه، به‌تدریج ترك دنیا معمول گشت، تا آنکه کم‌کم به پیدایش فرقه‌ها انجامید و در اواخر قرن اول هجری تصوف یا «صوفی‌گری» از آن زاده شد. [166] این‌نگاه، رفته‌رفته در داد و ستد با فرهنگ‌های بیگانه شدت یافت و زمینه را برای تفسیرهای

ناروا از مواعظ پیشوایان دینی فراهم ساخت.

سخنان بزرگان دین در مورد دنیا بیشتر به رفتار آدمیان باز می‌گردد که براساس جهان‌بینی و اخلاق توحیدی باید بر مدار حکمت و مصالح عالی انسان باشد. آن بزرگواران بر «ابزار کمال» بودن دنیا تأکید داشته و درباره منزل‌پنداری و هدف‌انگاری آن هشدار داده‌اند. آنان رابطه انسان با دنیا را از نوع رابطه کشاورز با مزرعه، یا اسب دونده با میدان مسابقه و یا سوداگر با بازار تجارت و ... دانسته‌اند. [167] هشدارها و نکوهش‌های بزرگان دین، بیشتر در مورد هدف‌انگاری دنیا، [168] شیفتگی نسبت به آن، [169] پشت‌امنی، [170] راضی ماندن به آن [171] عشق غافل‌کننده، [172] شادی مفرط بدان [173] و عناوینی از این دست است، نه خود دنیا که تمامی اجزای آفاقی و انفسی آن چیزی جز آیات الهی نیست. درواقع همه ذرات دنیا در پیشگاه خدا کریم و گرامی [174] است. آری به تعبیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دنیا شیرین و سبزی است که در آن و نسبت بدان باید حدود الهی رعایت شود. [175] در اینجا به مطالعه و بررسی بخش‌هایی از آیات قرآن در مورد دنیا و رسالت آدمی نسبت بدان می‌پردازیم.

- [1] (۱) رعد (۱۳): ۱۱.
- [2] (۲) آلبر ماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم، ص ۵۰۹-۵۰۵.
- [3] (۳) امیرشکیب ارسلان، رمز عقب‌ماندگی ما، ص ۲۵.
- [4] (۱) ناصر خسرو، دیوان اشعار، ص ۸ و ۹.
- [5] (۲) فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۸۹.
- [6] (۱) بنگرید به: محمدتقی مصباح‌یزدی، دفاع از سنگرهای ایدئولوژیک، ص ۱۲.
- [7] (۲) روم (۳۰): ۴۴-۴۱.
- [8] (۱) جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۷۵.
- [9] (۲) محمدعلی داعی‌الاسلام، فرهنگ نظام، ج ۴، ص ۱۵۶.
- [10] (۳) ابوالحسن شعرانی، نثر طوی، ج ۱۳، ص ۳۱۸.
- [11] (۴) بنگرید به: توبه (۹): ۳۶؛ یوسف (۱۲): ۴۰؛ روم (۳۰): ۳۰.
- [12] (۵) کهف (۱۸): ۲.
- [13] (۱) محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۵.
- [14] (۲) ابوالقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۵۴۴ و ۵۶۱.
- [15] (۳) طارق (۸۶): ۱۲.
- [16] (۴) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: مرتضی مطهری، «عدل الهی»، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۲۱.
- [17] (۵) نبا (۷۸): ۱۷.
- [18] (۶) انعام (۶): ۱۶۴؛ اسراء (۱۷): ۱۵؛ زمر (۳۹): ۷؛ نجم (۵۳): ۳۸.
- [19] (۱) ابوالقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۹۰۴.
- [20] (۲) جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۵۰.
- [21] (۳) آل عمران (۳): ۱۳۹-۱۳۷.
- [22] (۱) محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۲۰.

- [23] (۲). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، کلیات، ص ۴۹۷.
- [24] (۳). ملافتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۳۵۰.
- [25] (۴). علی بن احمد واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۸۲.
- [26] (۵). مریم (۱۹): ۴.
- [27] (۶). ابوالحسن شعرانی، نثر طوی، ج ۱۳، ص ۵۸۵.
- [28] (۷). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۴۲۸.
- [29] (۸). معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۵۴.
- [30] (۱). زهیر بن ابی سلمی، دیوان اشعار، ص ۷۶.
- [31] (۲). حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۰۹.
- [32] (۳). بنگرید به: ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۳؛ نیز: ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۶۹-۳۶۷.
- [33] (۱). بقره (۲): ۲۵۶؛ لقمان (۳۱): ۲۲.
- [34] (۲). کلیات سعدی، ص ۴۴۵.
- [35] (۳). غافر (۴۰): ۲۲-۲۰.
- [36] (۱). یوسف (۱۲): ۱۰۹.
- [37] (۲). حج (۲۲): ۴۶.
- [38] (۳). روم (۳۰): ۹؛ فاطر (۳۵): ۴۴؛ غافر (۴۰): ۲۱ و ۸۲.
- [39] (۴). محمد (۴۷): ۱۰ و ۱۱.
- [40] (۱). فصلت (۴۱): ۵۴؛ نساء (۴): ۱۲۶.
- [41] (۲). بقره (۲): ۲۸۲؛ نساء (۴): ۱۷۶؛ انعام (۶): ۱۰۱.
- [42] (۱). اعراف (۷): ۹۶.
- [43] (۲). بنگرید به: روزنامه شرافت، نمره بیست و سیم ذیحجه الحرام ۱۳۱۵ هـ. ق، ص ۴۶۲-۴۵۹.
- [44] (۳). محمد قطب، شبهات حول الاسلام، ص ۷؛ نیز بنگرید به: مهدی قلی هدايت، خاطرات و خطرات، ص ۳۷۸؛ صدر واثقی، سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی، ص ۸۹؛ علی اکبر مشیر سلیمی، کلیات مصور میرزاده عشقی، ص ۳۳۴.
- [45] (۱). برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری، اجلاس هشتم سران کشورهای عضو نهضت عدم تبعید در شهریورماه ۱۳۶۵. (دیدگاه های جمهوری اسلامی ایران در مسائل جهانی، ص ۱۲)
- [46] (۲). رودکی، دیوان اشعار، ص ۱۵۴.
- [47] (۱). اسراء (۱۷): ۹.
- [48] (۲). توبه (۹): ۱۱۲؛ نساء (۴): ۱۳.
- [49] (۳). بقره (۲): ۲۲۹.
- [50] (۴). طلاق (۶۵): ۱.
- [51] (۵). انفال (۸): ۴۷-۴۵.
- [52] (۱). عبدالرحیم صفی پور، منتهی الارب، ج ۳ و ۴، ص ۹۸۷.
- [53] (۲). ابوالحسن شعرانی، نثر طوی، ج ۱۳، ص ۲۴۰.
- [54] (۳). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۶۸۶.
- [55] (۴). ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۳۹۶.
- [56] (۵). حسین بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۶۳، ۱۷۶ و ۳۵۴.
- [57] (۶). ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۵۸۵؛ نیز: عمر بن محمد نسفی، تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تفسیر شنقشی، ص ۲۱۹.
- [58] (۷). احمد علی رجایی، فرهنگ لغات قرآن، ص ۲۳۱.
- [59] (۸). جلال الله زنجشیری، الکشاف، ج ۲، ص ۲۲۶؛ نیز: اساس البلاغه، ص ۲۵۷.
- [60] (۹). میرسید شریف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۲۹.
- [61] (۱). عبدالرحیم صفی پور، منتهی الارب، ج ۱، ص ۸۷.
- [62] (۲). حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۸۷.
- [63] (۱). جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۶۱۲.
- [64] (۲). آل عمران (۳): ۱۲۰-۱۱۸.
- [65] (۱). احمد علی رجایی، فرهنگ لغات قرآن، ص ۱۱۲.
- [66] (۲). میرسید شریف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۲۹.
- [67] (۳). تفسیر شنقشی، ص ۸۵؛ نیز: محمد بن نصر بخاری، المستخلص یا جواهر القرآن، ص ۵۳.
- [68] (۴). عبدالرحیم صفی پور، منتهی الارب، ج ۱ و ۲، ص ۸۸.
- [69] (۵). حسن حسن زاده آملی، شرح نصاب الصبیان، ص ۱۰.

- [70] (۶). برای آگاهی بیشتر مطالعه این آثار پیشنهاد می‌شود: یادداشت‌های کینیز دالگوگی یا اسرار پیدایش مذهب باب و بما در ایران؛ محمد محمود صواف، نقشه‌های استعمار در مباره با اسلام، ترجمه سیدجواد هشترودی؛ عجاج نویهض، پروتکل‌های دانشوران صهیون، ترجمه هیدرضا شیخی؛ ملکرات مستر همفر؛ محمدحسین الاعظمی، البهائية والقاديانية؛ عبدالواحد الانصاری، مذاهب ابتدعتها السياسية فی الاسلام.
- [71] (۱). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۴۳۴.
- [72] (۲). حسین بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۳۱۷؛ نیز: میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۲۱.
- [73] (۳). حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۲.
- [74] (۴). آل عمران (۳): ۶۹ و ۱۴۹؛ بقره (۲): ۱۰۰، ۱۰۹ و ۲۱۷.
- [75] (۵). آل عمران (۳): ۲۸ و ۲۹.
- [76] (۶). حسین بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۳۷۸.
- [77] (۷). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۸۱.
- [78] (۱). فرقان (۲۵): ۲۷.
- [79] (۲). حافظ شیرازی، دیوان اشعار، ص ۲۴۹.
- [80] (۳). شعر از محمد بن عمر مسعود است. (بنگريد به: علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۰۸)
- [81] (۴). فرخی سیستانی، دیوان اشعار، ص ۱۸۷.
- [82] (۵). واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۷۹؛ نیز بنگريد به: جلال‌الدین سیوطی، لباب النقول، چاپ‌شده در حاشیه تفسیر جلالین، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ نیز: همو، الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۶.
- [83] (۱). انفال (۸): ۶۶-۶۴.
- [84] (۱). طلاق (۶۵): ۳.
- [85] (۲). بقره (۲): ۲۸۵.
- [86] (۳). انعام (۶): ۱۴.
- [87] (۴). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۳۳؛ نیز: محمد بن نصر بخارایی، المستخلص، ص ۶۳.
- [88] (۵). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۸۸؛ نیز: محمد بن نصر بخارایی، المستخلص، ص ۶۳.
- [89] (۶). ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویة، ص ۴۱۲.
- [90] (۱). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۶۷ و ۶۹۷.
- [91] (۲). همان، ص ۶۹۰.
- [92] (۳). ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویة، ص ۴۱۲.
- [93] (۴). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۱۲۴.
- [94] (۱). زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.
- [95] (۲). جمعی از نویسندگان، آموزشگاه زندگی، ص ۱۵ و ۱۶.
- [96] (۳). بقره (۲): ۲۶۹.
- [97] (۱). لقمان (۳۱): ۱۲.
- [98] (۲). ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویة، ص ۳۰۱.
- [99] (۳). نگارنده، رساله لقمان و حکمت‌های او، فصل ۴.
- [100] (۴). قمر (۵۴): ۵۵.
- [101] (۵). ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است. می‌دانش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. ابراهیم (۱۴): ۲۴ و ۲۵.
- [102] (۶). فطام، یعنی بازگرفتن کودک از شیر. (بنگريد به: محمد معین، فرهنگ فارسی معین)
- [103] (۱). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.
- [104] (۲). حشر (۵۹): ۲۱.
- [105] (۳). اعراف (۷): ۱۷۶.
- [106] (۴). نحل (۱۶): ۴۴.
- [107] (۵). بقره (۲): ۲۱۹ و ۲۶۶.
- [108] (۶). یونس (۱۰): ۲۴؛ رعد (۱۳): ۳.
- [109] (۷). نحل (۱۶): ۱۱ و ۱۲.
- [110] (۸). نحل (۱۶): ۶۹.
- [111] (۹). زمر (۳۹): ۴۲.
- [112] (۱۰). روم (۳۰): ۲۱.
- [113] (۱۱). جاثیه (۴۵): ۱۲ و ۱۳.
- [114] (۱۲). انعام (۶): ۵۰.
- [115] (۱). آل عمران (۳): ۱۹۲-۱۹۰.
- [116] (۲). ابوالفتح، رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۵، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
- [117] (۱). بنگريد به: عبدعلی بن جمعه حویزی، تفسیر نورالقلین، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۲.

- [118] (۲). ابوالحسن شعرانی، نثر طوبی، ج ۱۲، ص ۲۳۳.
- [119] (۳). ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۵، ص ۲۰۷.
- [120] (۴). محمود صائی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه، ج ۳ و ۴، ص ۴۱۱.
- [121] (۵). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۹۲.
- [122] (۱). ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، ص ۸۴.
- [123] (۲). اعراف (۷): ۱۸۳.
- [124] (۳). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۲۸.
- [125] (۴). محمدباقر مجلسی، مرآت العقول، ج ۸، ص ۴۵.
- [126] (۱). محمدبن یعقوب کلینی، الاصول فی الکافی، ج ۲، ص ۷۲.
- [127] (۲). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۵۴.
- [128] (۳). توبه (۹): ۶۳.
- [129] (۴). فصلت (۴۱): ۱۶.
- [130] (۵). انعام (۶): ۹۳؛ فصلت (۴۱): ۱۷؛ احقاف (۴۶): ۲۰.
- [131] (۶). بقره (۲): ۹۰؛ آل عمران (۳): ۱۷۸؛ نساء (۴): ۱۴، ۳۷ و ۱۰۲ و ۱۵۱؛ حج (۲۲): ۵۷؛ لقمان (۳۱): ۶؛ حاثیه (۴۵): ۹؛ مجادله (۵۸): ۵؛ احزاب (۳۳): ۵۷.
- [132] (۷). اعراف (۷): ۱۸۶-۱۸۲.
- [133] (۱). حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.
- [134] (۲). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۱۱۳.
- [135] (۳). محمدباقر مجلسی، مرآت العقول، ج ۱۱، ص ۳۵۲؛ نیز: ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۷۳.
- [136] (۴). محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۴۵۲.
- [137] (۵). پرده عراق یکی از پرده‌های موسیقی است. (لغت نامه دهخدا، ذیل «عراق»)
- [138] (۱). زیرافکنند، شعبه‌ای است از موسیقی. (ملاهادی سبزواری، شرح مثنوی، ص ۶۶)
- [139] (۲). مراد از بیست و چهار، مقامات موسیقی است. (همان)
- [140] (۳). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۱.
- [141] (۴). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۴۷.
- [142] (۵). حجر (۱۵): ۹.
- [143] (۶). شعرا (۲۶): ۲۷.
- [144] (۷). نخل (۱۶): ۱۰۳.
- [145] (۸). محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴۶.
- [146] (۹). دخان (۴۴): ۱۴.
- [147] (۱۰). حسین‌بن احمد زوزنی، المصادر، ج ۱، ص ۳۲۸.
- [148] (۱۱). میرسید شریف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۸۳.
- [149] (۱). محمد هوبدی، التفسیر المعین، ص ۳.
- [150] (۲). ابوالبقاء الحسینی الکوفی، الکلیات، ص ۶۵۲.
- [151] (۳). ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۷.
- [152] (۴). یونس (۱۰): ۱۶.
- [153] (۱). جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۰۲.
- [154] (۲). واقعه (۵۶): ۷۰-۶۲.
- [155] (۱). چون منطقاً از استبعاد انکار نتیجه نمی‌شود.
- [156] (۲). واقعه (۵۶): ۴۷.
- [157] (۳). میرسیدشرف جرجانی، ترجمان لغات القرآن، ص ۵۰ و ۶۲.
- [158] (۴). حسن المصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
- [159] (۵). ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۱۸۱؛ نیز: طبری، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۲۳.
- [160] (۱). لسان التزیل، به اهتمام مهدی محقق، ص ۶۷ و ۳۵۳.
- [161] (۱). قصص (۲۸): ۷۷.
- [162] (۲). ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۲۶.
- [163] (۱). علی‌بن‌حسین المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲.
- [164] (۲). نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.
- [165] (۳). بقره (۲): ۱۸۵.
- [166] (۴). طه حسین، آئینه اسلام، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
- [167] (۱). مرتضی مطهری، «سیری در نهج‌البلاغه»، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۵۵.
- [168] (۲). بنگرید به: غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ج ۳، ص ۵۸؛ ج ۵، ص ۱۸۱، ۳۹۱ و ۳۹۳؛ ج ۶، ص ۷۱.

- [169] (٣). همان، ج ٢، ص ٣٠٥ و ٤١٤؛ ج ٣، ص ١٠٢ و ٣٢٦؛ ج ٤، ص ٥٤.
- [170] (٤). همان، ج ٢، ص ١٠٢ و ١١٦؛ ج ٤، ص ٥٥١؛ ج ٥، ص ٢٤٢ و ٣٦٩.
- [171] (٥). همان، ج ٤، ص ٩٢؛ ج ٥، ص ٢٨٢ و ٣٧١؛ ج ٦، ص ٢٧٦ و ٤١٢.
- [172] (٦). همان، ج ٣، ص ٣٩٥، ٣٩٦ و ٣٩٧؛ ج ٤، ص ١٧٢، ١٧٧ و ٤٩٥.
- [173] (٧). همان، ج ٦، ص ٩٥ و ٢٠٦.
- [174] (٨). شعرا (٢٦): ٧؛ لقمان (٣١): ١٠.
- [175] (٩). علاءالدين المتقى، كنز العمال، ج ٣، ص ٢١٠؛ نیز: ابن ماجه، سنن، ج ٢، ش ٤٠٠٠.
- [176] (١). اعراف (٧): ٣٤-٣١.